

# جایگاه حضرت محمدی صلی الله علیه و آله

گفتارهایی از بزرگان دین :

حضرت آیه ا. علامه شیخ محمود حلبی قدس سره

حضرت آیه ا. علامه سید حسن میرجهانی قدس سره

حضرت آیه ا. شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی مد ظله

محمد رضا باقی اصفهانی

# مجالس حضرت مهدی (عج)

گفتارهایی از بزرگان دین:

- حضرت آیه الله علامه شیخ محمود حلبی قدس سره
- حضرت آیه الله علامه سید حسن میرجهانی قدس سره
- حضرت آیه الله حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی مدظله

محمد رضا باقی اصفهانی

باقی اصفهانی، محمدرضا، ۱۳۴۸ - گرد آورنده و ویراستار .  
مجالس مهدی علیه السلام / به کوشش محمدرضا باقی اصفهانی . - «قم»:  
بنیاد پژوهشهای علمی، فرهنگی نورالاصفیاء، ۱۳۷۸. انتشارات نصایح.  
۴۳۶ ص. ۱۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا ISBN 964 - 6377-15-7  
کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات: مجلس ۱ - ۱۱. جلسات سخنرانی شیخ محمود حلبی. --  
مجلس ۱۲. از سید حسن میرجهانی. سخنانی از اسماعیل نمازی شاهرودی.  
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۲.  
مهدویت -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. عنوان. ۲۹۷/۹۵۹  
۳ م ۲۵ ب / ۳۵ / ۵۱ BP کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۲۷ - ۷۸ م

## مجالس حضرت مهدی (علیه السلام)

مجموعه سخنرانی‌هایی از حضرات آیات علامه شیخ محمود حلبی رحمته الله

و علامه سید حسن میرجهانی رحمته الله و تشریفاتی از حضرت آیه الله

شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی (مدظله العالی)

تدوین و تحقیق: محمد رضا باقی اصفهانی

ناشر: انتشارات نصایح (با همکاری بنیاد فرهنگی نورالاصفیاء)

تعداد صفحات: ۳۵۲ صفحه

نوبت چاپ: اول، پائیز ۱۳۷۸

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: صدر

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

مراکز پخش: قم: خیابان ارم، پاساژ قدس، انتشارات شکوری، تلفن: ۷۴۴۴۳۹

خیابان ارم، انتشارات دارالکتاب (جزایری)، تلفن: ۷۴۴۵۶۸ - ۷۴۲۴۲۸

خیابان ارم، نبش کوچه شریعت، شماره ۵۵۰ مرکز نشر بنیاد، تلفن: ۷۴۵۰۱۱

«حق چاپ این اثر محفوظ و مخصوص مؤلف است»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّه  
بْنِ الْحَسَنِ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْه  
وَعَلَىٰ آلِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ  
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا  
وَمُفَايِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا  
حَتَّىٰ تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا  
وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

اهدا به تو:

ای خلیفه رحمان!

ای تمامت ایمان!

ای تجسم قرآن!

ای عصاره فضائل خوبان!

ای جان جهان!

ای پناه بی پناهان!

و ای آرزوی مشتاقان!

امروز امیر در میخانه تویی تو

فریاد رس ناله مستانه تویی تو

مرغ دل ما را، که به کس رام نگرود

آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو

...فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

بر ما افتادگان نظری از ترحم بیفکن و افتخار نوکری و جانبازی در

رکابت را نصیب فرما! اگر در روز ظهور موفور السرورت با لشکر

سعادت‌مندت بر خاک ما گذشتی، به آنها بگو که این تربت کسانی

است که آرزو داشتند جای شما باشند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار:

امروزه اگر کسی در میان توده‌های مختلف شیعیان استقراء ناقصی برای سنجش معلومات انجام دهد، خواهد دانست که اطلاعات نسبی کودکان و نوجوانان و پیران درباره امام زمان علیه السلام بسیار اندک است. چه بسیارند جوانانی که سفرنامه‌ها، خاطرات و نوشته‌های رجال سیاسی و فرهنگی و هنرپیشه‌ها و ورزشکاران را خوانده و به حافظه سپرده‌اند؛ چه بسیارند سالخوردگانی که وقتی برای مشورت و تحقیقات ازدواج به آنها مراجعه می‌کنید، به اندازه پنجاه صفحه درباره داماد و ایل و تبارش اطلاعات دارند! اما اطلاعات مردم درباره امام زمان علیه السلام ناچیز بلکه در سرحد عدم است.

با اینکه هر سال عده زیادی از تشنگان حقایق و معارف تشیع در ماه مبارک رمضان و محرم و مناسبت‌های مختلف، گوش جان به سخنوران و مبلغان شیعه، این سربازان امام زمان علیه السلام می‌سپارند، ولی کمتر به شناخت

امام زمانشان نائل می آیند. آیا معرفت امام زمان «امّ المعارف» نیست؟ آیا کسی که او را شناسد و بمیرد به مرگ جاهلیت درنگذشته است؟! آیا ریشه گرفتاریهای شیعیان را نباید در این تقصیر و کوتاهی جستجو کرد؟

مجلس وعظ و خطابه‌ای که هدفش تبلیغ امام زمان علیه السلام و منویات او نباشد، شایسته چه نامی است؟! آیا نشر و بسط معارف حقه تشیع در میان شیعیان و حتی مخالفان بر عهده همین مجالس نیست؟ پس کدام ضرورتی سخن گفتن از متون دانشمندان غیر شیعه و اعراض از معارف و سخنان ائمه (علیهم السلام) را اولویت بخشیده است؟! چرا باید شیعیان پس از استماع یک سخنرانی معرفتشان به «مولوی» و «جرج جرداق» و امثال آنها بیشتر شود؟! آیا معارف ناب اهل بیت (علیهم السلام) و سرچشمه زلال حقایق آنها خریداری ندارد؟ چرا اغلب سخنوران آنچنان که شایسته و بایسته است به ترویج معارف اهل بیت نمی‌پردازند؟ چرا متولیان این گونه محافل مذهبی و مردم متدین از سخنورانشان درخواست معارف اهل بیت را نمی‌کنند؟!

با عنایت به مطالب بالا، جمع‌آوری کتابی که حاوی سخنرانیهای درباره امام زمان علیه السلام باشد، ضروری به نظر می‌رسید، چرا که در گذشته و حال، کتابهای زیادی به عنوان مجموعه‌های سخنرانی درباره موضوعات مختلف دینی، چاپ و نشر شده است، اما مجموعه گفتارهایی درباره امام زمان (ارواحنا فداه) در دسترس اهل منبر و عموم مردم نبود. بنابراین با توفیق الهی بر جمع این نوشتار همت گماشتم. اما قبل از هر چیز، ذکر چند نکته درباره این کتاب لازم است:



نکته اول:

اگرچه جمع آوری یک مجموعه سخنرانی از لابلائی کتابها، آسان تر و منظم تر به نظر می رسید، اما به سه دلیل از آن صرف نظر کرده و به جمع آوری گفتارهای بزرگان پرداختم:

اولا: در کتاب «آداب المتعلمین» چنین آمده است: «الْعِلْمُ مَا يُؤْخَذُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، لِأَنَّهُمْ يَحْفَظُونَ أَحْسَنَ مَا يَسْمَعُونَ وَيَقُولُونَ أَحْسَنَ مَا يَحْفَظُونَ» دانش آن است که از سخنان مردان دریافت می شود، زیرا آنها بهترین چیزی را که می شنوند به خاطر می سپارند و بهترین چیزی را که به خاطر سپرده اند می گویند.

ثانیا: اگر مطالب از بیان بزرگان گفته شود، نفوذ آن در نفس انسان بیشتر است.

ثالثا: در برخی از این سخنرانیها علوم نانوشته ای بیان شده است که مکتوب ساختن آنها باعث ثبتشان می گردد و از تلف شدن آن در طول زمان جلوگیری می کند.

چه بسیار نوارهای سخنرانی بزرگان که پس از چند سال به بوته فراموشی سپرده شده و در معرض از بین رفتن قرار گرفته است؛ مثلا نوارهای سخنرانی «علامه امینی» رحمه الله علیه که مجموعه یازده سخنرانی ایشان در مشهد است، بعد از گذشت سی سال خراب و کمیاب شده است! نوارهای «علامه میرجهانی» رحمه الله علیه بر اثر بی توجهی مردم پس از حدود ده سال، نیست و نابود گشته است! لذا نوشتن این سخنرانیها به منزله

زنده ماندن این دقایق و ظرایف علمی است.

نکته دوم:

این نوشتار مجموعه دوازده سخنرانی است که یازده مجلس آن توسط حضرت آیت الله علامه «شیخ محمود حلبی» قدس سره در حدود چهل سال قبل ایراد شده است.

مجلس دوازدهم یک سخنرانی از حضرت آیت الله علامه «حاج سید حسن میرجهانی» قدس سره است که بیش از ده سال از ایراد آن می گذرد. در پایان، سخنانی از آیت الله «حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی» مدظله است که در باره تشرفات خودشان به محضر حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف بصورت مصاحبه رو در رو بیان شده است.

نکته سوم:

مطالب نوارها پس از نوشته شدن با تغییرات اندکی پاکنویس شده است. سعی کرده ایم که تغییرات و ویرایش جزئی، جذائیت عبارات گویندگان را در خود هضم نکند و به اصل معنی آسیب نرساند و حتی الامکان آدرس آیات و احادیث در پاورقی ذکر شده است.

لازم به تذکر است که مطالب ایراد شده در سخنرانیها طبق نظر مبارک گویندگان محترم است و ما به جهت رعایت امانت از حذف و اضافه در اصل مطالب خودداری کرده ایم.

امید آنکه این تلاش ناچیز مورد توجه و عنایت بقیه الله الاعظم (ارواحنا

فداه) قرار گیرد و در دنیا و آخرت ما را به خود واگذار نفرمایند و از آستان  
ملک پاسبان خود دور نگردانند. آمین.

قم المقدسه عَشَّ اهل البيت : محمد رضا باقی مرداد ماه ۱۳۷۸ هـ ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس اول﴾

## اثبات وجود حجت از راه قاعده لطف

توسل به امام زمان در آغاز سخن

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ  
عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ، الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا الْإِمَامِ  
الْمَبِينِ وَ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ  
الْمَعْصُومِينَ.

قبل از آنکه خطبه منبر را تمام کنم لازم می دانم که اذهان مقدس آقایان  
محترم را به مقدمه کوتاهی متوجه کنم. چون دفعه اول است که بنده به  
سعادت شرفیابی به مجمع روحانی این شهر موفق شده و با شما روبرو  
می شوم؛ و اگر خداوند حیاتی بدهد چند شب را باید با شما بسر ببریم ناچار  
قبل از ورود به اصل مبحث، شما را بر رویه خود آگاه می کنم.

بنده در سنه بیست و یک شمسی به عنوان حَجَّة الاسلام به بیت الله الحرام مشرف شدم، پس از آن به عتبات عالیات رفتم و مخصوصاً در سامرا پنج شش روز اقامت کردم و از تشرف به سرداب مطهر هیچ کوتاهی و مضایقه نکردم. بعد از مراجعت از مکه و اعتاب مقدسه تا کنون - که حدود ۳۱ سال است<sup>(۱)</sup> - رویه بنده این است که در ابتدای منبر به ذیل ولای اعلی حضرت امکان مکنت و کیهان شوکت، حضرت بقیة الله فی الارضین و حجة الله علی العالمین حضرت مهدی صلوات الله علیه متوسل می گردم (طرز توسل را هم عرض خواهم کرد) این رویه و روش در این سالها و تغییر نکرده و ان شاء الله تغییر نخواهد کرد جز در هنگام وجود مانع شرعی مانند ضیق وقت یا مزاحمت برای رفقای منبری. محال است بنده بدون توسل به امام عصر علیه السلام وارد منبر شوم. اکنون باید علت این توسل و روش آن را برایتان بگویم:

### علت توسل به امام زمان در شروع منبر

علت این توسل این است که من و مستمعینم ضعیفیم و یک دشمن بسیار قوی، دانا و توانایی داریم که از انهدام و انعدام ما لذت می برد، دشمنی که از حیات روحانی و زندگی معنوی ما متأثر است. این دشمن نیروی عجیبی دارد: اولاً از همه مآلهای دنیا، ملأتر است! در تمام علوم دست دارد و در پوست همه دانشمندان می رود و آنها را اغوا می کند. شاهد ملأیی او هم این است که دانشمندان را در همان فنّ خودشان گمراه می کند. ثانیاً از همه عباد

۱- این منبر در حدود سال ۱۳۵۲ هـ ش در شاهین شهر اصفهان بوده است.

و زهاد عابدتر بوده است! شماها در دوران عمرتان اگر خیلی خودتان را بکشید که طول و تفصیل دهید دو رکعت نماز را در یک ربع، نیم ساعت یا یک ساعت می خوانید، بیش از این نمی توانید عبادت را طولانی کنید، خسته می شوید اما او دو رکعت نماز خوانده و چهار هزار سال آن را طول داده است! پس آن دانایی اوست! این هم عبادت اوست!

آنقدر هم جسور و بی ادب و پُرو و بی حیا است که در مقابل خدای متعال زانو به زمین زده و به عزّت و عظمت خدا سوگند یاد کرده است که بندگان خدا را گمراه کند و آنها را از راه راست منحرف کند. قرآن نقل می کند که شیطان چنین گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»<sup>(۱)</sup> - اینجا نکته های علمی هست که اکنون نمی خواهم بگویم. امشب باید این مطلب را بطوری پیرورانم که بچه ها هم بفهمند - آن بندگان که قلبشان برای خدا خالص باشد و غیر خدا در دلشان راه پیدا نکرده باشد، او نمی تواند در دلشان وارد شود. قلبی که صمد باشد، قلبی که از خدا پر باشد و روزنه غیر خدایی در او نباشد، او نمی تواند وارد بشود. او قسم یاد کرده که تمام بندگان را بجز این عده (مخلصین) گمراه خواهم کرد.

### شیطان حضرت آدم را فریب داد

آنقدر شیطان جری و بی حیا است که پنجه در پنجه انبیا نیز انداخته و بعضی از آنها را حسابی به زمین زده است. پدر بزرگمان حضرت آدم ابو

۱- سوره ص آیه ۸۲-۸۳ گفت: به عزت سوگند، همه آنها را گمراه خواهم کرد؛ مگر بندگان

خالص تو را از میان آنها.

البشر را از راه مادرمان فریب داد؛ چون مردها را از راه زنها می شود خواب کرد، (ملفتت این نکته باشید!) فلذا در روایت می گوید که خدا وقتی زن را خلق کرد، ایشان (شیطان) با اینکه پیرمرد بودند شروع کردند بشکن زدن و رقاصی کردن! گفتند: پیرمرد چند هزار ساله رقاصی نکن! گفت: چرا نکنم؟! خداوند برای من یک قشونی<sup>(۱)</sup> آفریده است که با این سپاه به هر جا حمله کنم، فتح می کنم. خداوند برای من یک تیری آفریده که اگر در کمان بگذارم، به هر جا پرتاب کنم خطا نمی کند! شیطان آمد و پدر بزرگمان را از راه مادر بزرگمان فریب داد.

به پدر بزرگمان گفتند: آقا! سر سفره بوقلمون هست، دراج و تیهو هست، کبک و ماهی آزاد و این خوراکیهایی که ما آخوندها اهل علمش هستیم و شما اهل عملش! هست؛ سر این سفره نان و پنیر هم هست؛ گفتند: آقا جان! از این خوراکیها از این زعفرپلو با بوقلمون بخور اما از آن نان و پنیر نخور! حرف خیلی صحیحی است! گفتند: این بهشت همه چیز دارد، سردرختی و پادرختی دارد، صیفی و شتوی دارد، همه گونه خوراکیهای لذیذ دارد، فقط

۱- در کتاب النساء فی اخبار الغریبین تألیف علامه سید محمود موسوی دهرخی ص ۱۲۴ از کتاب شریف کافی ج ۵ ص ۵۱۵ روایت کند که امام باقر علیه السلام فرمودند: «ما لیلیس جُنداً أعظم من النساءِ وَ العَصَبِ» یعنی لشکری بزرگتر از زنان و غضب برای ابلیس نیست. و همچنین در کتاب فقیه ج ۴ ص ۲۷۲ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمودن «النساء حَبَالَةُ الشَّيْطَانِ» آلت صید شیطان هستند.

این گندم را نخور! <sup>(۱)</sup> عین همین مثالی که عرض کردم. شیطان با یک تردستی آمد و مطلب را وارونه کرد و پدرمان را گول زد، اولاً با ریش سفید و با هیکل مقدسی آمد! او که سبیل چخماقی، خنجر به کمر و ریش تراشیده نداشت، اگر اینطور می آمد بیرونش می کردند! قبل از هجرت پیامبر نیز با قیافه حق به جانبی به صورت شیخ نجدی در آن مجمع آمد و آن عده را برای قتل پیامبر ﷺ گمراه کرد. <sup>(۲)</sup>

### شیطان در صدد فریب همه

شیطان چیز عجیبی است! اگر بخواهم تا صبح در باره او صحبت کنم تمام نمی شود، و حق استادی هم به گردن همه ما دارد! کمتر کسی است که شاگردی او را نکرده باشد. هر صبح می آید در گوش تجار و کسبه دستورهایش را می دهد و شب می آید و می بیند عمل کرده اند. به من منبری و به آن آقای دیگر هم همینطور. غرض اینکه حق استادی به گردن همه ما دارد.

به هر حال از راه مادرمان آمد و پدرمان را فریب داد و چون از گندم خورد او را بیرون کردند. وقتی شیطان بتواند پدرمان را زمین بزند، ما که هیچ! شاعر می گوید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

۱- سوره بقره آیه ۳۵ «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا

تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» ۲- منتهی الآمال ج ۱ ص ۱۱۰



(حالا که این خرها به آبجو می فرسند!) اینچنین دشمن قوی، غوی و نیرومندی داریم، لذت او هم در گمراهی ماست. جوانها، خوب هشیار باشید، تمام این مطالب متن آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) است. اصلا او از معصیت ما لذت می برد و چاق می شود. وقتی می بیند یک جوان به سینما یا کاباره رفته است چاق می شود.

وقتی می بیند یک جوانی به مسجد آمده، وضو گرفته و در صف جماعت ایستاده است و می گوید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (که این هم کار بدی است، ملاً را در رکوع نگه داشته! خوب، آقا زودتر بگو الله اکبر و این بدبخت را با مأمومینش معطل نکن!) وقتی شیطان می بیند که نوجوانی در مسجد به امام جماعت اقتدا کرده، باریک و لاغر می شود، مثل شمع آب می شود! که چرا یک جوان به مسجد آمد؟! چرا جوانی با خدا راه آستی را باز کرد؟ چرا جوانی قلبش را از لوث معصیتها و کثافتها پاک کرد؟! لاغر می شود!!

شیطان جنسش اینطوری است که از معصیت ما چاق می شود و از عبادت ما لاغر می شود؛ بی حیا، جسور، دانا و تواناست، خدا هم از نظر حکمت امتحان جلوی او را رها کرده است: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ»<sup>(۱)</sup> خدا به او مهلت داده است.

### شیطان سر «راه مستقیم» نشسته است

این شیطان دشمن ماست، دشمن سنی‌ها نیست، چون آنها از جاده خارج شده و در چاله افتاده و به راه کج می‌روند، او دیگر به آنها کاری ندارد! خری که از راه منحرف شده هر چه بیشتر برود دورتر می‌شود. این چه جنون و سفاهتی است که کسی خود را برای او معطل کند؟! او بدون راندن، مرتباً دارد دور می‌شود. کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام دور شده است در هر نفس کشیدن یک کیلومتر دورتر می‌شود، دیگر شیطان به او چکار دارد؟! افسارش را به گردنش می‌اندازد و می‌گوید: برو!

شیطان به کسی که در راه است کار دارد. ببینید قرآن چه می‌گوید: «لَا تَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>(۱)</sup> خدایا! کنار صراط مستقیم تو می‌نشینم و به راههای کج و معوج کاری ندارم! او به یهود و نصاری و کسانی که به سینما، کاباره، مشروب فروشی یا قمارخانه می‌روند کاری ندارند، آنها خودشان در چاه رفته‌اند. بله، باید یکی از آقاهاشان را موکل کند که مواظب باشد و توی سرش بزند تا همانطور بی‌خبر بماند و به راه نیاید. او در مسجد می‌آید و به میخانه کاری ندارد. بر سر راه مسجد می‌نشیند تا اگر جوانی بخواهد وارد مسجد شود او را منصرف و منحرف کند و اگر وارد شد سر او را به کارها و اعمالی گرم کند که راه بندگی خدا را گم کرده یا فراموش کند.

### شیطان در صدد فریب سخنوران

شیطان بر سر راه مستقیم نشسته است ، بنابراین - دوستان گوینده، خطبای والامقام، گویندگان با عزّ و احترام، ببخشید! من هم در صف النعال شما هستم ، حق را باید گفت - شیطان به ما منبری‌ها و آخوندها بیش از شما مردم کار دارد. به ما منبری‌ها بیشتر از علما و ائمه جماعت ور می‌رود، چون شغل ما حساس است و ما در رأس تعلیم و تربیت امت قرار گرفته‌ایم. سخنان گویندگان مؤثر است.

به سخن پخته شود خام همه به سخن زنده شود نام همه نیست در کان<sup>(۱)</sup>، گه‌ری بهتر از این یا در امکان هنری برتر از این سخن در شنونده مؤثر است ، «أَتَمَّا هَذِهِ الْقُلُوبُ حَدِيدٌ وَ رَقِيقٌ الْاَلْفَاظِ مِغْنَاطِيسٌ». آن طوری که آهن ربا آهن را می‌کشد، سخن شایسته ، فصیح، بلیغ، منظم و مرتب دلها را می‌کشد و تحت تأثیر قرار می‌دهد.

انبیا در درجه اول با نیروی سخن در دلها نفوذ کردند و مردم را به دنبال خود کشاندند و خداوند فقط بشر را به این نعمت سعادت‌مند کرده است «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»<sup>(۲)</sup> این نعمت را به الاغ، گنجشک، آهو و بزّه نداده است. بالاترین اسلحه بشری سلاح بیان است. با قدرت بیان می‌توان مملکت و اقلیمی را زیرورو کرد. با سه تا منبر می‌توان آتشی روشن کرد که تمام شهر بهم بریزد. همین طور با سه منبر ممکن است آتش مشتعلی را خاموش کرد.

۲- سورة الرحمن ، آیات ۴- ۱

۱- کان = معدن

قدرت بیان و تأثیر سخن، شگفت‌انگیز است. امام جواد علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ أَصَغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»<sup>(۱)</sup> هر که به گفتار گوینده‌ای گوش فرادهد، گویا او را پرستیده است. زیرا تحت تأثیر سخن گوینده واقع می‌شود و افکار گوینده بر فرهنگِ درونی او حاکم می‌شود. پس موجودیت گویندگان و سخنوران بزرگ است. مثلاً اکنون اختیار مغز و فکر شما به دست من گوینده است. اگر بنده گوینده توانایی باشم، به هر راهی که دلم بخواهد شما را می‌کشانم. ممکن است سمی را در باقلوا به کار ببرم و به خورد شما بدهم، تا به کامتان شیرین اما کشنده باشد. در خلال چهار شعر عرفانی و چهار قضیه اخلاقی و ادبی، روح اعتقادی شما را منحرف کنم و شما نفهمید. از سوی دیگر در طی سه کلام می‌توانم منحرفی را به راه آورم. اینها آثار سخن و بیان است. پس موجودیت هر گوینده در ترازوی عقل با موجودیت همه شنوندگان برابر است.

الآن حدود سیصد نفر اینجا هستند. شیطان که دیوانه نیست که سیصد بچه‌اش را معطل کند و آنها را بر یک یک شما بگمارد تا پیرمردها را به چرت بیندازند، جوانها را به سخن گفتن و بچه‌ها را به خنده و حرف زدن با یکدیگر وادارند. شیطان چنین کاری نمی‌کند.

### وسوس شیطان برای فریب سخنور

شیطان می‌آید در گوش بنده اغوا می‌کند. چطور؟ راهش این است:

۱- بحار الانوار ج ۲ ص ۹۴ روایت ۳۰ باب ۱۴ (با تدبیر در این روایت باید اقرار کرد که امروزه

مردم، دلقک‌ها و هنرپیشه‌های سینما و تلویزیون را می‌پرستند.)

می گوید: «آشیخ تو اولین مرتبه است که به شاهین شهر آمده‌ای، باید کاری کنی که فرداشب هر یک از مستمعین سه نفر را همراه خود بیاورد تا فردا شب مجلس مملو از جمعیت شود. این شعار اسلام است! هر چه جمعیت بیشتر باشد، اسلام روتق می‌گیرد؟! دماغ دشمنها به خاک مالیده می‌شود! در مقابل این سینماها یک منظره عظیم دینی و روحانی جلوه می‌کند و آنها را می‌گوید!»

شیطان از راه تشکیل جمعیت زیاد وارد می‌شود تا اینکه مبادا امشب برایتان آیه و حدیثی گفته شود. می‌گوید: «مبادا برایشان جهنم و قبر و برزخ و قیامت و مانند آن را بگویی. مبادا مطالب علمی اعتقادی بگویی. چیزهایی بگو که برای جوانها خوشمزه باشد که جوانها تر و تازه از این مجلس بیرون بروند. امروز روز نسل جوان است! این پیر پاتالهای زهوار در رفته را ول کن، اینها آفتاب لب دیوارند. دو روز دیگر مهمانند و بعد می‌روند. جوانها را نگه دار! جوانها را مست و ملنگ کن! حرفهایی از دنیای روز و مطابق متد فکری جوانها برایشان بگو که به مذاقشان بچسبد. یک مقداری هم خوشمزگی و شوخی کن تا جوانها بروند به دوستانشان بگویند: یک آقای آمده که نمی‌دانی؟! های های! بیا فرداشب پای منبر او برویم. آنوقت جمعیت فردا هزار نفر می‌شود.» شیطان از این راه وارد مغز بنده می‌شود.

### منبر شیطانی موجب تضییع حقوق مستمعین

شیطان با القای این فکر نمی‌گذارد یک آیه قرآن یا یک حدیث پیامبر بخوانم، یک تهدید از عذاب خدا کنم، یک تشویق به بندگی خدا کنم. اصلاً مرا به یک وادی دیگر پرت می‌کند آنگاه زحمات مؤسسين مجلس و جنب و جوشهای خدمتکاران و مخارج و هزینه‌هایی که مؤمنین مصرف کرده‌اند همه باطل می‌شود. آنها به جهنم! چند ربال پول که ارزشی ندارد. وقت عزیز سیصد نفر جمعیت که هر دقیقه‌اش قیمت‌های گزاف دارد باطل می‌شود. وقتی از مجلس بیرون می‌روند نه یک نفر به خدا نزدیک شده، نه در مغز شخصی صحبت از خدا آمده تا از خدا بترسد یا امیدوار شود یا استغفار و توبه کند. بالاخره شیطان نگذاشته است در این مجلس راه آشتی بین بنده و خدا باز شود. وقتی از مجلس بیرون می‌روند، مشتشان از همه چیز خالی است. نه مطلب علمی یاد گرفته‌اند نه راجع به عقیده‌ای استدلال یاد گرفته‌اند نه عملاً به خدا نزدیک شده‌اند. این گوینده حرف‌هایی گفت و شنوندگان به‌به! گفتند و قدری خندیدند و بیرون رفتند و تمام شد.

بدین وسیله شیطان از راه اغوای بنده سیصد نفر را خواب می‌کند. دیوانه نیست که سیصد بچه شیطان را پهلوی یک یک شما بگمارد. فقط با من کار دارد. خودش می‌آید با بنده دست دوستی می‌دهد. می‌گوید: «خیرمقدم آقای حلبی! به‌به، به شاهین شهر تشریف آوردید! مواظب باشید! من حالا به شما می‌گویم؛ اینجا جوانها خیلی هستند، کارگرهای کارخانه‌ها زیاد هستند. اینها روشن و منور الفکر هستند. (فکرهایشان نوره کشیده است؟! مواظب

باشید حرفهایی نزنید که اینها را ملول کنید. حرفهای تازه و شیرین بگویید و آنها را بخندانید.»

پس با بنده کار دارد. با بنده به اندازه همه شما کار دارد، چون با اغوای بنده همه شما اغوا شده‌اید. مسجد، صراط مستقیم است نه میتینگ. منبر امام جعفر صادق علیه السلام و وعظ و پند و نصایح قرآن و روایات، صراط مستقیم است. اولین رونده این راه و چاووش این قافله بنده هستم. وقتی چاووش پرچم را به دست گیرد و بخواند، به هر راهی که برود کاروان و قافله به همان راه می‌روند. اگر قدرت بیان من قوی باشد می‌توانم افکار شما را به هر راهی بکشانم. پس شیطان می‌آید از راه دین در من تأثیر می‌کند و همه را به نام دین از دین بیرون می‌کند.

### فریب دادن آدم از راه خیرخواهی

شیطان پدرمان را چگونه گول زد؟ گفت: «ای آدم! می‌دانی چرا گفته‌اند از این گندم نخوری؟» گفت: «نه» گفت: «می‌خواهند زمام امر به دست خودشان باشد. تا از این گندم نخورده‌ای، هر آن بخواهند بیرونت می‌کنند، اما اگر از این گندم خوردی، خاصیتش آن است که همین جا خواهی ماند. دیگر نمی‌توانند بیرونت کنند و زمام اختیار از دستشان به در می‌رود و تو همیشه اینجا می‌مانی. حالا این بهشت چه جور جایی است؟»

آدم گفت: «جای خیلی خوبی است!»

۱- سورة اعراف آیه ۲۰: «مَا تَهْبِكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَكُونَا مِنْ

شیطان گفت: «دلت نمی خواهد اینجا باشی؟»

آدم گفت: «چرا، برای همیشه می خواهم اینجا باشم» زیر سایه درخت و پهلوی آبشارها و خواندن بلبلها و دیدن گلها؛ خانمش هم پهلویش بود. چه چیز از این بهتر؟! خوش بود بر طرف گلشن باده با دلبر کشیدن

در گلستان مست و بیخود یار را در بر کشیدن  
شیطان گفت: «پس از این گندم بخور!» بعد با آن ریش سفید، با گردن کج، با آن تسبیح و مسواک، با آن «صَبَّحَكُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ» و با آن «آقا التماس دعا داریم» شروع کرد به قسم خوردن و گفت: به خدا سوگند من شما دوست دارم. «وَقَاسَمَهُمَا آتَىٰ لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>(۱)</sup> من چه مرضی دارم؟! از شما زن و مرد خوشم آمده است. به خدا قسم، دارم به شما نصیحت می کنم. به خدا راه خیر را به شما نشان می دهم.

### فریب خوردن حضرت آدم

حضرت آدم تا آن تاریخ در بازار بچه هایش نیامده بود که ببیند برای صنّار صدتا قسم دروغ می خورند! اصلا باور نمی کرد که کسی به دروغ قسم بخورد؛ حاجی بازاری را با ریش و پشمش ندیده بود که چه قسمهای دروغی می خورد تا اینکه صنّار به مشتری بیندازد. اصلا در باورش هم نبود! گفت: «خانم! بخوریم؟» خانمش گفت: «بخوریم.»

پس از آنکه گندم را خوردند، آنها را گرفتند و بیرون انداختند. وقتی



بیرون آمدند، شیطان ایستاد و تماشا کرد. «هان! دیدید چطور بیرونتان کردم!؟»

### علم و قدرت شیطان

خدا می فرماید: «دیدید شیطان چگونه پدرتان را بیرون کرد؟ او تا دامنه قیامت هست و هدفش نیز همین است. «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>(۱)</sup> شیطان دشمن شماست، بسیار قوی و غوی است، استاد فن گمراه کردن است. در توانایش مقداری از اسم اعظم نیز دارد لذا با آن دارایی و توانایی به جنگ انبیا نیز می رود.

این پدر سوخته بی پدر و مادر آنقدر پُرو بود که در هنگام ولادت خاتم الانبیا می خواست به صورت گنجشکی خود را برساند و در پیغمبر خاتم که اسم اعظم خداست سوء تأثیر کند که جبرئیل بر او هی زد و بیرونش کرد.<sup>(۲)</sup> این پُرو که از بنده و شما ترس و وحشتی ندارد، به اندازه همه شما با بنده سر و کار دارد و نرد معاشقه می بازد و دست برادری می دهد و می خواهد پند دهد و نصیحت کند و به راه خیر بکشاند! او دشمن من است و من در غایت ضعف هستم «وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»<sup>(۳)</sup> مستمعین من هم یا مثل من و یا اضعف از من هستند.

همه شما می دانید که اگر دوتا قلدر نره خر سر یک بچه هفت ساله ای

۲- منتهی الامال ج ۱ ص ۴۵

۱- سوره یس آیات ۶۱ - ۶۰

۳- سوره نساء آیه ۲۸

بریزند و مرتب به او سیلی و پس گردنی بزنند، این بیچه که طاقت مقابله با آنها را ندارد، باید در پناه یک دلاورِ دلیرِ پهلوانِ قوی‌تری برود؛ تا آن دلاورِ پهلوان، شر آن قُلدرها را از سر او کوتاه کند. لذا آن بیچه می‌گوید: «آقا پناهم بدهید! آقا به دادم برسید! اینها بی جهت مرا کتک می‌زنند.» تا آن دلاورِ قوی دست تعدی آنها را از سر این بیچه ضعیف کوتاه کند.

### حکمت مهلت دادن به شیطان

خدا شیطان را مهلت داده است. شیطانی که مقداری از اسم اعظم می‌داند؛ شیطانی که چندین هزار سال عبادت کرده است و باید مزد این عبادتها را به او بدهند. «إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى»<sup>(۱)</sup> باید در مقابل آن بندگی‌ها و عبادتها این آزادی را به عنوان پاداش عمل به او بدهند. البته حکمت امتحان و ابتلاء و اختبار نیز هست. مُلک، مُلک خدا و فرمان، فرمان اوست.

مُلک، مُلک او و فرمان، آن اوست

کمترین سگ بر درش، شیطان اوست

باید خدا این سگ را داشته باشد و او را به عنوان امتحان بر ما مسلط کرده است.

### لزوم حجت به دلیل «قاعده لطف»

ما این دشمن را نمی بینیم. او از همه جهت قوی است. عدالت، حکمت و رأفت خدا اقتضا می کند که یک پهلوان قوی را نیز در دسترس ما قرار دهد تا اگر ما ضعفا خواستیم از شر این قوی غوی خلاص شویم در پناه او برویم. خدا باید این کار را بکند. اهل علم خوب دقت کنند که من از چه راهی اقامه برهان بر لزوم وجود حجت کردم. این مطالب اگر با پیچ و تاب دیگری در عبارت بیان شود، به صورت یک برهان بر لزوم وجود حجت الهیه در همه زمانها درمی آید.

من کدخدای محلم. این کودک ضعیف در این محل است. آن نرّه خر بیدادگر و ستمگر و متعدی نیز در این محل است و روی حکمتی جلوی او را رها کرده اند. می دانم که فردا وقتی این بچه از خانه بیرون می آید آن ستمگر اگر به او برسد، سیلی و پس گردنی می زند و پولش را می گیرد؛ عدالت من اقتضا می کند که در این محل یک گردن کلفت باباشملی که ماهیچه های بازویش آهنی باشد، سینه هایش قلنبه جلو آمده باشد، با یک مشت ده نفر را نرم کند، یک چنین پهلوانی را نیز بگذارم تا اگر آن نرّه خر آمد و خواست این بچه را بزند این بچه داد بزند: «آهای! فلانی به دادم برس!» و آن پهلوان با یک تلنگر تشری بزند: «برو کنار پدر سوخته!» و او بترسد و فرار کند.

این قانون عدالت است. خدا هم همین کار را کرده است. خدا شیطان را آفریده است و در اصل وجود او حکمت بوده است. او را آزاد گذاشته و در

این آزادی نیز حکمت است: «فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»<sup>(۱)</sup> خدا می داند که شیطان اغوا و گمراه می کند و می داند که بندگانش ضعیف و ناتوانند.

### ضعف ما در مقابل شیطان

همه ما ضعیفیم. به شما برنخورد. همه ما ضعیفه ایم! باور ندارید؟ یک نگاه به ساق پای یک زن شما را مضطرب می کند و از زندگی می اندازد. این نشانه ضعف ماست. یک رشوه مختصر، رئیس اداره را از کار می اندازد. اداریهای اروپا را می گویم. اداریهای ایران مقدسند! اصلاً ساحت آسیا و خاورمیانه منزّه از این حرفهاست. رئیس دادرسی پاریس با یک رشوه حق را ناحق می کند. یک تعریف و تعارف کردن اشخاص را منقلب می کند؛ چه وضعی از این بالاتر؟! همه ما ضعیفیم.

### لزوم پناه بردن به امام زمان علیه السلام

ما در مقابل این دشمن قوی غوی چه کنیم؟ باید به یک دلیر دلاور شجاعی که بر هزارتا مثل شیطان مسلط است و پدر شیطان را به دستش می دهد، پناه ببریم. کسی که با یک نگاهش شیطان فرار می کند. او کیست؟ او ولی خداست. او دست خداست. خدا که دست گوستی و وهمی و عقلی ندارد. دست خدا، فعلی از افعال اوست که همان ولی خداست. او گوش خداست. خدا گوش گوستی و خیالی و وهمی و عقلی ندارد. گوش خداست. عین الله، ولی خداست. یک پرده بالاتر که فقط اهل علم آن را

می فهمند «السلامُ عَلَى نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسُّنَنِ»<sup>(۱)</sup> او فرمانفرمای عالم امکان و مؤثر در نشئات ملک و ملکوت و کیان این عالم است. البته به حول و قوه خدا و به اذن و اجازه او.

این شخص را هم خدا گذاشته و فرموده است که هر وقت احساس خطر کردید به این دژ پناه ببرید. در روایت دعایی هست که پناهگاه ما را معین می کند؛ ابتدای آن دعا این است: «أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِي مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِي وَ أَعُوذُ بِمُحَمَّدِ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَ قُضِيَ...»<sup>(۲)</sup> خدا مرجع و ملجأ برای ما معین کرده است تا هر وقت سوت خطر بلند شد و این حرام لقمه بی پدر و مادر خواست بر مغز شما بمب بیفکند، در این دژ بروید تا محفوظ و مصون بمانید.

این دژ کیست؟ این دژ ولی الله است که دست خدا و چشم و گوش خداست، زبان خداست، شیر خداست، شمشیر خداست. چنین شخصی را خداوند از زمان آدم ابو البشر تا الان و تا روز قیامت قرار داده است و مُسَيِّطِر بر تمام ملک و ملکوت است. خدا فرموده است که به او پناه ببرید. او پناه من است، او جنب الله است<sup>(۳)</sup> او پهلوی خداست، او پناهگاه و دژ محکم است

۱- بحار الانوار ج ۱۰۰، ص ۳۳۰، روایت ۲۹، باب ۴

۲- بحار الانوار ج ۷۷، ص ۲۷۳، روایت ۱، باب ۱۱ (این دعا را حضرت برای دفع وسوسه شیطان به کمیل آموختند).

۳- مفاتیح ص ۶۲۰ زیارت مخصوصه امیر المؤمنین در روز میلاد پیامبر: «السلامُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ الرَّضِيِّ وَ وَجْهِهِ الْمُضِيِّ، وَ جَنْبِهِ الْقَوِي وَ صِرَاطِهِ السَّوِي»

که در دعاها راجع به ائمه (علیهم السلام) به «الکھف الحصین»<sup>(۱)</sup> تعبیر شده است. گفته‌اند به این پناهگاه و دژ محکم پناه ببرید.

### لزوم پناه بردن به امام زمان علیه السلام در آغاز منبر

بنده فهمیده‌ام که چنین دشمنی دارم و او با من سروکار دارد. مخصوصاً وقتی منبر بروم مرتب در مغز من می‌اندازد تا مرا منحرف کند و من شما را خراب کنم؛ می‌خواهد من فکر شما را عوض کنم، عقیده شما را خراب کنم، مسیر زندگی شما را کج کنم، وقتتان را تضييع کنم، دو ساعت وقت این جماعت تضييع شود و بهره دینی نبرند. بنده هم در مقابل او ضعیف هستم. چه باید بکنم؟

من باید به پناه شخصیتی قوی بروم تا او مرا نگهداری کند که لااقل در اصول و ارکان حقایق شما را منحرف نکنم. علت توسل به امام زمان علیه السلام این است. منطق علمی‌اش را درست فهمیدید؟ از سی و یک سال قبل زمانی که در آخرین روز زیارت، از سرداب مطهرش خارج شدم تا به اکنون به لطف خدای متعال، این توسل من جز در مواقع استثنایی قطع نشده است، و امیدوارم که تا نفس آخر توسل به امام زمان علیه السلام قطع نگردد.

### چگونه به امام زمان علیه السلام پناه ببریم؟

طرز توسل به امام زمان علیه السلام چگونه است؟ روش این توسل خیلی روشن است. اگر شما بخواهید توجه یک آیه الله را به خودتان جلب کنید، اگر یک بچه پنج ساله بخواهد توجه آیه الله العظمی را به خودش جلب کند راهش

چیست؟ راهش این است که جلوی حضرت آیه الله برود و دست بر سینه به او سلام کند. آیه الله نگاه می کند و می گوید: «علیکم السلام، آقا جان؛ ما شاء الله!»

روش جلب توجه شاه نیز همین گونه است. وقتی چهارتا نظامی بی سروپا برای شاه سلام نظامی بدهند شاه که فرمانده کُل قواست روی وظایف نظامی خود ملزم به جواب دادن است. یا سلام نظامی می دهد یا لااقل سرش را تکان می دهد. بالاخره باید جواب بدهد، اگر جواب ندهد در قانون عقل و عدل و علم محکوم است.

خیلی ساده می گوئیم: در اسلام سلام مستحب است و جوابش واجب است، این سخن خیلی پر معناست. از همین راه می توانیم امام زمان (ارواحنا فداه) را به خود متوجه سازیم. بنده یک بچه آخوند غیر قابل ذکر، نعلین بردار طلبه ها هستم. اگر از جایی رد شوم و چهار نفر بنده را احترام کنند، بنده نالایق ناقابل وجدان خودم را ملزم می دانم که در مقابل احترام آنها، دو برابر یا لااقل به قدر همان احترام جواب بدهم و از آنها احترام کنم. قرآن می فرماید: «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»<sup>(۱)</sup>

#### امام علیه السلام تحیت را پاسخ می دهد

من بی وجدان پست نادان تحیت و احترام مردم را پاسخ می دهم؛ آنوقت آن ذات مقدسی که کانون شرافت، کان انسانیت و معدن فهم و فضل و عقل و عدل است می بیند که عده ای در محلی به احترام او برخاسته اند و در

هنگامی که او مثلا عبور می‌کند برای او عرض ادب و احترام و تعظیم کرده‌اند، آیا آن گوهر و جوهر انسانیت، آن عصارهٔ عقل و علم و وجدان، هیچ احترامی به اینها نمی‌کند؟! جواب سلام اینها را نمی‌دهد؟ چطور ممکن است؟! او برترین درجهٔ انسانیت را دارد. خدا فرموده است: «إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» سلام، تحیت است. عرض ادب کردن و بلند شدن، تحیت است، سلام و صلوات فرستادن، تعظیم و تحیت است. مثلا الان اگر این جمعیت با یک عشق و شوقی برای احترام امام زمانشان بلند شوند و سلام به حضرت کنند و مانند جوانان غیور وطن پرست شعار «زننده باد» بدهند و صلوات بفرستند، امام زمان علیه السلام احترام این جمعیت را می‌بیند، بخصوص می‌بیند پیرمردهای ول شدهٔ دررفته‌ای که نمی‌توانند نفس بکشند به عشق او برخاسته‌اند و صلوات می‌فرستند، آیا امام زمان علیه السلام هیچ اعتنایی نمی‌کند؟! چطور چنین چیزی امکان دارد؟ محال است که شما به ساحت ولایت او عرض ادب کنید و او توجه نکند چون اولین درجهٔ انسانیت این است که در مقابل احسان، نیکی کند.

### روش توسل به امام زمان علیه السلام در ابتدای مجلس

بناءً علی هذا، من در آغاز هر منبری چند لقب از القاب مبارک امام زمان علیه السلام را که در روایات و زیارات و ادعیه ذکر شده است بعنوان توسل و جلب توجه آن حضرت بر زبان جاری می‌کنم و بعد به آن لقبی که مخصوص آن حضرت است و خدای متعال آن لقب را در روز عاشورای امام حسین علیه السلام به آن حضرت داده است می‌رسم. روز عاشورا ملائکه به غوغا آمدند و



عرض کردن: «خداوندا! می بینی یا ولی تو، پسر فاطمه چه می کنند؟ و باز هم صبر کرده ای؟» خطاب رسید: «به آن گوشه عرش نگاه کنید.» ملائکه نگاه کردند و یک ظل نورانی «قائم» یعنی ایستاده را دیدند. خطاب رسید: «بِهَذَا الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ - بوسیله این ایستاده انتقام خواهم گرفت.»<sup>(۱)</sup> و این لقب «قائم» به امام زمان علیه السلام اختصاص دارد.

ما در آغاز منبر القاب متعدد امام زمان (ارواحنا فداه) را بر زبان جاری می کنیم و چون به این لقب خاص می رسیم همه حرکت می کنند و برمی خیزند؛ ملا، عامی، مرد، زن، شاه، گدا، وزیر و امیر فرقی ندارند، همه بندگانیم خسرو پرست. رعیت امام زمان هستیم، همه به احترام حضرت حرکت می کنیم.

#### بلند شدن به احترام نام امام زمان علیه السلام

این بلند شدن ما نیز به پیروی پیشوایانمان است. خودسرانه و من در آوردی نیست. مثل کارهای این بوق علیشاه های درویشها نیست، کارهای ما به دستور و راهنمایی رهبرانمان یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) است. امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پنجاه و دو سال قبل از ولادت امام زمان علیه السلام رحلت کردند، رحلت امام رضا علیه السلام در سنه ۲۰۲ یا در سنه ۲۰۳ هجری قمری، و تولد امام زمان علیه السلام در سنه ۲۵۵ هجری مطابق کلمه «نهر» یا سنه ۲۵۶ مطابق با کلمه «نور» بوده است. حضرت امام رضا علیه السلام جد امام زمان یعنی جد حضرت امام هادی علیه السلام بوده اند و حدود پنجاه و دو

سال قبل از تولد امام زمان (ارواحنا فداه) به شهادت رسیده‌اند. با این حال، امام رضا علیه السلام وقتی که نام امام زمان ما برده می‌شد، از جا بلند می‌شدند دست بر سر می‌نهادند و درود و تحیات بر امام زمان علیه السلام می‌فرستادند.<sup>(۱)</sup> ما نیز به جهت جلب توجه امام زمان علیه السلام وقتی به این لقب خاص حضرت می‌رسیم، بر می‌خیزیم و دست بر سر می‌گذاریم و بر حضرت صلوات و تحیت می‌فرستیم. وقتی که حضرت این کار را بینند و تحیت ما را جواب دهند، گمراهی و غوایت و تیرگی اضلال شیطان برطرف می‌شود.

### همه وقت به امام زمان علیه السلام پناه ببرید

منبر امشب هم به همین حرفها تمام شد و این حرفها هم اساسی بود و باید می‌شنیدید. من و شما ناتوانیم و دشمنی قوی داریم، پدرمان هم ناتوان بود و به خاطر چندتا گندم فریب خورد، ما هم به خاطر یک خال سیاه خودمان را می‌بازیم. ناچاریم که در مقابل این دشمن قوی، به پناه یک قوی‌تری برویم و او همان حجت خداست که دست خدا و چشم خدا و گوش خدا و زبان خدا و همه کاره خداست. پناه به او پناه به خداست. ایمان به او ایمان به خداست، - زیارت جامعه کبیره را بخوانید - «وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُم»<sup>(۲)</sup> توجه به او توجه به خداست.

۱- منتهی الامال ج ۲ ص ۸۶۵ برخاستن امام صادق و امام رضا (علیهما سلام) ترجمه مکیال

المکارم ج ۲ ص ۲۴۵ برخاستن امام صادق علیه السلام

۲- مفاتیح الجنان ص ۹۰۸ زیارت جامعه کبیره

باید در پناه او برویم و او نیز علی التحقیق پناه می دهد. پناه دادن او نیز همان توجه کردن اوست. وقتی او توجه کند شیطان خر کیست؟! پدر شیطان را درمی آورد، شیطان با یک بسم الله لفظی دیر فرار می کند، اما با «اسم الله المعنوی» و با «اسم الله الرضی»<sup>(۱)</sup> زود فراری می شود.

این توسل به امام زمان عجل الله فرجه در طول این سی و دو سال روش بنده بوده است و امیدوارم تا آخر عمر نیز اینطور باشم. شما نیز یاد بگیرید و هر جا از شر شیطان درماندید، به امام زمان عجل الله فرجه پناهنده شوید. او حصن الله و کھف حصین خداست، او شما را پناه می دهد و از شر شیطان خلاص می شوید. اکنون توسل را شروع می کنم و همه شما نیز به احترام حضرت برخیزید:

«سَيِّمًا الْإِمَامِ الْمُبِينِ وَالْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَخَاتَمِ الْأَيِّمَةِ الْمَعْصُومِينَ صَاحِبِ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَالْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَ إِمَامَنَا وَ هَادِينَا بِالْحَقِّ، الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ» حالا قافله بسته شد، به راه افتادی، رو به کعبه رفته ای، چاووشتان از زبان شما شعر می خواند و شما اشک می ریزید. امیدوارم لبیک او بر خود شما معلوم و مشهود گردد. الان مواظب و مراقب باشید.

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

یا مولانا یا بقیة الله!

۱- مفاتیح الجنان ص ۶۲۰ زیارت مخصوصه امیر المؤمنین در روز میلاد پیامبر ص : «... السلام

علی اسم الله الرضی و وجهه المضحی، و جنبه القوی و صراطه السوی»

ای دَرِ تو مقصد و مقصود ما      وی رخ تو شاهد و مشهود ما  
 نیست کسی جز تو هوادار ما      مونس ما، یاور ما، یار ما  
 خیز و شب منتظران روز کن      طبع جهان را طَرَب افروز کن  
 سگه تو زن تا اَمرا کم زنند      خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند  
 ما همه موریم، سلیمان تو باشد      ما همه جسمیم بیا جان تو باش  
 منتظران را به لب آمد نفس      ای ز تو فریاد به فریاد رس  
 مجلس روحانی که در آن اسم امام حسین علیه السلام برده نشود و بر سید  
 الشهداء علیه السلام اشک ریخته نشود، نمک ندارد. یا ابن الحسن! تا به کی بنشینیم  
 بگویم: عمهات زینب را اسیر و دستگیر... او را میان محملهای بی روپوش...  
 تا کی بگویم: دختران علی و زهرا (علیهما السلام) را میان بازار شام در  
 مقابل نامحرمان... و آل رسول الله صلی الله علیه و آله یَشْهَرْنَ فِي الْمَلَأ... بحق مولینا و سیدنا  
 الحجة المنتظر و امامنا الثانی عشر یا الله...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس دوم﴾

## اثبات وجود حجت از راه قانون امکان اشرف

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى  
سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي  
الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ ، الْهُدَاةِ الْمَهْدِينَ،  
سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا الْإِمَامِ الْمَبِينِ وَ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ  
الْمُسْتَكِينِ وَ خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَاحِبِ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ  
وَ الْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَ إِمَامِنَا وَ هَادِينَا بِالْحَقِّ، الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ.

### عقائد شیعه منطبق با منطق عقل

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>(۱)</sup> این آیه شریفه یکی از آیات مبارکاتی است که فصل اولیه اعتقاد شیعه را طبق منطق عقل به ما تذکر می‌دهد. همه اصول و مبانی مذهب اثنی عشری مطابق با موازین عقل است و مذهب شیعه به پیروی عقل صحیح صریح، آنچه را که لسان عقل بیان می‌کند اثبات و تثبیت کرده است.

عقل می‌گوید: این عالم زمین و زمان و این نشأته کون و مکان دائماً و ابداً یک «عقل مدبّر» لازم دارد. یک روح و روانی که در ارض و سما فرمانفرما باشد، لازم دارد؛ و وجود او تقدم رتبی بر وجود این اشیا دارد، یعنی اگر با دقت و با نظر عقل مطالعه کنیم در رتبه مقدم (نه در زمان مقدم) بر مرتبه هستی این آب و خاک و بسائط و مرکبات و زمین و آسمان، باید یک انسان کاملی باشد که به حسب جوهره ذاتش از تمام افراد انسان ممتاز باشد و نسبت او به سایر انسانها مانند نسبت انسان به سایر انواع حیوانات، و مانند نسبت حیوان به انواع نباتات و مانند نسبت نباتات به سایر عناصر باشد.

یک چنین انسان کاملی باید در رتبه مقدم بر جماد و نبات و حیوان و انسان وجود داشته باشد که این انسان کامل به تعبیر فلاسفه پهلوی «کدبانو و کدخدای عالم طبیعت» است و به لسان حکمت مشی و فلسفه ارسطو «عقل فعّال» است که مدبر این عالم کون و مکان است و در لسان انبیا و رسل و ادیان به عنوان «حجة الله» موسوم و موصوف شده است. یک چنین انسانی

در رتبهٔ مقدم بر پیدایش این عالم (به تقدم رتبی نه تقدم زمانی) باید وجود داشته باشد. این حکم عقل است.

منطق عقلی این مدعا از چند راه است که من نمی‌توانم آن راهها را در این مجمع ذکر کنم، زیرا اکثریت نفرات این مجلس از دانستن اصطلاحات علمی عاری هستند و باید حق آنها را نیز رعایت کنم، فقط در خلال چند دقیقه مطلب را از جهت علم و منطق پایه ریزی می‌کنم و سپس به سخنان ساده خواهم پرداخت. شیوه‌های اثبات این مدعا را حکمائی چون صدر المتألهین شیرازی و ابن ابی جمهور احصائی ذکر کرده‌اند. امشب یکی از آنها را در چند دقیقه حضور علمای مجلس عرض می‌کنم.

#### قاعدهٔ امکان اشرف

یک قانون که ابتدا حکمای اشراق آن را ابداع و اختراع کرده‌اند و بعداً این قانون به دست حکمای مشاء رفت و برهانی شد، قانون و قاعدهٔ امکان اشرف است. و به قول ملاصدرا باید آن را قانون ممکن اشرف بنامند چون «امکان»، اشرف و اخس ندارد بلکه اشرف و اخس برای ممکن است. ولی به هر حال این قانون را از ابتدای امر «قانون امکان اشرف» نامیده‌اند.

خلاصه و مجمل این قانون آن است که: وجود، حیات، علم، قدرت و رحمت و بقیهٔ کمالات غیر متناهی، از مبدأ فیاض به «اخص» نمی‌رسد مگر آنکه در رتبهٔ قبل به «اشرف» رسیده باشد. مثالی بزنم که قدری مطلب به ذهن عموم نزدیکتر شود:

این چراغی که در این فضا به عنوان منبع نور است، وقتی نور را

می پراکند و پخش می کند ، ابتدا فضای مجاور لامپ نور را می گیرد و بعد فضای دورتر و سپس فضای دورتر تا آنجایی که اشعه این چراغ امتداد پیدا می کند؛ اول دور چراغ روشن می شود ، بعد دو متر فاصله اش ، بعد ده متر فاصله اش ، بعد به من که بالای منبر هستم می رسد؛ هر چیز به منبع نور نزدیکتر است اول نور را می گیرد و هر چه از منبع نور دورتر است در درجه دوم نور می گیرد. محال عقل است که این منبع نور، اول جای مرا روشن کند و بعد این وسط را و بعد فضای مجاور لامپ را. طفره است و عقلا محال است. این یک مثال ظاهری جسمانی است، نور آفتاب نیز ابتدا فضای مجاور خودش را روشن می کند و بعد فضای پایین و پایین تر را تا جایی که شعاع آفتاب کشش و امتداد دارد. محال است که هنگامی که آفتاب طالع می شود اول مکان دورتر را و سپس فضای نزدیکتر را روشن کند؛ و همچنین محال است که دور و نزدیک را در یک رتبه روشن کند.

و بنابراین نور وجود، حیات، علم، قدرت، هیبت ، هیمنت، سلطنت، مؤمنیت، کبریائیت، جبروتیت، و جباریت و همه انوار و کمالات غیر محدود که از آفتاب قدس الوهیت تجلی می کند و بر ماهیات و ممکنات می تابد و در اعیان ثابته آنها متجلی می شود، ماهیتی که رتبه اش اشرف است قبل از ماهیت اخس ، آن نور را می گیرد. یعنی موجودی که درجه وجودی اش بالاتر است در گرفتن این کمال از مقام قدس ربوبیت ، از موجودی که درجه وجودی اش پست تر است مقدم است.



### رتبه وجودی انسان، اشرف از رتبه حیوان است

رتبه وجودی حیوان از انسان پایین تر است، حیوان، عقل و قوه ترقی ندارد و به همین جهت ترقی نمی کند. مورچه بعد از گذشت هزار قرن باز به صورت یکنواخت زندگی می کند. خانه مورچه از دو هزار سال قبل تا اکنون به همین صورت است. خانه عنکبوت و زنبور نیز همینطور است، خوراک آنها نیز تغییر نکرده است، حیوانی که یونجه می خورده اکنون نیز یونجه می خورد.

ولی انسان اینچنین نیست، انسان در هر قرنی روی ترقی فکری و تدبر و تأمل و تعقل شدیدی که داراست، دائماً دور به دور وضع خانه اش را طور به طور می کند، حالا خانه های گلی و گچی به آهن و سیمان مبدل می شود، ممکن است یک قرن دیگری طوری بهتر شود، دو قرن دیگر طوری بهتر شود، انسان در تمام شؤون زندگی اش ترقی و فکر و تأمل و دقت دارد و زیر و رو می کند، در طرز خوراکش قرن به قرن تبدیل و تحول و تطور پیدا می شود و طور به طور می شود. این نیروی ادراک و عقل در حیوانات نیست، پس انسان از نظر موجودیت، اشرف از حیوان است.

حیوان نیز از نظر موجودیت، اشرف از گیاه و نباتات است. نباتات حواس خمسه ندارند، قوه بینایی و شنوایی و متخیله و واهمه ندارند. ولی حیوانات قوای پنجگانه ظاهری را دارا هستند و از قوای باطنی نیز بعضی قوه واهمه و بعضی قوه متخیله را دارند، پس حیوان موجودیتش شریف تر از نباتات است و نباتات نیز موجودیتشان اشرف از جمادات است.

نتیجه: به حکم قاعده امکان اشرف، محال است که وجود به جماد برسد و به نبات نرسد. محال است که وجود و حیات به نبات برسد و حیوان در رتبه قبل وجود و حیات را نگرفته باشد. محال است وجود و حیات به حیوان برسد و انسان در رتبه قبل، وجود و حیات را نگرفته باشد.

### رتبه وجودی «حجة الله» از همه ماسوی الله برتر است

به همین نسبت محال است که افراد انسان وجود، حیات، علم، قدرت، جمال، جلال، کبریاییت و همه این کمالات را از مبدأ فیاض نور احدیت و از آفتاب الوهیت دریافت کنند جز آنکه در رتبه قبل از آن، انسان کامل، کدبانوی عالم، عقل فعال، کلمه قدسیه و «حجة الله» این کمالات را گرفته باشد.

همه تعابیری که در اصطلاحات مختلف برای «حجة الله» ذکر شده است یک معنی را می‌رساند مثل حکایت عنب و انگور و اوزون است، همه یک چیز است، لفظ آنها فرق دارد. «کلمه قدسیه الهیه» که علمای فلسفه اشراق می‌گویند، «عقل فعالی» که علمای مشاء می‌گویند، «کدبانو و کدخدایی» که حکمای پهلوی می‌گویند «انسان کاملی» که عرفا و ظرفا می‌گویند، با «حجة الله» که ادیان می‌گویند، هم معنا و مترادف است. محال است که اسماء الهیه که هر کدام مظهر یک کمالی هستند به افراد انسان برسد جز آنکه در رتبه قبل باید «انسان کامل» یعنی «حجة الله» آن کمال را گرفته باشد. پس به حکم قاعده عقلی «امکان اشرف» حجت خدا باید در رتبه قبل از افراد انسان وجود و علم و حیات و سایر کمالات را گرفته باشد.

### وجود ماسوی الله بدون وجود «حجة الله» طفره است

بنابراین اگر یک فرد از افراد بشر روی زمین باشد، باید فرد دیگری نیز باشد که انسان کامل، حجة الله، کدبانوی عالم و کلمه قدسیه در مظهر او متظاهر شود، کذا زمین هرگز بدون حجت نخواهد بود. و مادامی که یک فرد حیوان در روی زمین است، باید در رتبه قبل از او، انسان موجود شده باشد؛ که اگر کره زمین بطور کلی از انسان فارغ و خالی شود، حیوانی نیز موجود نخواهد شد و اگر کره زمین از حیوان بالمعنی الاعم خالی شود محال است که نبات در روی زمین باشد.

پس به حکم قاعده امکان اشرف و ممکن اشرف، وجود در رتبه مقدم به «اشرف» و در رتبه متأخر به «اخس» می رسد. پس انسان بدون انسان کامل، حیوان بدون انسان، نبات بدون حیوان و جماد بدون نبات، طفره است و به حکم این قاعده عقلی محال است.

### نتیجه برهان امکان اشرف وجود «حجة الله» است

نتیجه آنکه تا یک فرد انسان بر روی زمین است، «حجة الله» فرد دوم است که باید باشد و کمالاتی را که آن بشر ممکن است واجد شود، آن «حجة الله» در رتبه مقدم واجد شده باشد. و باید حجة الله به وجود مادی موجود باشد نه به وجود تجردی. زیرا وجود تجردی نمی تواند در مادیات تصرف کند جز اینکه در کسوه ماده و لباس جسم درآید که این را ان شاء الله در شبهای آینده به عرض خواهم رساند. اکنون که مطلب عقلی و برهانی را فهمیدید به سراغ فرمایشات ائمه (علیهم السلام) برویم:

## سخنان ائمه (علیهم السلام) منطبق بر منطق عقل

قربان خاک پایت شوم ای جعفر بن محمد الصادق! نثار راه اصحاب و شاگردانت شوم ای امام باقر! قربان خاک قنبرت شوم ای علی بن ابی طالب! که شما در هزار و چهارصد سال قبل در میان یک ملت جاهل و نادان که هیچ بهره‌ای از دانش نداشتند با یک زبان عامیانه همه کس فهم فرمودید: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِلا حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»<sup>(۱)</sup> فرمودید: اگر دو نفر در روی زمین باشند یکی از آنها حجت خداست؛ فرمودید: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»<sup>(۲)</sup> فرمودید: زمین بدون حجت نمی‌شود،<sup>(۳)</sup> فرمودید: اگر در زمانی زمین یک آن از حجت، خالی شود همه اهلش را به خود فرو می‌برد! در یک روایت مراد از اهل زمین فقط انسانها نیستند، کرمها و خزنده‌ها اهل زمین هستند، یونجه‌هایی که رویده‌اند، معادنی که در جگر زمین هستند، عناصر بسیطه و مرکبات، اهل زمین هستند، فرمود: اگر زمین یک آن از حجت خالی باشد اهلش را به خود فرو می‌برد یعنی از هر نوع باشد! یعنی: نه انسان نه حیوان و نه گیاهی باقی نخواهد ماند؛ نه جنبنده‌ای نه روینده‌ای، نه خزنده‌ای، نه درنده‌ای، نه پرنده‌ای، نه چرنده‌ای... هیچ چیز نخواهد ماند.

۱- در بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۷ روایت ۶۴ باب ۱ چنین است: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلا إِمَامٍ مِثْلًا

لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا... ۲- بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۸ روایت ۶۶ باب ۱

۳- نواب الذهور علامه میر جهانی ج ۳ ص ۳۳۴ امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: «إِنَّ

الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ ...»

اگر یک شناکننده در دریا دیدید، اگر یک خزنده در صحرا دیدید، اگر برگ سبزی بر روی زمین دیدید بدانید که این زمین «حجت خدا» دارد، انسان کامل، کدخدا، کلمه قدسیه، عقل فعال و «حجة الله» دارد. این فرمایشات، فرمایشات پیشوایان ما و آن منطق عقل است. پیشوایان ما درست مطابق میزان عقل و منطق عقل سخن گفته‌اند.

### فهم پیشوایان مخالفین

حالا به فرمایشات جناب ابو حنیفه (رضی الله عنا جميعاً!) توجه کنید؛ به سخنان مالک بن انس و احمد بن حنبل نگاه کنید؛ اصلاً آن بزرگواران شعور فهم این حرفها را ندارند! به خدا اگر این چهار امام، امشب پای منبر بنده بودند با آن همه اِهِنْ و تُلْپ و های و هوی شان همین حرفهای مرا درست نمی فهمیدند! با اینکه من خاک پای شاگردهای شاگردهای امام صادق علیه السلام هم نیستم. من خاک راه این دو بزرگوار (علامه مجلسی و پدرش) که مثل کوهی اینجا خوابیده‌اند و پشتیان این شهر بلکه پشتیان شیعه در تمام ممالک شده‌اند؛ هم نیستم. این دو بزرگواری که مایه افتخار و سرافرازی شما اصفهانها بلکه همه ایرانیان و بلکه مایه افتخار همه شیعیان جهان‌اند، من خاک پای اینها هم نمی شوم.

ابو حنیفه و احمد بن حنبل و دو امام دیگر آنها مطالب منبر مرا هم نمی فهمند. در مذهب آنها این حرفها نیست. رایحه این مطالب را نیز بو نکرده‌اند! بالاتر از آن نیز همینطور است. شیخین نیز همین قاعده مجملی را که گفتم نمی فهمند. «گر بگویم شرح آن بی حد شود \* مثنوی هفتاد تن کاغذ

شود» (نه هفتاد من) همین مجمل را بزرگان آنها نمی فهمند، آنوقت توقع دارید شاگرد شاگرد امام صادق علیه السلام از حرفش کنار بیاید؟! حالا ببینید ائمه ما چه بزرگوارانی بوده‌اند. در زمانی که مکتب و مدرس و حکمت و فلسفه‌ای نبود، در محیطی که همه مردم از علم و دانش بی بهره بودند، ائمه ما مطالبی مطابق با میزان و منطق عقل بیان کرده‌اند.

### علامه زمان پیامبر!

اکنون التفات کنید که در آن زمان چه کسی را علامه می دانسته‌اند (علامه: صیغه «فعال» است و «تاء مبالغه» نیز به آن افزوده شده و به معنی «خیلی دانا» و به معنی «اقیانوس علم» است.) روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیدند که جمعیتی دور یک نفر جمع شده‌اند و او دارد میدان‌داری می‌کند. پیامبر اکرم فرمود: «چه خبر است؟» مردم گفتند: «یا رسول الله! علامه! او علامه است.» پیامبر اکرم فرمود: «مَا الْعَلَمَةُ؟» علامه چیست؟ (آیا عرفان مبدأ و معاد دارد؟ آیا روانشناس است؟ آیا علم معرفه النفس دارد؟ آیا علم سماوات یا علم طبیعی یا علم ریاضی دارد؟ خیر هیچ کدام را ندارد.) گفتند: «او عالم به علم انساب است. یعنی می‌داند که پدر و عمو و جد و خاله و خالوی این آقا چه کسی بوده است. خاله او عیال چه کسی بوده. از این چیزها می‌داند.»<sup>(۱)</sup>

۱- دخل رسول الله المسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل. فقال: ما هذا! فقيل: علامة، قال: و ما العلامة؟ قالوا: اعلم الناس بانساب العرب و وقائعها و ايام الجاهلية و بالاشعار العربية، فقال النبي صلی الله علیه و آله: ذلك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه. ميزان الحكمة ج ۶ ص ۵۲۶ حدیث ۱۳۸۱۴

ببینید که در آن زمان چقدر دل‌های آنها از علم خالی بوده است که چنین شخصی را علامه می‌دانستند. در آن منطقه و محیط خشک که آب پیدا نمی‌شد و شنها گوگردی بود، باطن افراد نیز خشک و تشنه آب علم بوده است.

### ائمه ما، خورشید علم در تاریکی جهالتها بودند

در چنین محیط جهالت‌باری ائمه ما کلماتی گفته‌اند که اکنون بعد از گذشت هزار و چهارصد سال می‌توانیم آن را با منطق عقل بیان کنیم. بروید تاریخ بخوانید. ما به جعفر بن محمد و امام باقر عَلَيْهِمَا السَّلَام و دوازده امام معتقد هستیم و یکی از دلایل اعتقاد ما همین کلمات این بزرگواران است. یا علی! قربان خاک پای قبرت شوم! تو کیستی آقا جان؟! چقدر بی انصافند کسانی که جهال نادانی را که حرف مرا نمی‌فهمند بر تو ترجیح می‌دهند و مقدم می‌دانند؟! کلمات امیرالمؤمنین هم در صورت ظاهر و هم از جنبه فصاحت و بلاغت و هم در قالب‌بندی کلمات، ولایت بر همه کلمات دارد. کلام علی، عَلِي كَلِمَاتٍ وَ وَلِي كَلِمَاتٍ است. «إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَرَشَّحَتْ قُبُورُهُ وَ تَحَصَّلَتْ أَرْكَائُهُ.»

کلام امیرالمؤمنین از حیث معانی نیز عَلِي كَلِمَاتٍ وَ وَلِي كَلِمَاتٍ است. یکی از کلمات حضرت این است: «الْمَرْءُ مَخْبُورٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»<sup>(۱)</sup> مرد در زیر

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب حکمتها، حکمت ۱۴۰، ص ۱۱۴۹

زبانش پنهان است، «لِسَانُكَ تَرْجِمَانُ عَقْلِكَ»<sup>(۱)</sup> زیانت میزان عقل توست. ما نیز از کلمات ائمه (علیهم السلام) میزان موجودیت آنها را بدست می آوریم. اکنون به عشق امیرالمؤمنین علیه السلام چند بیت شعر می خوانم و ثوابش را نثار روح علامه مجلسی و پدرش می نمایم:

دفتر ایسجاد را ترازو عنوان علی است

به صورت آدمی ، سیرت رحمان علی است

به محکومات نوری<sup>(۲)</sup> صراط و میزان علی است

به صدق دین نبی ، دلیل و برهان علی است

که گرنه تصدیق وی دین نشدی آشکار

می گویند: به ابن سینا گفتند: به چه دلیل اسلام را قبول کردی؟ ابن سینا

گفت: «به تبعیت علی بن ابی طالب. دیدم او قبول کرد من هم قبول کردم.»

نقطه امّ الکتاب ، فاتحه فیض وجود

نکته حسن المآب ، خاتمه هر وجود

معنی فصل الخطاب ، مقصد غیب و شهود

اول قوس نزول ، آخر قوس صعود

سرّ همه انبیا، ظهور پروردگار

۱- بحار الانوار ج ۷۷ ، ص ۲۳۳ ، روایت ۲ ، باب ۸

۲- نوری : قرآن



### روایات ائمه در کتاب علامه مجلسی

روایات ائمه (علیهم السلام) که هر یک مثل برلیان و گوهر پر بهایی است، در زمانی به صورت متفرق و پراکنده افتاده بود و امکان داشت که به دست بچه‌های لأبالی و نادان در خاکروبه‌ها برود؛ اما علامه مجلسی و پدرش آمدند این جواهرات را جمع کردند و در یک زنجیره‌ای منظم ساختند. واللّهُ «بحار الانوار» دریا‌های نور است.

آقایان اهل علم! طلاب! مدرسین! حجج اسلام! آیات عظام! قدر اخبارتان را بدانید و هر خبری را مانند لؤلؤ لالا و گوهر شاهواری آویزه گوش جان و دل کنید. روایات را با جان و دل حفظ کنید. روایات را در جوهر جان و ضمیر ذاتان نقش راسخ کنید. کتاب «بحار الانوار» علامه مجلسی را فراموش نکنید. این کتاب را در مواقع تعطیلات یک دور بخوانید. در این کتاب همه نوع معارف مبدأی و معادی و نفسی و طبیعی و ریاضی و الهی وجود دارد. به خدا طبیعیاتی که اهل بیت (علیهم السلام) گفته‌اند چشم را خیره می‌کند که اگر بخواهم برای اکابر اهل علم، آن مطالب را بیان کنم، ساعتها وقت می‌خواهد.

علت احترام ما به مجلسی آن است که این گنجینه‌های ذخایر را حفظ و نگهداری کرد. خدایا! به ذات مقدست، طبقات انوار غیر متناهی را به روح علامه مجلسی و پدرش و ارواح مطهره تمام محدثین و فقهای شیعه از دوران جعفر بن محمد (علیهما السلام) تا به اکنون عطا بفرما!

یک قسمت این روایات این است: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ

الْخَلْقِ»<sup>(۱)</sup> «لَوْ بَقِيَّتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»<sup>(۲)</sup> اگر در روی زمین دو نفر باشند، یکی از آنها حجت خدا بر دیگری است. اینها روایات ماست. چهارتا مذهب دیگر دهندشان می چاید که این حرفها از دهندشان بیرون بیاید! شامه پیشوایانشان رایحه این مطلب را بو نبرده است. نصاری و یهود و آئین های حقه و نیرنگ که دیگر هیچ! این مطالب فقط در مذهب شیعه اثنا عشریه است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»<sup>(۳)</sup> سپاس خدای را که این گوهر گرانبهای مذهب جعفری را مفت و مجان به ما عطا کرد.

### شکر نعمت شیعه بودن

به خدا اگر در هر شبانه روز برای تشکر این نعمت که خدا به شما مذهب جعفری عطا کرده است یک سجده یک ساعته انجام دهید، حق این نعمت ادا نمی شود. این نعمت را خدا به ما ارزانی داشته است، خودمان برای بدست آوردن آن زحمتی نکشیده ایم، اگر خداوند نطفه ما را مثلا در پشت یک پدر و هابی قرار داده بود و به رحم یک مادر سنی و هابی منتقل می شد و از همان اول عمر و ابوبکر را به گوشمان می خواندند حالا یک سنی بودیم. خدا لطف کرد و نطفه ما را در صلب پدر شیعی جعفری مذهب قرار داد و سپس در رحم مادری جعفری مذهب پرورش داد و ما را در کشوری

۱- بحار الانوار ج ۲۳، ص ۳۸، روایت ۶۶، باب ۱

۲- در بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۷ روایت ۶۴ باب ۱ چنین است: «لَوْ بَقِيَّتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِإِمَامٍ مِنَّا

لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»  
۳- سوره اعراف آیه ۴۳

جعفری مذهب به دنیا آورد. از همان ابتدا ملای جعفری مذهب در گوش راستمان اذان و در گوش چپ اقامه گفت و «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» را نیز به قصد رجا در اذان و اقامه ضمیمه کرد. گوش ما با نام مقدس علی عَلِيٌّ آشنا شد. وقتی می خواستیم راه بیفتیم ، مادرمان می گفت: مادر! بگو یا علی و بلند شو. (۱)

۱- در اینجا شایسته می بینم که به عنوان قدردانی و تشکر از زحمات مادرم که مرا به الفبای عشق اهل بیت (علیهم السلام) آشنا ساخت شعر زیر را به پیشگاه او اهدا کنم :

عشق تو مرا روح نماز است علی جان	کوی تو مرا قبله راز است علی جان
تا با تو دلم گرم نیاز است علی جان	در ناله من سوز و گداز است علی جان
از باده گلرنگ تولای تو مستم	بی عشق تو یک لحظه خدا را نپرستم
مادر که مرا «نادعلی» خوانده و زاده	بی عشق تو یک لحظه مرا شیر نداده
هر شب که سرم را روی گهواره نهاده	بالای سرم تا به سحرگاه ستاده
بر صورت من دیده بیدار گشوده	لالایی او زمزمه عشق تو بوده
من لاله توحید ز باغ تو گرفتم	من پرتو دل را ز چراغ تو گرفتم
من بر دل سودا زده داغ تو گرفتم	من از دل دیوانه سراغ تو گرفتم
در سینه طوفان بلا، نوح منی تو	آرام منی ، عشق من ، روح منی تو
گویند کسه در تیرگی نیمه شب بود	اشک تو روان زیر درختان رطب بود
پیوسته تو را زمزمه دوست به لب بود	آوای مناجات تو در گوش عرب بود
نخل رطب از اشک تو سیراب شد اما	با اشک مناجات تو شیرین شده خرما
سوگند به عدلی که تو بی واهمه داری	سوگند به عشقی که به قلب همه داری
سوگند به اشکی که تو در زمزمه داری	سوگند به انسی که تو با فاطمه داری

ناف ما بر مهر او بُبریده‌اند در دل ما مهر او کاویده‌اند  
 بعد از آنکه بزرگ شدیم نیز علما و وعاظ شیعی مذهب روح و جان ما را  
 با نام علی و حسین (علیهما السلام) پرورش دادند. پس این تشیع ما مولود  
 رنج و زحمت و تحقیق خودمان نیست بلکه لطف و فضل خداوند است و  
 باید از خدا تشکر کنیم.

ما نبودیم و تقاضایمان نبود لطف تو بر ما عنایتها نمود  
 در عدم ما مستحقان کی بُدیم؟ که بدین عقل و بدین دانش زدیم  
 همه اینها لطف خداست «یا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»<sup>(۱)</sup>، یختص  
 برحمته من یشاء<sup>(۲)</sup>، ذلک فضل اللّٰه یؤتیه من یشاء<sup>(۳)</sup> خدا خواسته است که  
 انگشتی بر لیاں در دست ما بچه‌ها باشد، به کوری چشم آن کسی که  
 نمی‌تواند ببیند. ای بچه‌ها این بر لیاں را مفت و بدون زحمت بدست  
 آورده‌اید، مواظب باشید که آن را مفت از دست ندهید!

گوهری طفلی به قرصی نان دهد هر که او ارزان خرد، ارزان دهد  
 خدایا! به عزّ ولی اعظمت امام زمان علیه السلام، گوهر امامت و ولایت و پیروی  
 و محبت چهارده معصوم (علیهم السلام) را تا نفس آخر از ما مگیر!

از روز ولادت سر من شور هدف داشت مرغ دل من دانه ز صحرای «نجف» داشت  
 ۱- در مفاتیح ص ۴۱۸ اعمال شب عرفه، دعای اللهم یا شاهد کلّ نجوی چنین می‌فرماید: «یا  
 مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ عَلَی الْعِبَادِ... و در حاشیه مفاتیح ص ۶۴۳ در دعای یا من اظهر الجمیل چنین  
 می‌فرماید: یا مبتدی، کلّ نعمة قبل استحقاقها...

به عز خاتم الانبیا نعمت محبت و ولایت چهارده معصوم (علیهم السلام) را در دل اولاد ما متجلی و جاری بفرما!

خدایا! فرزندی که ولی اهل بیت (علیهم السلام) نباشد به ما مده! نتیجه بحث امشب آن است که «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»<sup>(۱)</sup> مطابق میزان عقل است. «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ أَوْ لَمَاجَتْ أَوْ لَهَاجَتْ بِأَهْلِهَا»<sup>(۲)</sup> مطابق منطق عقل است. قربان آن مذهبی که پایه اولش را عقل تشیید کرده است.

### استغاثه امام حسین علیه السلام پس از شهادت یاران

هنگامی که همه یاران و اهل بیت امام حسین علیه السلام شهید شده بودند، حضرت با لباس صلح به میدان آمد و سه فریاد کرد، من نمی دانم این چه فریاد و صدایی بود که تقریباً هزار و سیصد و پنجاه سال است که این صدا در فضای دنیا طنین انداخته است. این صدا تا زمانی که فرزندش بقیة الله بیاید به گوش عالم رسیده و می رسد. امشب این سه صدا را می گویم و ترجمه می کنم. می خواهم صدای ناله شما بلند شود. اعتقاد من این است که مجلس روحانی که نمک عزاداری امام حسین علیه السلام در آن نباشد، خیر ندارد.

۱- بحارج ۲۳ ص ۳۸ روایت ۶۶ باب ۱

۲- میزان الحکمة ج ۱ ص ۱۶۸ حدیث ۸۲۱ و ۸۲۲ دو حدیث را از کافی ج ۱ ص ۱۷۹ نقل می کند: امام صادق علیه السلام : «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ الْإِمَامِ لَسَاخَتْ...» امام باقر علیه السلام : «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.» در بحارج ۲۳ ص ۳۷ روایت ۶۴ باب ۱ چنین آمده است : «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِإِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»

حنجره‌ای که برای مصیبت امام حسین علیه السلام آه نکشد خیر ندارد. چشمی که برای امام حسین علیه السلام اشک نریزد، خیر ندارد.

سید الشهداء سه فریاد کشید: فریاد اول این بود که فرمود: «أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ» آیا بود کسی که یاری حسین کند؟ آیا یک مسلمانی هست که به فریاد ما برسد؟ «أَمَا مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟» آیا یک خداپرستی هست که برای خدا به ما رحم کند؟ از خدا بترسد و به ما ظلم نکند؟ چون صدای سوم بلند شد «فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ مِنَ الْخِيَامِ» در خیمه‌ها زنها صیحه کشیدند. فرمود: «أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» (مردان غیور منقلب می‌شوند) صدا زد: آیا یک نفر هست بیاید حرم پیغمبر را حفظ کند؟ دختران پیغمبر را حمایت کند؟ وقتی این صدا بلند شد شصت و چهار زن و بچه میان خیمه‌ها فریاد کشیدند و ام‌حمداه و اعلیاه. (۱)

باسمک الاعظم الاعظم الاعظم ، بموالینا المعصومین و ساداتنا الاطهرین و بمولینا و سیدنا الحجة المنتظر و امامنا الثانی عشر یا الله!...

۱- اشک روان بر امیر کاروان ، ترجمه الخصائص الحسينية ص ۳۱۷ به نقل از بحار ج ۴۴ ص

۳۲۱ و منتخب طریحی ج ۲ ص ۱۲۹ البته با آنچه ذکر شده متفاوت است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿مجلس سوم﴾

## استدلال بر لزوم حجت از راه علت غائی

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، بَارِئِ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی  
سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ حَبِیْبِ اِلَهِ الْعَالَمِیْنَ وَ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ اَبِی  
الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلٰی اَهْلِ بَیْتِهِ الْاَطِیْبِیْنَ الْاَنْجَبِیْنَ ، الْهُدَاةِ الْمَهْدِیِّیْنَ،  
سَیِّمًا مَوْلَانَا وَ سَیِّدِنَا الْاِمَامِ الْمَبِیْنِ وَ الْكَهْفِ الْحَصِیْنِ وَ غِیَاثِ الْمُضْطَّرِّ  
الْمُسْتَكِیْنِ وَ خَاتَمِ الْاِئِمَّةِ الْمَعْصُومِیْنَ صَاحِبِ الْهَبِیَّةِ الْعَسْكَرِیَّةِ  
وَ الْغَسْبِیَّةِ الْاِلَهِیَّةِ، مَوْلَانَا وَ سَیِّدِنَا وَ اِمَامِنَا وَ هَادِیْنَا بِالْحَقِّ، الْقَائِمِ  
الْمُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَبَدَ الْاَبْدِیْنَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِیْنَ.

### زمین از حجت خالی نیست

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>(۱)</sup> بر حسب روایات<sup>(۲)</sup> وارده در ذیل این آیه خداوند متعال می فرماید: ما حجج الهیه و کلمات قدسیه تکوینیه را به هم متصل کردیم. از آغاز پیدایش بشر الی یوم المحشر، کلمات قدسیه الهیه یعنی حجج و انبیا و اوصیاء متصل به یکدیگر هستند و زمانی نخواهد بود که زمین از حجت خدا خالی باشد.

روایات بسیاری به این مضمون در کتب محدثین شیعه از ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی تا مرحوم حاجی نوری (رضوان الله علیهم اجمعین) نقل شده است. دیشب بطور اشاره و اجمال یک بیان عقلی (برهان امکان اشرف) برای لزوم وجود حجت الهیه در روی زمین ذکر شد. امشب نیز از طریق دیگری به اثبات لزوم حجت الهیه می پردازیم:

### جزء مقدم در قوس صعود، مقدمه برای جزء مؤخر است

فلاسفه در حکمت متعالیه این مطلب را ثابت و محقق کرده اند که در قوس صعود (از هیولی تا به دُرّه بیضاء عقلیه) هر مرتبه بالاتری، غایت و ثمره برای مرتبه پایینتر است. به عبارت دیگر: در اجزاء قوس صعود هر جزء مقدم، مقدمه جزء مؤخر است؛ و هر مؤخری ثمره جزء مقدم است.

۱- سوره قصص آیه ۵۱

۲- در تفسیر برهان ج ۳ ص ۳۲۹ شش روایت در ذیل این آیه ذکر شده که همه آنها به یک لفظ است. یکی از آنها این روایت است: عن ابی عبداللّه علیه السلام فی قوله عزّ و جل: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» قَالَ اِمَامٌ بَعْدَ اِمَامٍ.



مثال:

نبات مقدمه برای وجود حیوان است، حیوان مقدمه برای وجود انسان است. انسان از حیوان اشرف است و در قوس صعود به منزلهٔ ثمره و نتیجه و غایت برای حیوان است. حیوان نیز به منزلهٔ ثمره و نتیجه و غایت برای نباتات است. نباتات نیز به منزلهٔ غایت و ثمره برای جمادات هستند.

### علت غایی، علت فاعلی فاعل است

آخوند ملاً محمد بلخی شعرهایی دارد:

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر  
 پس به معنا آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش نهاد  
 باغبان درخت را به منظور خوردن و فروختن میوه‌اش می‌کارد. اگر آن  
 درخت دارای میوه و ثمری نباشد باغبان برای آن زحمت نخواهد کشید،  
 زمین را کود نمی‌دهد، درختها را محصور به حصار و دیوار نمی‌کند، شبانه  
 روزگرد آنها پروانه وار نمی‌گردد، این همه تحمل زحمت به این خاطر است  
 که از میوه و ثمرهٔ درخت بهره برداری کند. اگر درختی بدون میوه باشد، آره  
 پای آن می‌گذارند و آن را می‌برند و هیزمش را می‌شکنند و زیر دیگ پلو  
 می‌سوزانند و پلو می‌پزند و به ما علما می‌دهند که بخوریم و نوش جانمان.  
 ناصر خسرو می‌گوید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد خیره‌سری را  
 تا به این شعر می‌رسد:

بسوزند چوب درختان بسی بر سزا خود همین است مَر بی بری را

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را  
 پس همه زحمات باغبان برای میوه است. اگر میوه نباشد درخت را برای  
 چه می خواهی؟ پس در واقع درخت، پسر است و میوه، پدر است، در واقع  
 درخت، مقدمه است و ثمره و میوه، ذی المقدمه و نتیجه است.  
 در حکمت متعالیه این مطلب مسلم است که نتیجه، علت فاعلیت فاعل  
 است. علت غائیة در وجود «مؤخر» است ولی در تصور «مقدم» است؛  
 غایت به وجود علمی مبدأ فاعلیت فاعل است. همه این مطالب، برهانی و  
 مسلم است. پس اگر ثمره نباشد، شجره بی ربط و لغو خواهد بود.  
 بنابراین اگر انسانی در عالم، وجود نداشته باشد، خلقت حیوان لغو  
 است. اگر حیوانی در عالم وجود، موجود نشود و نباشد، خلقت نباتات لغو و  
 لهُو و بی ثمر است مانند درخت بی میوه است. این مطالب از مسلمات  
 حکمت و فلسفه است.

#### افراد انسان انواع مختلفة الذوات هستند

افراد انسان اگر چه در صورت شبیه به هم هستند و همه آنها افراد یک  
 «نوع منطقی» محسوب می شوند و به همه آنها «حیوان ناطق» اطلاق  
 می شود، لکن در واقع نوعهایی هستند که حقیقت آنها با یکدیگر مختلف  
 است. در روایات ما فرموده اند: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»<sup>(۱)</sup>  
 یعنی مردم مانند معدنها و کانهها هستند، همه در درون زمین هستند ولی یکی  
 آهن است، یکی طلای سفید، یکی مس است یکی طلای زرد است.

افراد انسان مانند معدنها مختلف هستند و جوهر ذات و موجودیت آنها با هم فرق دارد آنچنان که شاعر می گوید:

انسان نه بلغم و دم و صفرا را	انسان نه چند صورت بی معنا
و آن آتش و تکلم و اصغا را	موسی شنیدی و شجر و وادی
نسام درخت سینه سینا را	از سوز سینه و دل عرفان بین

انسانیت انسان به ظاهر او و قالب بدنی و هیکل جسمانی او نیست بلکه انسانیت انسان به باطن او و آن معانی و حقائق عقلانی درون اوست. ملا محمد می گوید:

مابقی تو استخوان و ریشه ای	ای برادر تو همه اندیشه ای
ور بُود خاری، تو هیمة گلخنی	گر بُود اندیشه ات گل، گلشنی

#### انسان کامل، ثمره شجره انسانیت

پس دانسته شد که انسانها دارای حقیقتهای مختلف هستند، همانند شجره ای هستند که باید دارای ثمره و علت غایی باشند. «انسان کامل» در میان انسانها وجود دارد و ثمره این شجره است. انسان کامل نسبت به افراد انسان مانند انسان نسبت به سایر افراد حیوان است.

آنچنان که در قوس صعود، انسان ثمره شجره حیوان است و حیوان ثمره شجره نبات است و نبات ثمره شجره جمادات است، همینطور افراد انسان مانند تنه درختی هستند که میوه آنها وجود «انسان کامل» است. «انسان کامل» همان «کدخدای عالم طبیعت» و همان «کلمه قدسیه الهیه» و همان «حجة الله» است که در جلسه قبل به آن اشاره نمودم.

عِبَارَاتُنَا شَتَّىٰ وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ      وَ كُلُّ إِلَىٰ ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ  
 «انسان کامل» ثمره شجره انسان است و همان گونه که درخت برای میوه  
 است نه میوه برای درخت، وجود افراد انسان برای وجود «انسان کامل»  
 است نه بالعکس. باز در اینجا اجازه می‌خواهم که مطلبی را عرض کنم:

### وجود خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله علت غایی عالم است

ما برای انبیا خلق شده‌ایم نه اینکه انبیا برای ما آفریده شده باشند، آنها  
 میوه درخت انسانیت هستند، درخت برای میوه، غرس می‌شود نه میوه برای  
 درخت. میوه را فدای درخت نمی‌کنند بلکه درخت را فدای میوه می‌کنند.  
 انسان را فدای حیوان نمی‌کنند بلکه حیوان را فدای انسان می‌کنند.  
 سرگوسفند را می‌برند و از راسته او کباب برگ و از ران او کباب حسینی و از  
 گوشتهای او کباب شامی درست می‌کنند و به ما می‌دهند و نوش جان  
 می‌کنیم! انسان را فدای حیوان نمی‌کنند زیرا که انسان ثمره است و حیوان  
 شجره است. همینطور حیوان را فدای نبات نمی‌کنند بلکه نبات را فدای  
 حیوان می‌کنند. علفها و یونجه‌ها را نزد گوسفند می‌ریزند تا بخورد،  
 گوسفندان را فدای یونجه‌ها نمی‌کنند. این حکم «تفادی» اشرفیت و اخسیت  
 و ثمره و شجره را مشخص می‌سازد.

همین مطلب «تفادی» بین ما و حجج الهیه است. حجج الهیه برای ما  
 نیستند بلکه ما برای حجج الهیه هستیم و ان شاء الله این مطلب را با بیان  
 مفصلتر در بحث «فوائد وجودی امام زمان علیه السلام در زمان غیبتش» به عرضتان  
 خواهم رساند. انسان کامل که همان «حجة الله» است ثمره شجره انسانیت

است و ما برای او هستیم نه او برای ما. اگر او نباشد ما نخواهیم بود. اگر ثمره نباشد، شجره نخواهد بود.

گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر؟  
 پس به معنا آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش نهاد  
 زین سبب فرموده است آن ذو فنون رمز نَحْرُ الاولونَ الاخرون  
 گر به صورت من ز آدم زاده‌ام لیک معنی جَدَّ جَدَّ افتاده‌ام  
 پیامبر ما ﷺ فرزند آدم ﷺ است اما در واقع پدر آدم ابو البشر است. آدم  
 برای پیامبر خاتم آفریده شده است نه پیامبر خاتم برای آدم. در سلسله نظام  
 وجود و در قوس صعود پیامبر خاتم بالاتر است پس ذی المقدمه و ثمره  
 است و آدم مقدمه است و شجره است.

### وجود سلسله ممکنات بدون وجود حجج الهیه، لغو و محال است

مقدمه بی ذی المقدمه لغو و لهو است. اگر من بدون هیچ نتیجه‌ای به بالای منبر بیایم، آمدنم لغو و لهو است. باید به خاطر یک هدف و مقصد و نتیجه‌ای بالای منبر بیایم و حرف بزنم و الا بالا آمدنم و گفتارهایم لغو و بیهوده و بی اثر است و انسان عاقل حکیم کار لغو انجام نمی‌دهد.  
 افراد انسان مقدمه وجود «انسان کامل» هستند. اگر انسان کامل موجود نباشد، افراد انسان مانند تنه درختی هستند که بدون ثمر و نتیجه باشد و وجود آنها و خلقت آن لغو و لهو خواهد بود و خدای حکیم کار لغو انجام نمی‌دهد.

پس تا یک فرد انسان در عالم وجود هست باید حجت الهیه نیز موجود

باشد. محال است که فردی از افراد انسان باشد و حجت الهیه نباشد. محال است که یک فرد از افراد حیوان باشد و حجت الهیه نباشد. ممتنع است که یک شاخه گیاه برآید و حجت الهیه موجود نباشد چون وجود او ثمره است و وجود همه آنها مقدمه است و مقدمه بی ذی المقدمه و شجره بی ثمره لغو و لهُو است خدای متعال کار لغو و لهُو نمی‌کند. پس نتیجه این شد که از راه علت غائیه اثبات شد که مادامی که فردی از بشر روی زمین باشد باید حجت الهیه وجود داشته باشد. (۱)

### حجت الهیه باید در همین نشأه باشد

«حجت الهیه» باید در همین نشأه موجود باشد زیرا انسان مادی با موجود تجردی مناسبت ندارد و اگر حجت الهیه موجودی مجرد باشد، انسان هرگز نمی‌تواند از او استفاده کند و او نیز نمی‌تواند به انسان افاده و افاضه کند. بین مفید و مستفید در عالم امکان باید مناسبت باشد و هرگز بین موجود مادی محض و موجود مجرد محض مناسبت و سنخیت نیست. پس حجة الله باید در کسوه مادیت (و در کالبد جسمانی) باشد تا افاده و استفاده بین او و انسان مادی ممکن شود. (۲)

۱- نتیجه این برهان ائی این است که چون انسان کامل «حجة الله» علت غایی برای انسان است و انسان علت غایی برای حیوان است و حیوان علت غایی برای نبات است و نبات علت غایی برای جماد است، پس مادامی که جماد یا نبات یا حیوان یا انسانی موجود باشد کاشف از آن است که علت غایی آن موجود است یعنی وجود عالم، کاشف از وجود حجة الله است.

۲- در آیه ۹ سوره انعام می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَا مَلَكَاً لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مِمَّا يَلْبَسُونَ»

### لزوم بودن حجت در قالب مادی و کسوه جسمانی

خورشید در نهایت تلالؤ و تشعشع است و از تشعشع و افاضه ما بخل و امساک ندارد، ولی چشم ما به واسطه ضعفی که دارد نمی تواند از او استفاده کند. پس به خاطر ایجاد تناسب یک عینک دودی به چشم می زنیم تا اشعه تیز و تند آفتاب از آن عینک دودی ردّ شود و تا حدی با چشم ما متناسب شود و ما بتوانیم خورشید و نور آن را ببینیم.

به همین جهت وقتی این بچه های فکلی می خواهند به صحرا بروند عینک دودی می زنند تا اینکه نور آفتاب ضعیف شود و با چشم آنها متناسب پیدا کند و چشمهای نجیب و آهوپی آنها را خراب نکند.

انوار و اشعه آفتاب احدیت نیز وقتی بخواهد به چشمهای ضعیف افنده و قلوب ما بتابد باید ابتدا از پس یک حجابی که دارای ظلمانیت مادی اندکی باشد عبور کند تا متناسب با چشمهای قلوب ما شود و ما بتوانیم استفاده کنیم. عالم ماده و قوه و به قول فکلیها عالم ماده و انرژی بسان همان عینک دودی است که اشعه عالم ارواح را قدری ضعیف می کند تا متناسب با افنده

یعنی اگر رسول ما فرشته ای مجرد بود باز او را در کالبد جسمانی به شکل یک مرد در این عالم می فرستادیم، و در آیه ۱۷ سوره مریم می فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یعنی فرشته الهی که بر مریم نازل شد نیز در کالبد بشری آمده بود؛ بنابراین وجود مقدس خانم الانبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز با اینکه خلقت نورانیت آنها از ملائکه برتر است ولی در این عالم در کسوه جسمانی منجلی شده اند تا افاده و استفاده بین آنها و مردم ممکن باشد.

و دیده‌های معنوی ما شود و بالنتیجه ما بتوانیم از آنها استفاده کنیم. این است سرّ اینکه ارواح انبیا و رسل و اوصیا باید در قالب جسم بیایند تا اینکه ما بتوانیم از آنها بهره برداری کنیم و آنها بتوانند بهره برسانند. پس «حجة الله» انسان کامل و کلمه قدسیه باید در کسوه مادیت و قالب بدن و هیكل تن باشد و با ما متناسب شود تا بتواند به ما افاده و افاضه کند.

یک حیوانی است که در زبان طب به آن بُزْمَجَه و چلپاسه گفته می‌شود و از خانواده مارمولک است، حیوان عجیب و غریبی است که کیمیاگرهای قدیم دشمن خونخوار او هستند تا به وسیله آن شنجف و گوگرد ثابت را به دست آورند. یک وقتی من در کوهستانهای بین مشهد و نیشابور گردش می‌کردم، نزدیک ظهر در بالای کوه بودم ناگهان دیدم که این بزوجه بی‌پیر بالای یک قلوه سنگ خیلی داغ چمباتمه توحیدی زده و چشمهایش را به خورشید دوخته بود، حدود ربع ساعت چشمهایش را به خورشید دوخته بود و پلک نمی‌زد! چرا؟ چون چشم او قوی است و برای نگاه کردن به خورشید نیاز به عینک دودی ندارد. چشم من و تو ضعیف است و نیاز به عینک دودی دارد. چشم بچه‌های فکلی نیاز به عینک دودی دارد. سرّ مطلب آن است که باید بین مفید و مستفید و بین مفیض و مستفیض تناسب باشد.

پس انسان کامل باید در لباس ماده باشد. «حجة الله» باید در قالب بدن و هیكل تن و پیکر متشکل از عناصر باشد تا هم خلق از او بهره‌مند شود و هم او بتواند به خلق بهره برساند. این طبق حکم عقل است.



### پذیرش انتقاد علمی

این مباحثی که عرض کردم حکم عقلی است، هر کس اشکال علمی دارد بیاید یا به من حالی کند و مرا از اشتباه علمی بیرون آورد تا در مقابل این جمعیت اعلام کنم که من اشتباه کردم، و یا اینکه خودش از اشتباه درآید. ما بنا نداریم که بالای منبر قار و قوری کنیم و بعد سر به جیب بگذاریم و فرار کنیم. البته وقتی از منبر پایین می آیم خسته‌ام و حال سخن گفتن ندارم ولی اگر زنده باشم تا هفت هشت روز دیگر در این شهر هستم. اگر کسی در این مطالب اشکال علمی دارد و خودش اهل علم و اصطلاح است و مبانی علمی را می داند بیاید و اعتراض و انتقاد و اشکال و ابهام خود را مطرح کند و یا مرا روشن کند و یا خودش روشن شود و در هر حال از او متشکر خواهم بود.

تا اکنون با دو بیان علمی (از راه برهان امکان اشرف و از راه علت غایی) اثبات کردیم که این زمین یک آن نمی تواند از حجت خدا، انسان کامل، کدبانو و کدخدا، عقل فعال مجسم و کلمه قدسیه خالی باشد. همه وقت باید حجة الله موجود باشد و اولین بشر نیز حجة الله بوده است.

### بطلان فرضیه داروین

اولین بشر حجة الله بوده است. فرضیه داروین غلط و مهمل است. ما درباره فرضیه او حرفهایی داریم. او گفته که ما نوه عنترهاییم! واقعاً خدا نکند که عقل انسان محجوب شود که در این صورت از حیوان بدتر می شود. این آقایان این همه زحمت می کشند و عمری را در پیدا کردن نوامیس طبیعت

مصرف می کنند و بعد آنها را به هم می چسبانند و نتیجه می گیرند که ما نوه عتر هستیم!! این نتیجه علم این آقایان است!! نه آقا! ما نوه عتر و میمون نیستیم. اجداد ما پشم و دم نداشته اند و خمیده و چهار دست و پایی راه نمی رفته اند. فرضیه تکامل انواع غلط است. ما از اول همین گونه خلق شده ایم. پدر اولیه ما مردی مستوی القامة بوده است. پیشانی او مو و پشم نداشته است، ناخنش هم دراز و باریک مانند خنجر قرمز نبوده است، بلکه ناخن او گرد بوده است. قد او راست بوده و روی دو پا راه می رفته است.<sup>(۱)</sup>

### انبیا و اوصیا جنهای خدا هستند

این زمین یک آن بدون حجت نخواهد بود. اولین بشر روی زمین یعنی آدم ابو البشر حجت خدا بود و آخرین نفری هم که از این عالم می رود حجت خدا خواهد بود.

قربان خاک پای ائمه معصومین (علیهم السلام) بشوم که چهارده قرن قبل، این مطالب علمی را با زبان ساده عادی برای مردم نافهم آن زمان فرموده اند: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْقِ»<sup>(۲)</sup> (معیت حجت را توضیح نداده ام) «لَوْ بَقِيَّتِ الْأَرْضُ بِلَا حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»<sup>(۳)</sup>؛ اگر دو نفر روی زمین

۱- خداوند چگونگی خلقت آدم ابو البشر را در آیات قرآن بیان فرموده است: سورة بقره آیه ۳۰ می فرماید: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

۲- بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۸ روایت ۶۶ باب ۱

۳- در بحار ج ۲۳ ص ۳۷ روایت ۶۴ باب ۱ چنین می فرماید: «لَوْ بَقِيَّتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»

باشند، یکی از آنها حجت خداست. این مطالب طبق میزان عقل است. این حجت الهی تا زمان حضرت خاتم الانبیا ابوالقاسم محمد مصطفی ﷺ گاهی در مظهر نبوت و گاهی در مظهر ولایت و وصایت و خلافت متظاهر بود. وقتی نوبت به وجود مسعود پیامبر خاتم رسید، دیگر باب نبوت بسته شد.

نبوت بر او ختم و مهرش گواه که بر ختم آخر رود مهر شاه بعد از او هیچ پیامبری به هیچ اسمی نیامده و نخواهد آمد. نبوت باید ختم می شد و به پایان می رسید. در اینجا اجازه دهید که چند دقیقه ای برای اهل علم صحبت کنم:

### عالم بدء و ختم دارد

آقایان اهل علم! دانشمندان! باید خلقت به پایان برسد. ازلیت و ابدیت عالم، منطق ندارد. هرگز دنیا ازلی نیست؛ ارسطو درست فهمیده است؛ «فَعَلَ» با ازلیت منافات دارد. «فعل» ابتدای واقعی دارد. عالم امکان «بدء» واقعی دارد، «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»<sup>(۱)</sup> نه فقط نفی معیت رتبه می کند، نفی معیت رتبی که چیزی نیست، می گوید: خدا بود و هیچ موجودی نبود، همه در صقع عدم و تاریکی نیستی بودند، خدا بود و خدا

۱- در میزان الحکمة ج ۶ ص ۲۰۰ احادیثی به ابن مضمون آمده است. امام باقر علیه السلام : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ...» در دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام تعلیم فرمود چنین آمده است : «... كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَوُنْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَ ابْتَدَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ» (به نقل از بحار ج

بود و خدا بود، هیچ موجودی به هیچ معنایی نبود. «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»<sup>(۱)</sup> که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا مَعْلُومٌ وَلَا مَجْهُولٌ» و یک دنیا عرفان در این کلام نهفته است. حوزه علمیه طلبه‌ها جای بیان کردن «علم بلا معلوم» خداست.

انسان نبود، زمین نبود، آسمان نبود و ملک و فلک نبودند، «تسلسل انواع» غلط است، «ازلیت انواع» که عقیده ابوعلی سینا است غلط است. ابداعیات و اختراعیات هم نبودند، خدا بود و دیگر هیچ و سپس عالم وجود «بَدئ» پیدا کرد. «يَا مُبْدِيُّ يَا مُعِيدُ»<sup>(۲)</sup>، مبدی یعنی کسی که اشیائی را که نبوده‌اند بوجود آورده است. ازلیت در «فعل» غلط است. در این بحث حق با ارسطو است و او این مطلب را بهتر از افلاطون و ابوعلی سینا و ملاصدرا فهمیده است. ارسطو می گوید: «فَعَلٌ» با ازلیت منافات دارد، ازلیت فقط برای خداست.

### حکمت بدء و ختم عالم

اشیاء نبودند و خداوند آنها را «بود» کرد و باز اشیاء را «نابود» خواهد کرد. چرا؟ برای اینکه بفهماند که خدا قدرت دارد و مختار در «فعل» است. مطلب را در یک مثال توضیح می دهیم:

اگر دست من لاینقطع حرکت کند، ده سال قبل و پارسال و امسال هر

۱- سوره دهر آیه ۱

۲- مفاتیح الجنان ص ۱۵۸ دعای جوشن کبیر فقره ۷۳، در دعای مجیر نیز چنین آمده است:

«سُبْحَانَكَ يَا مُبْدِيُّ تَعَالَيْتَ يَا مُعِيدُ»

وقت مرا دیده‌ای دستم همینطور حرکت می‌کرده است چه می‌فهمی؟ می‌فهمی که دستم تزلزل طبیعی دارد و این حرکت اضطراری است و به اختیار من نیست. اما اگر دیدی که من دستم را حرکت دادم و بعد آن را روی زانویم گذاشتم و تکان ندادم و بعد دوباره حرکت دادم چه می‌فهمی؟ می‌فهمی که این حرکت اختیاری است و دستم مرتعش و لرزان نیست بلکه خودم به اختیار خود آن را حرکت می‌دهم.

فعل خدا نیز همین‌گونه است. اگر فعل خدا ازلی و ابدی باشد، اگر بدء و آغازی برای خلقت نباشد، اگر انعدام و فنای کلی برای اشیاء نباشد؛ از کجا می‌توان اثبات کرد که «فعل» به قدرت خداست و خدا از روی اختیار، عالم را ایجاد کرده است؟ اگر «فعل» خدا همینطور ابدی و بی‌پایان باشد چگونه ثابت می‌کنیم که خدای متعال از روی قدرت و اختیار، ایجاد و ابداع می‌کند و عالم را نگه می‌دارد؟

من برای اینکه به شما بفمانم که حرکت دستم اختیاری است، گاهی حرکت می‌دهم و گاهی حرکت را متوقف می‌کنم، خدای متعال نیز برای آنکه معلوم کند که فعل او به قدرت و اختیار اوست، عالم را بعد از «نبود» ایجاد کرده است و بعد از «بود» دوباره «نابود» خواهد کرد. همه این عالم، بدء و ختم دارد، اجرام و اجسام، بدء و ختم دارد. خدا این آفتاب و ستارگان را نیز از بین خواهد برد «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» \* «وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»<sup>(۱)</sup> «وَ

۱- سوره تکویر آیه ۱ و ۲ هنگامی که خورشید درهم پیچیده شود و ستارگان بی فروغ گردند...

إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ»<sup>(۱)</sup> خدا در سُورِ قرآن این مطلب را مکرر بیان کرده است؛ خدا این زمین را از بین می‌برد<sup>(۲)</sup> این نشأه را به هم می‌ریزد. در فناء کلی همه موجودات را از بین می‌برد تا بفهماند که کار به دست من و به اختیار من بود. من ایجاد کردم و اکنون نیز اعدام می‌کنم تا بفهمید که ایجاد این عالم به قدرت من بوده است.

### نبوت نیز بدء و ختم دارد

همانگونه که عالم وجود بدء و ختم دارد، کهکشانها و منظومه‌های شمسی و این کره زمین بدء و ختم دارند، همینطور بدء و ختم برای نبوت نیز هست. این فیض نیز باید خاتمه پیدا کند و ختم شود تا معلوم شود که افاضه این فیض به قدرت و اختیار خدا بوده است.

تمام مراحل وجود امکانی «بدء» و «ختم» دارد. کسی که می‌گوید:

نبوت یا عالم امکان ختم ندارد، نفهمیده است.

بدء و ختم برای این انواع و برای اثیریات و برای عالم ابداع و عالم اختراع هست. خدا «مبدی‌ء» و «معید» است.<sup>(۳)</sup> در این مسأله خاتمیت

۱- سورة انفطار آیه ۲ آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فروریزند...

۲- سورة ابراهیم آیه ۴۸ «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ...» سورة الحاقه آیه ۱۴ «وَوَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدَكَّنَا دَكَّةً وَاحِدَةً» سورة فجر آیه ۲۱ «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا...»

۳- آیات زیادی در قرآن بیانگر این دو اسم هستند: اعراف آیه ۲۹ «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» انبیا آیه

۱۰۴ «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» سورة روم آیه ۱۱ «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

سورة بروج آیه ۱۳ «لَئِنَّهُ هُوَ يُبْدِيهِمْ وَيُعِيدُهُ»

حرفهایی دارم که گفتن آنها ده شب وقت می خواهد.

بعد از پیامبر ما دیگر نبوت برچیده شد، دیگر کسی پیامبر خدا نخواهد بود «لَا تَبِيَّ بَعْدِي» خشت آخر خانه نبوت،<sup>(۱)</sup> وجود مقدس خاتم الانبیا ﷺ بود. بعد از خاتم الانبیا هر کس مدعی نبوت شود، به حکم روایات باید کشته شود. کتابی بعد از قرآن نیست «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ»<sup>(۲)</sup> می فرماید: «لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ» دیگر تبدیل ندارد، دیگر بدل ندارد، هر چه بعد از قرآن بیاید چرت و پرت است. نبوت به این پیامبر ختم شد و بعد از او هرگز نبی و رسول و مذهبی از جانب خدا نخواهد آمد.

پس از خاتم الانبیا ﷺ حجت الهیه باید در لباس ولایت و وصایت باشد. یازده خلیفه و وصی پیامبر (علیهم السلام) یکی بعد از دیگری آمدند.

در سنه ۲۶۰ هجری قمری خلیفه و ولی و انسان کامل و حجة الله یازدهم از دنیا رفت.

### اکنون حجة الله کیست؟

آیا از سال ۲۶۰ تاکنون زمین بدون حجت است؟ زمین یک آن نمی تواند بدون حجت باشد. آیا در این هزار و صد و اندی سال، زمین بدون کدخدا و حجة الله بوده است؟ به حکم عقل، زمین هزار دقیقه نمی تواند بدون حجت باشد، پس چطور هزار سال بدون حجت بوده است؟! یقیناً این عالم حجة الله دارد. آیا چه کسی «حجة الله» است؟ آیا «حجة الله» سلاطین مغول و

۱- این تشبیه توسط خاتم الانبیا گفته شده است: میزان الحکمة ج ۹ ص ۵۹۳ «... فَأَنَا فِي النَّبِيِّينَ

۲- سورة انعام آیه ۱۱۵

مَوْضِعُ تِلْكَ اللَّيْنَةِ»

تاتار افغانستان هستند؟ سلاطین آل عثمانند؟ آیا آنها حجج الهیه هستند که برادران عامی ما آنها را ولی امر! می دانند؟ آیا آنها حجة الله و انسان کامل هستند؟! آنها کلمه قدسیه و عقل فعال مجسم هستند؟! هرگز.

خیمه بدون عمود و سقف بدون پایه نمی ایستد. مقدمه بدون ذی المقدمه امکان ندارد. وجود انسان بدون «انسان کامل» محال است. پس در این مدت هزار و صد و چند سال حجة الله کیست؟ کسی نمی داند؟!

اگر از دایره مذهب جعفری خارج شوید، محال است که بتوانید حجة الله را نشان بدهید. بیایید در مذهب تشیع جعفری تا آن حجة الله در زمین و زمان و رکن آسمان و محور جهان و قطب دوران را نشان بدهیم.

قُطْب آن باشد که گرد خود تَنَد      گسردش افلاک دور او زَنَد

آن قطبی که چرخ به دور او می چرخد ، آن قطبی که قرار زمین و قیَم آسمان است وجود مسعودِ اعلی حضرت قدر قدرت امکان مکنّت کیهان شوکت بقیة الله فی الارضین و حجة الله عَلی العالمین فرزند ارجمند حضرت ابا محمّد الحسن العسکری یعنی حضرت مهدی صلوات الله عَلَیْهِ و عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

در بسند کرده عقل مجرد را	بسر باد داده زلف مسجعد را
بساور کنی حسیات مؤید را	گر پی بری به لعل روانبخشش
باشد گواه، روح مجسّد را	در پیرهن لطافت اندامش
بتخانه کرد خواهد، مَعَبَد را	زاهد به خواب بیند اگر رویش
مصر وجود و مُلک مَخْلَد را	در قبض و بسط نیست جز او خاتم



دور جهان به سلطنتش قائم تا کسی کند قیام مجدد را  
خدایا! به عزّ محمد و آل محمد جمال آن بزرگوار را برای عموم بشر عالم  
آشکار فرما.

### عقیده شیعه مبتنی بر برهان عقلی است

به حکم عقل زمین نمی تواند بدون حجت باشد، هیچ فرقه ای هم حجیت  
یک حجت را آن چنان که شیعه مدعی هستند، ادعا نکرده است. هیچ  
فرقه ای انگشت روی احدی نگذاشته است تا او را به عنوان کدخدا و انسان  
کامل و حجة الله معرفی کند. فقط شیعه حضرت مهدی فرزند امام حسن  
عسکری (علیهما السلام) را به عنوان حجة الله معرفی کرده است.

حرف شیعه، پشتوانه عقلی دارد. خیال کرده اید که یک زن یک ادعایی  
کرده است (تولد امام زمان علیه السلام را) و این همه بزرگان شیعه به آن معتقد  
شده اند؟! عموم طبقات قدری فکر کنید! خواجه نصیر الدین طوسی که او را  
عقل حادی عشر و استاد بشر لقب داده اند، دنیای قدیم و جدید در پیشگاه  
بزرگواری و علم و دانش او زانو به زمین زده است، مردی که مذهب شیعه را  
رواج داد، مردی که ریشه بنی العباس را از دنیا کند، مردی که مؤلفات و  
مصنّفات او دانشمندان را حیران ساخته است؛ چنین شخصی بیخود و بدون  
تحقیق به دوازده امام (علیهم السلام) و به حجة ابن الحسن (ارواحنا فداه)  
معتقد شده است؟! او به حرف یک پیرزن قناعت کرده است؟!!

بزرگانی مثل میرداماد و میرفندرسک، این ارکان و اسطوانه های علم  
شرق بدون تحقیق اعتقاد پیدا کرده اند؟! ملاصدرا صدر المتألهین شیرازی که

در دریای اسفار او هزاران نفر امثال شما گنج می شوید به قدر شما تحقیق نکرده و سر در کتابها نبرده است؟! اینهایی که حقایق عقلی را مثل موم دراز و باریک می کنند و کش می دهند به قدر شما نفهمیده اند که سر به آستان حضرت مهدی نهاده اند؟!

فقها، علما، حکما و محدثینی مثل محمد بن یعقوب کلینی و صدوق ابن بابویه (رحمة الله علیهما) با آن نزدیکی عهد و با آن قداست و تقوا و ایمانشان بدون تحقیق به امام زمان (ارواحنا فداه) ایمان آورده اند؟! شیخ مفید و سید مرتضی و رضی و شیخ طوسی، این لنگرهای فقه، این بزرگانی که بزرگان عامه در مقابل آنها زانو به زمین زده اند به اندازه تو تحقیق نکرده و سر در کتابها نبرده اند؟! ناخن اینها بر بسیاری از انسانها ترجیح دارد. این یلان، این دلیران و این پهلوانان علم و حکمت و فلسفه و فقه و دین و کلام و تفسیر و حدیث و تاریخ و ادبیات اینها سر به آستان حضرت مهدی (ارواحنا فداه) نهاده اند. خیال کردی مذهب شیعه گتره است!!؟

خدایا! به قرآنت بزودی صاحب این مذهب را آشکار بفرما. دنیا را به وجود مسعودش دار امن و امان و عدل و داد همگانی قرار ده.

### لحظه های آخر ابا عبد الله علیه السلام

دیگر بس است یک قدم کربلا برویم. یابن العسکری می خواهم از زبان تو به جدت ابا عبد الله خطاب کنم. انبوه مرد و زن شیعه دور خیمه ها جمع شده اند، آقا شما هم بیا پیشوای این قافله باشد. من کلمات شما را می خوانم و ترجمه می کنم تا هم شما اشک بریزی هم اینها گریه کنند. امام زمان

می فرماید: «(یا جداه!) قَدْ رَشَحَ لِمَوْتِ جَبِينِكَ، وَ اِخْتَلَفَ بِالْاِنْقِیَاضِ وَ الْاِنْبِسَاطِ شِمَالِكَ وَ يَمِیْنِكَ»<sup>(۱)</sup>... (یا جداه) تَطَّوُّكَ الْخَيْوَلُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاطِرِهَا»<sup>(۲)</sup> یا ابا عبد الله ساعت آخر عمرت رسید، نفس های آخر را می کشیدی، عرق مرگ بر پیشانیست نشسته بود این بدنت هی جمع می شد، هی پهن می شد، هی طرف راست و چپ می غلطیدی یعنی مشغول جان دادن بودی (بلند بلند بنالید) یا جداه! تو مشغول جان دادن بودی که لشکر سواره بر بدنت تاختند؛ بدنت را زیر سم اسب... «تَطَّوُّكَ الْخَيْوَلُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاطِرِهَا...» شیعیان! همان بدن امام حسین را از زیر دست و پای اسبها بردارید و بالای دستتان بگیرید و به درگاه خدا شفیع قرار دهید. با این جسد مطهر به درگاه خدا راه پیدا کنید. بحق مولینا الحسین المظلوم و باهلیته واصحابه المظلومین یا الله...

---

۱- رمز المصیبه ج ۳ ص ۲۳ زیارت ناحیه مقدسه یعنی عرق مرگ بر پیشانیست ظاهر شد و دست چپ و راستت باز و بسته می شد.

۲- همان. یعنی: اسبها تو را با سم های خود پایمال نمودند و سرکشان با شمشیرهای تیزشان بر تو مسلط شدند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس چهارم﴾

### نقش امام زمان عليه السلام در زمان غیبت

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى  
سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَسْبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ  
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ، الْهُدَاةِ  
الْمَهْدِيِّينَ، سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا الْأَمَامِ الْمَبِينِ وَ الْكَهْفِ الْحَصِينِ  
وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ صَاحِبِ  
الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَ الْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَ إِمَامَنَا وَ هَادِينَا  
بِالْحَقِّ، الْقَائِمِ الْمُتَنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ.  
«وَ لَسَقَدْ وَ صَّسَلْنَا لَسَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»<sup>(۱)</sup>

### مشکل بیان معارف در منبر

نتیجهٔ عرایض شبهای گذشته روی مبانی علمی چنین شد که تا یک فرد بشر یا جنبنده یا روینده‌ای روی زمین باشد، تا آثار حیات در این نشأه باشد، باید ولی خدا و حجت خدا روی این زمین باشد. در اینجا سخنان بسیاری از جهات مختلف هست، ولی اگر بخواهیم همهٔ مطالب را روی مبانی علمی بگوییم، باز عده‌ای از دوستان مرا مورد مؤاخذه قرار خواهند داد!

یکی از دردهای بی درمان منبرهای ما این است که مستمعینی در افقهای مختلف و درجات متنوع جمع می‌شوند. یکی کربلایی ننه طیبه است و دلش می‌خواهد از کاکل پُر خون علی اکبر علیه السلام صحبت کنیم و او به سینه بزند و «ووه» بکشد. یکی جوان محصل علوم جدید است و دلش می‌خواهد که از زمین و آسمان و شرق و غرب و شیمی و فیزیک صحبت کنیم، یک عده هم اهل علم و طلاب هستند - که خداوند وجود مسعودشان را برای همهٔ ما مستدام بدارد و آنها را طول عمر، تأیید کامل و عزّ شامل عطا بفرماید - آنها تقاضا دارند که مباحث علمی شروع شود و پیکره‌های علمی یکی بعد از دیگری گفته شود و ما را در گفتن این مطالب تشویق می‌کنند.

ما در این میان مانده‌ایم که چه کنیم؟! ناچاریم که جنگ و گریز کنیم، یک شب از این ردیف و شب دیگر از آن ردیف صحبت کنیم تا ببینیم چه می‌شود. مطلبی را امشب می‌خواهم عرض کنم که دانستن آن مخصوصاً برای کسانی که اهل اصطلاح و علم نیستند خیلی مهم و لازم است و آن مطلب این است:

### علت آوردن انبیا و ائمه به عالم ماده

اکثر عوام گمان می‌کنند که خداوند متعال وجودشان را آنقدر محترم و معظم و بزرگ دانسته است که انبیا را از عالم غیب و قدس برای تربیت آنها فرستاده است. این یک اشتباه عجیبی است! اهل علم در مجلس تشریف دارند، من مطلب را می‌گویم و رد می‌شوم و آنها خوب می‌فهمند. اگر کسی بعداً شبیه مختصری داشت از اهل علم مجلس سؤال کند. اکثر مردم خیال می‌کنند که وجود کربلایی محمد تقی بقال آنقدر بزرگ و محترم است که خدا حضرت خاتم الانبیا ﷺ را از عالم غیب و قدس و از مقام اسنی به این نشأه فرستاده است برای اینکه او تربیت شود. چه اشتباه بزرگی!

در جلسه قبل گفتم که هرگز عالی را فدای دانی نمی‌کنند. یک مهندس دارای مقام علمی را فدای شاگرد شوfer، حمال نمی‌کنند، یک انسان کامل را فدای انسان ناقص نمی‌کنند. وقتی پیامبران و حجج الهیه را از عالم بالا به این عالم آوردند و روح مقدسشان را از آن آزادی که در نشأه اعلا داشته، محدود و متعلق به بدن و مقید به قیود کرده‌اند و در حقیقت آنها را حبس کرده‌اند؛ برای این نیست که بنده آدم بشوم. هدف از آوردن انبیا و رسل و ائمه (علیهم السلام) تربیت شدن ما نیست بلکه آنها را برای هدف دیگری به این نشأه آورده‌اند. آنها را به این نشأه آورده‌اند برای اینکه خودشان ترقی کنند، حتی خاتم الانبیا ﷺ را به این نشأه آورده‌اند تا خود او ترقی کند.

### ترقی انبیا و ائمه (علیهم السلام)

شما گمان می کنید که خاتم الانبیا دیگر ترقی ندارد؟! تا خداوندی خدا هست، تا بی پایان و الی الابد، خاتم الانبیا گدای خداست. اگر چه او نسبت به ممکنات فرد اجلای اعلاى فوق العاده است ولی به هر پایه ای که برسد باز نسبت به خدا، گدا و نادار است.

در دعایی که در تشهد نمازها بعد از ذکر صلوات بر پیامبر مستحب است می گوئیم: «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ»<sup>(۱)</sup> یعنی شفاعت پیامبر را در باره امتش بپذیر و درجه پیامبر را هم بالا ببر. در کتابهای دعا یک صلوات مفصلی هست که فرازی از آن را نقل می کنم - این کتابهای دعا را بخوانید، مخصوصاً آقایان طلاب و اهل علم به دعا خیلی توجه بفرمایند و مضامینش را دقت کنند - آن فراز از دعا این است: «اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالْدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ»<sup>(۲)</sup> یعنی خدایا به خاتم الانبیا فضیلت و زیادی عطا کن و مستمراً به او عنایت فرما و مقام وسیله را (که مقام بزرگی است) به او عطا بفرما. «وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ» یعنی و مستمراً درجه اش را بالا ببر.

۱- رساله توضیح المسائل

۲- بحارج ۸۶ ص ۱۶۶ روایت ۴۴ باب ۴۳ - دعاهاى دیگری نیز به این مضمون آمده است. در مفاتیح الجنان ص ۵۳۵ صلواتی از روضه کافی نقل شده که امیرالمؤمنین در یکی از خطبه های جمعه فرموده اند و فرازی از آن را نقل می کنیم: «... اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرْفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْكَرِيمَةَ...»

### بطلان گفتار فلاسفه در باره عدم ترقی نفس مجرد

در اینجا مطلبی را برای اهل علم بگویم. فلاسفه خیلی جاها سکندری خورده‌اند! من خودم اهل فلسفه هستم و از مبانی آنها بی اطلاع نیستم، اشتباهات فراوان کرده‌اند. فلاسفه می‌گویند: وقتی که نفس از بدن مجرد شد و به عالم مجرد رفت، دیگر ترقی ندارد. می‌گویند: آنجا عالم فعلیت محض است، قوه و استعداد نیست، لذا تکامل و ترقی هم نیست.

این کلام فلاسفه غلط است. البته در آنجا ماده و استعداد و هیولا نیست ولی ترقی الی ما شاء الله هست. در روایات قرائت قرآن می‌فرمایند: در بهشت به قاری قرآن گفته می‌شود: «اقْرَأْ وَارْقُ»<sup>(۱)</sup> قرآن بخوان تا پیوسته درجه ات بالا رود و کمالات معنویت زیاد شود. پس ترقیات در دار آخرت برای همه افراد محدود نیست چه رسد به پیامبر و ائمه (علیهم السلام)! در روایات آمده است که هر شب جمعه علم ائمه (علیهم السلام) از مجرای پیامبر زیاد می‌شود، یعنی خداوند علم را به پیامبر ﷺ عطا می‌کند و بعد از راه پیامبر به علم ائمه (علیهم السلام) نیز افزوده می‌شود.<sup>(۲)</sup>

۱- میزان الحکمة ج ۸ ص ۷۴ حدیث ۱۶۱۶۰ به نقل از بحار ج ۹۲ ص ۱۸۸ امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَانِنَا وَ شَيْعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ ، عَلَّمْ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ فِيهِ دَرَجَتَهُ ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيَقَالُ لِقَارِيءِ الْقُرْآنِ اِقْرَأْ وَ ارْقُ» این روایت همچنین دلالت دارد بر اینکه مؤمنین و موالیان ائمه (علیهم السلام) در عالم برزخ نیز تعلیمات و آموزشهایی دارند که دلالت بر تکامل و ترقی مجردات دارد.

۲- روایات دال بر این مطلب در بصائر الدرجات باب ۸ ص ۱۳۰ باب (مايزاد الاثمة في ليلة



الان امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) در هر شب جمعه علمشان زیاد می شود. خداوند این علم را ابتدا به پیامبر عطا می کند و سپس از راه پیامبر و امیر المؤمنین و بقیه ائمه (علیهم السلام) به وجود مبارک امام زمان (ارواحنا فداه) می رسد. پس همه معصومین (علیهم السلام) قابل ترقی هستند و خدای متعال انبیا و اوصیا و حجج خود را در این عالم فرستاده است تا ترقی کنند.

### کمالات انبیا و ائمه (علیهم السلام) دو سنخ است

کمالات انبیا و ائمه (علیهم السلام) به دو قسم «وهبی» و «اکتسابی» تقسیم می شود. برای فهم بهتر مطلب مثالی عرض کنم که بازاریها خوششان بیاید: شما آقایان بازاری پدرتان می میرد و صد هزار تومان پول هنگفت به دستتان می آید. این دارایی که از پدر به شما رسیده است مولود زحمت شما نیست بلکه پدر خدا بیامرز زحمت کشیده و آنها را جمع کرده و در بانک گذاشته، امشب هم رقی رحمت را سر می کشد و به قول دراویش خرقه تهی می کند و فرا صبح صد هزار تومان پول لُک از بانک به شما می رسد. شما این پول را به بازار می آورید و مشغول خرید و فروش و معامله و کسب می شوید و سالی بیست، سی هزار تومان بهره برداری می کنید.

این پولهای شما دو نوع ثروت است: یکی ثروتی است که بدون زحمت

الجمعة من العلم المستفاد) موجود است و در اصول کافی ج ۱ ص ۲۵۵ - ۲۵۳ چاپ بیروت آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ بِخُرُوجِ شَيْءٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرْنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوْلَانَا.»

به شما داده شده است که همان صد هزار تومانی است که از پدر به شما رسیده است و نوع دیگر ثروتی است که در اثر فعالیت و کسب و کار و زحمت و خرید و فروش به دستتان می آید.

### کمالات وهبی انبیا و ائمه (علیهم السلام)

انبیا و حجج الهیه نیز دو نوع کمالات دارند: نوع اول کمالاتی است که خداوند به آنها داده است، دلش خواسته به آنها بدهد. آنها را برگزیده است؛ «إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ»<sup>(۱)</sup> انبیا در نزد ما برگزیده‌های ما هستند و مردان نیک سرشتی هستند. آن پاکی جوهر و آن نورانیت و مقام عالی را خدا به دلخواه خودش به اینها داده است. فضولی موقوف است؛ «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ»<sup>(۲)</sup> \* ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»<sup>(۳)</sup> خدا دلش خواسته کسی را میلیونر کند و گنجی به او برساند، اما به دیگری ندهد. فضولی موقوف است، هر طور دلش بخواهد روی حکمت خودش عمل می‌کند: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>(۴)</sup> خدا مسؤول و مورد بازخواست نیست، چون کارهایش روی حکمت است.

خدا ماهیات انبیا را انتخاب کرده و آنها را دریایی از کمال و اقیانوسی از فضیلت قرار داده و طینتشان را «طینت علینی» کرده است. روحشان را و نورشان را از نور عظمت خودش مشتق کرده است؛ آنها را اقیانوس علم، اقیانوس قدرت و اقیانوس کمالات دیگر قرار داده است، اما بنده را اینطور

۱- سوره ص، آیه ۴۷

۲- سوره آل عمران، آیه ۷۴

۳- سوره مائده، آیه ۵۴

۴- سوره انبیا، آیه ۲۳

قرار نداده است.

این یک دسته از کمالات انبیا و رسل و حجج الهی است. این کمالات مربوط به زحمت و رنج و شکنج و کسب و کار خودشان نیست، خدا به اختیار خودش به آنها عنایت کرده است.<sup>(۱)</sup>

### کلمات اکتسابی انبیا و ائمه (علیهم السلام)

اکنون خداوند انبیا و ائمه را به دنیا می آورد تا بندگی خدا کنند و در نتیجه بندگی کمالات دیگری به آنها برسد. مطلب را واضح تر بگویم: (اینها را یاد بگیرید! می توانم قصه و افسانه و شعر بگویم و داغتان کنم، اما فایده ای ندارد. اینها را یاد بگیرید که کمتر به گوشتان می رسد) مثلاً شما خیال می کنید نمازی که پیامبر می خوانده است، هیچ ثوابی نداشته است؟! من و شما نماز می خوانیم، روزه می گیریم، بندگی خدا می کنیم و ترک محرّمات و اتیان به واجبات می کنیم، درجه ما بالا می رود، روحانیتمان کامل تر می شود و قرب به خدا پیدا می کنیم اما عبادتهای پیغمبر هیچ اثری برای او ندارد؟! این چه مزخرفی است!؟

پیامبر هم از نماز خواندن بهره برمی دارد، بوسیله روزه گرفتن و حج و جهاد و سایر عبادات مالی و بدنی که انجام می دهد، پیوسته درجه اش بالا می رود و قرب به خدا پیدا می کند. همین دعاهایی که شما در قنوتتان می خوانید، پیامبر هم می خواند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

۱- سوره نساء آیه ۵۴ «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»

وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>(۱)</sup> وقتی پیامبر این دعا را می خواند، خدا به او هیچ چیز نمی دهد؟! می گوید: «خداوندا! در دنیا و آخرت به من حسنه و نیکی عطا کن» خدا به پیامبر هیچ چیز نمی دهد؟! چرا، خدا به او می دهد. خدا علاوه بر آنچه در بدو خلقت به اختیار و انتخاب خود به او داده است، درجات دیگری نیز به او می دهد. این نکته، خیلی مهم است.

### مقام خاتم الانبیا، حد یقف ندارد

پیامبر اکرم ﷺ اشرف ممکنات و اکمل موجودات و کامل ترین شخصیت در عالم امکان است. هیچ کس به پایه پیغمبر نمی رسد، بسیاری از ماها ناخن پای نوکر پیغمبر هم نمی شویم. همه اینها درست است ولی آیا اکنون پیامبر حد یقف پیدا کرده و دیگر بالا نمی رود؟! هرگز چنین نیست. همین پیامبری که اقیانوسی از کمال است و همه ما در او حیرانیم، نسبت به خدا هیچ است؛ صفر است؛ گداست؛ پیوسته محتاج و نیازمند آن است که خدا به او بدهد، لذا خداوند پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را به دنیا می آورد تا عبادت کنند و در اثر عبادت مقاماتشان بالا برود.

حجج الهی در این دنیا مثل همان تاجری هستند که صد هزار تومان بدون زحمت بدست آورده و اکنون باید با کسب و کار و زحمت خود صد و پنجاه هزار تومانش کند. عبادت پیامبران هم اثر دارد و آنها را هم بالا می برد و هر چه بالا بروند و دارای کمال شوند، باز نسبت به خدا پایین و محتاج و گدا هستند.

### علت خلقت انبیا، عبودیت و تکامل است

پس انبیا را نیز برای تکامل و مزید درجات خودشان به این عالم آورده‌اند. برای همان چیزی که ما را به این عالم آورده‌اند پیامبران را نیز آورده‌اند. من و شما را برای چه چیز به این دنیا آورده‌اند؟ برای اینکه بخوریم و جماع کنیم و سپس نعشمان را بردارند و ببرند و زیر خاک کنند؟! اگر اینطور باشد که گوسفندان و بزغاله‌ها از ما بهترند! چون آنها هم بهتر می‌چرند و هم بهتر و با آزادی بیشتر لقاح می‌کنند.

ما را به این دنیا آورده‌اند تا بندگی خدا کنیم و در اثر بندگی، درجه ما بالا رود، روحمان کامل‌تر شود و تقرب به خدا پیدا کنیم. انبیا را هم برای همین به این دنیا آورده‌اند.

### انواع عبادت

عبادت انحاء و اقسامی دارد. یک نوع عبادت نماز خواندن و روزه گرفتن و خواندن دعاهای کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم شیخ عباس قمی و «زاد المعاد» مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیهما) است. نوع دیگر عبادت این است که در بازار کاسبی کنی و روزی زن و بچه‌ات را از راه مشروع به دست آوری. «الکاسبُ حَبیبُ اللهِ»<sup>(۱)</sup> این چکش زدن نجار و حجّار و کفّاش و حدّاد اگر به این منظور باشد که «خدایا! می‌خواهم لقمه نان حلالی تهیه

۱- در میزان الحکمة ج ۱ ص ۵۲۸ احادیثی در فضیلت «تاجر راستگو» نقل شده است. در حدیث شماره ۲۰۷۲ چنین است: «قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : التَّاجِرُ الْأَمِينُ الصَّدُوقُ الْمُسْلِمُ مَعَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

کنم و به زن و فرزندم بخورانم تا آنها با آسایش خاطر تو را بندگی کنند» خود این چکش زدن مثل تسبیح تربیت به دست گرفتن و «لا اله إلا الله» گفتن ثواب دارد و عبادت است.

عبادت ده جزء است، نه جزء آن در کسب و کار است؛<sup>(۱)</sup> اما کسب و کاری که مطابق شرع باشد، غل و غش و تدلیس در آن نباشد، بیع محرّمات نباشد، مطابق متاجری که فقهای ما در کتابهای فقهی و رساله‌های عملیه نوشته‌اند، باشد؛ با سرمایه حلال و کسب مشروع و ادا کردن واجبات مالی از قبیل خمس و زکات و امثال آن باشد؛ این تجارت و کسب یک نوع عبادت است.

یک عبادت دیگر این است که پول و نان و گوشت و قند و نبات و برنج و حبوبات در خانه ایتام و بیوه زنان و فقرا بدهند یا در ازدواج پسران و دختران سادات کمک کنند.

به هر حال، انحا و اقسام عبادت بسیار است. اگر گفتن بنده برای خدا باشد نه برای پول، لله نه لوجه الله (!) عبادت است. گوش دادن شما نیز اگر به منظور هدایت شدن و راه پیدا کردن باشد، عبادت است. خواب شما در ماه رمضان به منظور اینکه تقویت بشوید و روزه بگیرید، عبادت است. پس خواب، بیداری، کاسبی، دعا خواندن و پول خرج کردن همه می‌توانند عبادت باشد.

۱- میزان الحکمة ج ۴ ص ۱۱۹ به نقل از بحار ج ۱۰۳ ص ۷ «قال النبی ﷺ: العِبَادَةُ عَشْرَةٌ

أجزاء، تِسْعَةٌ أَجْزَاءٌ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»

### بالاترین عبادت، تعلیم و تربیت است

یک نوع عبادت که از همه عبادات بالاتر است، تربیت کردن نادان و به راه کشیدن شخص گمراه است. اگر نادانی را دانا کنی و او را به راه بندگی خدا آوری، دور از خدایی را به خدا نزدیک کنی، متمرّد سرکش طاغی یاغی را عبد صالح مطیع خدا کنی، بالاترین عبادت است. هدایت کردن یک گمراه مانند زنده کردن مرده است. مرده کسی نیست که روح از بدنش خارج شده باشد؛ انسان یا حیوانی که روح از تنش خارج شده است، مرده حیوانی است، مرده واقعی کسی است که علم و معرفت ندارد. در اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: «النَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ»<sup>(۱)</sup> مردم مرده‌اند و اهل علم زنده‌اند.

اهل علم حیات روحانی و زندگی معنوی دارند. نادانان مرگ معنوی و مرگ ادبی انسانی دارند. اکنون، اگر تو مرده‌هایی را زنده کنی، بچه‌های نادانی را درس بدهی و به خدا و دین و آیین و مذهب و اخلاق و فضایل انسانی آشنا کنی، بالاترین عبادت است.

حضرت پیامبر به امیرالمؤمنین (صلی الله علیهما و آلهما) فرمودند: «لَآنَ يَهْدِي اللهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»<sup>(۲)</sup> اگر

۱- در نهج البلاغه فیض الاسلام باب کلمات فصار، حکمت ۱۳۹ ص ۱۱۴۶ حضرت علی علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «یا کمیل بن زیاد! هَلْكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»

۲- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۴۴۸ روایت ۳۹۴ باب ۱۲

خدا یک نفر را بوسیله تو هدایت کند و به راه خیر بکشاند، ثواب آن برای تو از تمام آنچه آفتاب بر آن می‌تابد؛ یعنی از هر چه در این منظومه شمسی است بیشتر و بالاتر است. اگر به نادانی مسأله شرعی شکایات و احکام نماز و قواطع و موانع و مقدمات و مقارنات نماز را یاد دهی، بچه نماز نخوانی را نماز خوان کنی، بچه اهل سینمایی (لعنة الله عليه ثم لعنة الله عليه) را از سینما بیرون بکشی و به مسجد بیاوری او را احیا کرده‌ای و از نظر روحی تربیت کرده‌ای. این عبادت هزار درجه بالاتر از این است که از سر شب تا به صبح «دعای افتتاح» و «ابو حمزه» و تعقیبات بخوانی و گریه و ناله کنی.

تربیت یک بچه و متحول ساختن او از یک مفسده اخلاقی به خلق حسن اگر «الله» باشد - نه برای حقوق آخر برج - بالاترین اقسام عبادت است. تعلیم و تربیتی که برای حقوق آخر برج باشد، اجری ندارد؛ لذا استیکال به علم غلط است و بعضی از علما آن را حرام دانسته‌اند.<sup>(۱)</sup> اگر پول می‌گیرد به عنوان حق الزحمه بگیرد نه حق التعلیم؛ منبر «الله» نه لوجه الله! این بالاترین عبادت است.

### گمشدگان را با خدا آشنا کنید

اصفهان‌ها! من از شما شکایت و گلایه دارم. در این وادی شما خیلی

۱- با توجه به احادیث و فتاوی پول گرفتن برای آموزش دادن حرفه‌ها و علوم غیر دینی اشکالی ندارد ولی اجرت گرفتن برای تعلیم واجبات دینی اشکال دارد و در روایتی از امام صادق علیه السلام مستأکل بعلم را چنین تعریف کرده‌اند: «إِنَّمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِيُبْطَلَ بِهِ الْحَقُّوْقُ طَمَعًا فِي حُطَامِ الدُّنْيَا» میزان الحکمة ج ۶ ص ۴۷۶



کوتاهی می‌کنید. در هدایت گم‌شدگانی که از دین و آیین دورند، کوتاهی می‌کنید. سایر شهرستانها این طور نیست. شما از جهاتی خوب هستید، دعا زیاد می‌خوانید و متوجه به خدا می‌شوید؛ ولی از جهت هدایت گم‌شدگان قصور دارید. گم‌شدگان خارج از دین را به دین بیاورید. با بیان علمی و اخلاق حسنه و با هزار و یک فوت و فن او را مسلمان کنید. اگر مسلمانی را در دین متزلزل کرده‌اند و او را مادی و بهایی و وهابی کرده‌اند، او را به راه شرع و شریعت بیاورید. این عبادت از هر عبادتی، از احیا گرفتن و تا صبح قرآن خواندن بهتر است. نشستن و دعا خواندن کار پیرزنها و پیرمردهاست ولی هدایت گم‌شدگان کار «هشام بن حکم» و جوانمردهای مبارز میدان دین است. چقدر از جوانهای شما در اثر القای شبهات از دین بیرون می‌روند و در اعتقاداتشان متزلزل می‌شوند! چرا اینها را به راه نمی‌آورید؟!

بالاترین عبادتها احیای روحی یک مرده دین است؛ جوان را به معتقداتش قرص و محکم کنید. متزلزلین در عقیده را با بیان خوب و اخلاق و رفاقت و دوستی به راه دین بیاورید. اینجا اصفهان است. اینجا سیصد سال مرکز علم بوده و امروز یکی از پرجمعیت‌ترین و وسیع‌ترین شهرهای ایران است. الحمد لله علما و طلاب فراوان دارید. خداوند به حق امام زمان همه آنها را مؤید و مسدد و صحیح و سالم و موفق بفرماید. گلایه‌ام از شما زیاد است. بگذرم.

#### اعتقاد علمی به دین

یکی از برترین عبادتها این است که نادان را به آیین و دین دانا کنید. فاسد

فاسق را به صالح مؤمن متقی تبدیل کنید و به راه خدا بکشانید و او را با خدا آشنا کنید.

وقتی بچه بودم ، مادرم مرا به مجلس روضه مرحوم شیخ در خراسان می برد. یک منزل مهمی است که اصلاً شعبه امام حسین علیه السلام است. مادرم گریه می کرد، من هم گریه می کردم؛ مادرم به سینه اش می زد ، من هم که چهار - پنج ساله بودم به سرم می زدم. با گریه کردن آشنا شدم. این خوب است ؛ اما این اعتقاد تقلیدی مادر به درد نمی خورد، باید بچه های تان اعتقاد علمی پیدا کنند. (۱)

اکنون دوره ای نیست که هرچه آخوند محل می گفت، بچه ها قبول می کردند؛ هر چه ملای محل و پدر و مادر می گفتند، بچه ها چشم بسته می گفتند: درست است. امروز جوانها منور الفکر شده اند، فکرهایشان را نوره کشیده اند!! روشن ضمیر شده اند؛ آزاد شده اند؛ باید با منطق با آنها صحبت کرد، باید اعتقادات را به صورت منطقی ، علمی و استدلالی در آنها محکم کنید.

---

۱- در کتاب یاتی علی الناس زمان علامه دهرخی درج ۱ ص ۱۰۰ می فرماید: در جامع الاخبار ص ۱۰۶ چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله نظر به بعضی از بچه ها کرد و فرمود: وای بر اولاد آخر الزمان از پدرانشان! گفته شد: یا رسول الله! از پدران مشرک؟ فرمود: نه، از پدران مؤمن آنها! که چیزی از واجبات را به فرزندان خود یاد نمی دهند و اگر اولاد نیز یاد بگیرند، آنها را منع می کنند و راضی هستند به چیز کمی از متاع دنیا، من از ایشان بری هستم و آنها هم از من بری هستند.

### سختی و رنج تربیت

تربیت کردن زحمت و خون دل خوردن دارد. اگر بخواهید نادانی را دانا کنید و یک بزغاله را آشنا به حقایق کنید، آنقدر رنج و خون دل دارد. مجالست عالم با جاهل برای عالم، زندان است. آن قدری که جاهل از مجالست و مصاحبت عالم در آزار است، ده برابر عالم از مصاحبت جاهل در رنج و آزار است. اگر دانشمندی را در میان چهارتا خُلِ دیوانه ببرند و بگویند: باید با اینها هم‌کاسه و هم‌غذا شوی، مرگ برای او از بسر بردن با این ناهم‌ها آسانتر است.

جاهل را به عالم تبدیل کردن و بی تربیت فاسد را به صالح مؤمن تغییر دادن خیلی دشواری دارد. اگر یکی از بچه‌هایت چموش و قدری فضول باشد و بخواهی او را به راه بیاوری، چقدر خون دل دارد؟ اگر بخواهی بچه سینما برو را از آنجا بیرون بکشی و به مسجد بیاوری و به راه خیر واداری، جاننت به لب‌ت می‌آید. پس تعلیم و تربیت جاهل و فاسد بسیار سخت و دشوار است. اکنون به اصل مطلب رسیدم.

### عبادت انبیا و ائمه (علیهم السلام)

خداوند انبیا و ائمه را برای عبادت به این عالم آورده است «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>(۱)</sup> من جن و انس را فقط برای عبادت خلق کردم. برادران جنی مانیز مثل انسانها خوب و بد و عابد و غیر عابد دارند. همه را برای عبادت آفریده‌اند. پیامبر و ائمه و اوصیا را نیز برای عبادت و بندگی

خدا آورده‌اند.

بندگی انبیا و ائمه چیست؟ آیا عبادت آنها این است که سر میدان علفها و گاه فروشها گاه بفروشند؟! عبادتشان این است که چکش بردارند و حجاری کنند؟ هرگز چنین نیست. عبادتشان این است که بنشینند و کتاب «زاد المعاد» را از صبح تا شب بخوانند؟ هرگز! یک مقدار از این نوع عبادتها در آنها هست ولی عبادت عمده آنها تربیت مردم نادان، به راه آوردن مردم دور از خدا، نزدیک ساختن آنها به خدا، قطع کردن آنها از غیر خدا و پیوند توحید و بندگی بر دل آنها زدن است. این ارشاد و تربیت، عبادت و بندگی آنهاست. بالنتیجه در اثر عبادت و بندگی انبیا، یعنی در اثر تربیت کردن انبیا ما هم به راه می‌افتیم. پس انبیا و حجج الهیه را برای ما نیاورده‌اند، ما را برای آنها آورده‌اند. آنها را فدای کمال و تکمیل ما نمی‌کنند. آنها فدای کمال خودشان می‌شوند، اما راه کمالشان تکمیل ماست. آنها را برای عبودیت آورده‌اند لکن راه عبودیتشان این است که این عربهای برهنه اتان عُمران بین الانسان و الحيوان که هر را از بر تشخیص نمی‌دهند را هدایت کنند.

بدبختها خدای خرمایی درست می‌کردند، خرماها را چوب کوب می‌کردند تا مثل سرب محکم می‌شد، بعد از آن خدای خرمایی می‌ریختند که سر و دست و شکم داشت؛ صبح به صبح پیش او تعظیم می‌کردند. اگر احیاناً گرسنگی و قحطی پیش می‌آمد یک مرتبه نهضت ملی می‌کردند و سر این خدای خرمایی می‌ریختند، سر و دستش را می‌شکستند، یکی سرش را می‌برد یکی دستش را می‌خورد و... بعد از مدتی باز از خرما یک خدای

دیگر می ساختند.

پیامبر می خواهد این خرها را بنده خدا کند، این نافعها را «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوان کند، اینها را به رکوع و سجود بیندازد، اینها را به بیداری ثلث آخر شب، به فداکاری در راه خدا و به غشوه از خوف خدا بیندازد، اینها را متکی و متکل و راجی و امیدوار به حق تعالی کند، بین شجره وجودی اینها با ساحت قدس لاهوت پیوند بزند. این کار عجیب و پر مشقتی است!

### مشقت تربیت فرزند منحرف

برای فهمیدن رنج و مشقت کار انبیا به این مثال توجه کنید: تو یک بچه ای داری که به خاطر امکانات اجتماعی اهل سینما شده است، قهراً دیگر نماز شب خوان نمی شود، بلکه قمارباز می شود، دنبال زنها می پرد، چشمهایش را به مینی ژوپ پوشها دوتا می کند. چون در مرکز سینما که شکایات درست نمی کنند، مسائل روزه و حج و بحث از خدا و قیامت و جهنم و بهشت که نیست! بچه ات رفته و خراب شده است؛ تو هم دلت می سوزد، می خواهی این بچه را مسجدی کنی، اینقدر خون دل باید بخوری، اینقدر باید کوچک و بزرگ بشوی، اینقدر باید غم و غصه و رنج و شکنج متحمل شوی تا بالاخره آیا بتوانی این چموش را از آن فساد اخلاق نجات دهی و به مسجد بکشانی یا نه! تازه این یک بچه است و این همه مشقت دارد.

حال اگر بنا شود هفت میلیون عرب را که صد درجه از این بچه وحشی تر و حیوان تر و فاسدترند به صلاح و ایمان هدایت کنند، پیر آدم به دستش داده می شود! اگر ما صدتا منبر برویم و با هزار و یک منطق و استدلال به

جوانها بگویم: بابا! دنبال زنهای مردم راه نیفتید؛ وقتی یک پرده سینما نمایش می دهند، تمام این صد منبر باطل می شود! باید صدتا منبر دیگر برویم تا او را از همین یک فساد بتوانیم بیرون بیاوریم یا نه؟!

### مشقتهای خاتم الانبیا در راه تربیت

پیامبر اکرم باید میلیونها عرب را آدم کند، قهراً جاننش به لبش می آید. این «ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوْذِيَ»<sup>(۱)</sup> که پیامبر اکرم فرموده است، فقط در باره آزار جسمانی نیست. آزار جسمانی خیلی مهم نیست. بر سر زکریای پیامبر آره گذاشتند و زنده اراهش کردند؛ این گفته پیامبر اکرم مربوط به آزارهای روحی حضرت است. باید با این حیوانات همجوار شود و آنها را آدم کند. بندگی و عبادت پیامبر در این هدایت و تربیت است و به همین مشقتها درجه اش بالا می رود و قرب او به خدا بیشتر می شود و اجر و ثواب و شرابه های روحانی به او داده می شود. تکمیل آن حضرت به روشی است که آن روش ملازم با تکمیل مردم است. پس پیامبر را برای ما نیاورده اند، بلکه ما را برای او آورده اند. ما را آورده اند تا پیامبران ما را تربیت کنند و آنها به مقام شامخ خودشان برسند. این نکته لطیفی است و باید به آن توجه داشته باشید.

۱- در میزان الحکمه ج ۹ ص ۶۷۰ حدیث ۱۹۶۶۹ چنین آمده است: ما أُوذِيَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوْذِيَ فِي اللَّهِ.

### علت خلقت امام زمان علیه السلام تکامل خود اوست

ما برای امام زمان علیه السلام هستیم نه امام زمان برای ما. عالی را فدای سافل نمی‌کنند. او عالی است و ما سافل هستیم و موجودیت اخس بعد از موجودیت اشرف است (که در بحث قبل بیان شد). ما را برای امام زمان آورده‌اند نه امام زمان را برای ما. امام زمان علیه السلام را برای خودش آورده‌اند، برای اینکه بندگی خدا کند و درجه‌اش بالا رود، همانگونه که پدر و اجدادش و خاتم الانبیا (علیهم السلام) را برای همین منظور آورده بودند، برای اینکه خدا را بندگی کنند و در این راه، رنجها، شکنجها، حبس‌ها، زجرها، تبعیدها، خون دلها و شماتتها تحمل کنند و درجه آنها بالا رود. همه این مشکلات از لوازم و ملزومات بندگی آنها بوده است.

پس امام زمان علیه السلام هم به خاطر بندگی کردن و تکامل خودشان به این دنیا آورده شده‌اند و در این سالهای طولانی عمر مبارکشان به عبادت و بندگی و تکامل مشغول هستند. بعضی از ناهم‌ها اشکالی به این عمر طولانی حضرت دارند که اینجا جواب می‌دهیم.

اصفهانیه‌ها! شما آدمهای خوبی هستید و پدرها و مادرها و ملاهایتان شما را خوب تربیت کرده‌اند. یکی از نشانه‌های خوبی شما همین دعاها و ناله‌هایی است که در جلسات متعدد دارید. جز مشهد در حرم حضرت رضا علیه السلام، هیچ جای دیگر ایران مانند شما اصفهانیه‌ها جلسات دعا برپا نمی‌کنند ولی شما یک مسؤولیت بزرگ دیگر نیز دارید و آن اینکه جوانهایتان را در اصول اعتقادات و برای دفاع در برابر دشمنان آیین و مخصوصاً دشمنان امام

زمان علیه السلام باید مجهز کنید. شما در انجام این مسؤولیت خطیر تنبلی می کنید، تعارف ندارد!

### چرا امام زمان علیه السلام سالها قبل به دنیا آمده اند؟

بعضی از نافهم ها می گویند: «مگر خدا می خواست کشته بیندازد که امام زمان علیه السلام را ۱۱۳۷<sup>(۱)</sup> سال نگه داشت؟ خوب، هر وقت که قرار شد زمین را پر از عدل و داد کند، همان زمان یک نفر را خلق کند و به او قدرتی دهد که زمین را پر از عدل و داد کند!» این یک شبهه ای است که زود در دلها جای می گیرد. راستی چرا خداوند یک نفر را سالها نگه می دارد بعد او را ظاهر می کند؟ چرا در همان موقعی که قصد ظاهر کردن او را دارد، او را خلق نمی کند؟

این بیچاره گمان کرده که امام زمان (ارواحنا فداه) را برای ما آورده اند! نه آقا! او را برای خودش آورده اند. او در این سالهای طولانی بندگی خدا می کند و درجه اش بالا می رود. این شغلی که بر عهده امام زمان گذاشته شده، بر عهده هیچ یک از یازده امام گذشته نهاده نشده است. چه شغلی بر عهده امام زمان گذاشته شده است؟ در دعای ندبه یک عبارتی هست که خیلی عجیب است. دعای ندبه را بخوانید. اکنون من نمی توانم اسرار این

۱- این سخنرانی ظاهراً در سال ۱۳۹۲ هجری قمری انجام شده (حدود ۲۸ سال قبل) و در آن هنگام عمر مبارک حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) ۱۱۳۷ سال بوده ولی امسال (۱۴۲۰ هـ ق) عمر حضرت بقیه الله ۱۱۶۵ سال است.



دعا را فاش کنم. دعای ندبه بهترین توسل به امام زمان علیه السلام است. هر چه اجتماع شما بیشتر و با حال و ناله و گریه بخوانید بهتر است. در دعای ندبه باید ندبه کنید و اشک بریزید و صدایتان به ناله بلند شود. آن عبارت عجیب دعا این است: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزِّ لَيْسَامِي»<sup>(۱)</sup> جانم به قربان توای آقای که خداوند برای تو پرچم عزتی افراشته است که بالادست ندارد. واقعاً همینطور است. «هر که بامش بیش برفش بیشتر.»

شغلی بر عهده امام زمان (سلام الله علیه) نهاده‌اند که یازده امام دیگر متعهد و متکفل این شغل نبوده‌اند و آنها را برای این کار نیاورده بودند. آن شغل این است که سرتاسر پنج قاره دنیا را باید به کلمه توحید وادارد و سرتاسر دنیا را به عدل همگانی صوری منظم کند. و این دو کار خیلی بزرگ است! اگر بخواهیم همه مرد و زن یک روستا را خداپرست کنیم و صورت دین را در آنها بطور منظم جاری کنیم (عقیده باطنی آنها هر چه باشد) ناف فیل به زمین می‌رسد! تا چه رسد به یک شهر! تا چه رسد به یک استان و یک مملکت! تا چه رسد به پنج قاره دنیا!

باید چنان شود که شما هرگاه در وقت ظهر رادیو را روشن کنی (رادیو در زمان امام زمان از بین نمی‌رود، در اینجا من حرفهایی دارم) هر نقطه از دنیا که باشد، اینچنین فریاد کند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» رادیوی واشنگتن و نیویورک و استالینگراد نیز چنین فریادی داشته باشد. همه جای دنیا بگویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». اینکه همه جای دنیا شهادتین را

بگویند واقعاً کار دشواری است!

### پس از ظهور امام زمان علیه السلام دین تشیع همه جا آشکار می‌شود

بلکه تنها شهادتین کافی نیست (آقایان اهل علم!) من دلیل قطعی دارم که بعد از آن باید بگویند: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» برغم انف و کوری چشم آن کسی که نام علی علیه السلام را بعد از توحید و شهادت به رسالت پیامبر ذکر نمی‌کند! ما از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) دستور داریم که هر وقت متذکر خدا و پیامبر شدید باید متذکر ولایت و بزرگواری علی علیه السلام هم بشوید. این کار به پیروی از خداست. هر جا پیامبر در آسمانها تشریف بردند تابلویی بود که بر آن سه خط بود<sup>(۱)</sup>: یک جا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيُهُ بِعَلِيِّ» در جای دیگر: «عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ» و در جای دیگر: «عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» به عنوان جمله سوم بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: لوح و تابلویی که در عرش و در پیشانی اسرافیل و در پره‌های جبرائیل است همین سه جمله بر آن نوشته شده است: توحید خدا، نبوت خاتم الانبیا و ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و این مطلب در زمان ظهور باید در دنیا پخش و فراگیر شود، به کوری چشم این خبیثهای شقی که با اشتها و انتشار نام مقدس علی علیه السلام مخالف هستند. باید در مسجد الحرام در بالای مأذنه «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» گفته شود و این در زمان ظهور حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد شد. خدا می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي

۱- بحارج ۱۷ ص ۳۰۸ روایت ۱۵ باب ۲ - بحارج ۸ ص ۱۴۴ روایت ۶۷ باب ۲۳

الأرض وَ لِيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»<sup>(۱)</sup> دینی که خدا برای مؤمنان پسندیده است چیست؟ در آیه دیگری می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>(۲)</sup> دینی که متمم و مکمل و فصل اخیر آن علی علیه السلام است، دینی که شیئیت آن به علی علیه السلام است، آن دین مرضی و پسندیده خداست. «وَ لِيُمْكِنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» آن دین را یعنی مذهب شیعه را خدا تمکین می کند و در روی زمین جایگزین خواهد کرد.

اینکه عمر را از دل سنیها بیرون بکشد و علی را جایش بگذارد کار آسانی نیست. باید سنیها را شیعه کند. در روایت آمده است: «يَأْتِي بِمِثَالٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ»<sup>(۳)</sup> که مراد سنی ها هستند. باید کفار را مسلمان شیعه کند، همه اقطار دنیا را بر کلمه توحید واقعی وادارد. آن کلمه توحیدی که علی بن موسی الرضا علیه السلام شرط آن است «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»<sup>(۴)</sup> باید این کلمه توحیدی را که شرطش ولایت دوازده امام (علیهم السلام) است در هفت اقلیم عالم رسمی کند و عدل و داد همگانی را در جهان جاری سازد.

۲- سورة مائده آیه ۳

۱- سورة نور آیه ۵۵

۳- در میزان الحکمة ج ۱ ص ۹۳ ح ۱۲۳۹ چنین آمده است: امام باقر علیه السلام فرمود: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ، لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السِّيفُ، لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا وَ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ»

۴- بحارج ۳ ص ۷ روایت ۱۶ باب ۱... سمعت الله جل جلاله يقول: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ عَذَابِي» فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»

### عبادتی طولانی برای هدفی بسیار بزرگ

این شغل حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) کار آسانی نیست. این از اعباء نبوت بسیار سنگین است که بر دوش او گذاشته‌اند. «رخش می‌باید تن رستم کشد» پهلوانی که بخواهد این وزنه را بلند کند باید ماهیچه‌هایش فولادی شده باشد! این کار آسانی نیست لذا در این سالهای طولانی که از سن شریفش می‌گذرد از ساعت اول تولدش تا به اکنون به عبادت خدا مشغول است. گریه‌ها دارد، ناله‌ها دارد، شب زنده‌داری‌ها دارد، رنگ مبارکش اندکی زرد شده است، آنهایی که او را دیده و شناخته‌اند به همین اوصاف دیده‌اند، باور کنید و شک نکنید. رنگ مبارکش از اثر بیداری شب اندکی تغییر کرده است. شبها گریه‌ها و ناله‌ها و بندگیهایی دارد. مراقبتها و تربیتهایی دارد. این بحث را حالا نمی‌توانم شروع کنم.

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر  
 الان امام زمان تربیت‌هایی دارند، شما خیال می‌کنید فلان فقیهی که  
 زمامدار شیعه شد بدون نظر و بدون تربیت امام زمان علیه السلام است؟ حاشا و کلاً!  
 قصه‌ای بیادم آمد که افتخار شما اصفهانیهاست. این داستان را به جمال شما  
 اصفهانیها می‌گویم تا دلتان روشن شود به شرط سه صلوات برای امام زمان.  
 خوشا آن زمانی که ساقی تو باشی      دهی دم به دم باده‌های نهانی  
 خوشا آن زمانی که هر ذره از ما      به رقص اندر آید که «رَبِّي سَقَانِي»  
 ز سر گیرد این دل، عروج منازل      ز نو گیرد این تن، مزاج جوانی

### ملاقات من با مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی

در سال ۱۳۲۱ شمسی بنده به حَجَّة الاسلام مشرف شدم، قبلاً مادرم را همراه با برادرم به کربلا فرستاده بودم و تصمیم داشتم که خودم نیز بعد از مکه به کربلا بروم. بالاخره بعد از مکه به کربلا مشرف شده و دهه محرم در کربلا بودم. در آن زمان مرحوم آیه الله العظمی حاج سید ابو الحسن اصفهانی (قدس الله سرّه) زمامدار شیعه بود. مرد عالم، جافتاده و بسیار پخته‌ای بود. ایشان و مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی در آن وقت در کربلا بودند. من قبلاً در خدمت آیه الله قمی درس خوانده بودم. سه سال خارج متاجر و استصحاب کفایه را تا آخر خدمت ایشان خوانده بودم ولی با مرحوم آسید ابو الحسن ارتباطی نداشتم.

آقازاده‌های آیه الله قمی خیلی با ما ارتباط پیدا کردند و به دیدن ما آمدند و سپس بازدید و خورده خورده با مرحوم آسید ابو الحسن نیز ارتباط پیدا کردیم. مرحوم سید هم خیلی به بنده عنایت کردند، بی محابا می‌گویم که ظاهراً هیچ آخوندی از ایران به آنجا نرفته بود که مرحوم سید اینقدر در حق او آقایی و بزرگواری و لطف کرده باشند. آن مدتی که در عراق بودم مرا مهمان کردند و بعد هم ما را به همراه یک نفر دیگر به حله فرستادند و فرمودند دو سه روزی هم در حله بمان و آنجا را ببین، حتی بلیت قطار هم فرمودند برایم بگیرند. و بعد از نجف به طرف حله رفتم. به هر حال؛ خیلی در حق ما لطف کردند.

### مجلس سَری با آسید ابو الحسن اصفهانی

شب آخری که می خواستم از نجف به طرف حله رهسپار شوم به منزل مرحوم سید رفتم و جلسه من و ایشان حدود سه ساعت طول کشید. بنا شد هیچ کس را در اتاق راه ندهند حتی بچه هایشان و حتی نوه شان آقا موسی را هم راه ندادند با اینکه آنها کبوتر حرم بودند. حرفهای سَری بین من و ایشان بود که بدون وجود شخص دیگری سخن گفتیم.

من نسبت به مرحوم سید حرفهایی را تذکر دادم، تقریباً یک قدری از ادب خارج شدم و تند شدم، از بس آن بزرگوار در حق من بزرگواری کرده بود لوس و نثر شده بودم، جلوی حرف را ول داده بودم و چند مسأله را به ایشان پیشنهاد کردم. یکی مسأله مکه و مدینه بود. گفتم: باید شیعیان در مدینه «بیت» داشته باشند. دوتا از آخوندها را به مدینه بفرستید و ماهی ده بیست هزار تومان به آنها بدهید تا بتوانند با سخاوت مهمانی و رفت و آمد داشته باشند. شیعه باید در مکه و مدینه پایگاه داشته باشد.

خلاصه؛ یک مُشت از این حرفها گفتیم و ایشان بعضی را گفتند به فکرش بوده ایم و انجام داده ایم و بعضی را می فرمودند انجام می دهیم. سه چهار مطلب را خدمت ایشان پیشنهاد کردم: مطلب دوم من راجع به سامره بود که درباره آن خیلی تندروی کردم و حتی از ادب خارج شدم. گفتم: آخر شما به اعتبار امام زمان آقایی می کنید، مردم به احترام او دستتان را می بوسند، پول او به دستتان می رسد، چرا به فکرش نیستید؟! چرا باید سامرا سنی خانه شود؟ باید آنجا مرکز شیعه باشد. آنجا بیت فقهی امام زمان علیه السلام است. حرم

عسکرین (علیهما السلام) و آن مسجد، خانه شرعی و فقهی امام زمان است. حرم عسکرین مثل حرم کربلا و نجف زمین وقفی نبوده است بلکه ملک حضرت عسکری علیه السلام بوده و ایشان از دنیا رفته‌اند و به ارث به امام زمان (ارواحنا فداه) رسیده است. آن وقت در خانه ملکی امام زمان علیه السلام این سنیها بیایند رقاوسی کنند و چنین و چنان کنند؟!

مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: چکار کنم؟ گفتم: پنجاه میلیون تومان پول خود امام زمان را بدهید و در آنجا خانه بخرید و عده‌ای از شیعه‌های بلد را ببرید در آنجا، خانه به او تملیک کنید، سرمایه زندگی و کاسبی در اختیارش بگذارید تا او ثابت در آنجا بماند. پنجاه تا، صد تا خانوار شیعه را در آنجا ببرید. خلاصه؛ قدری از این صحبتها کردم.

#### نامه حضرت بقیه الله علیه السلام به سید ابوالحسن اصفهانی

مرحوم سید وقتی دید که ما روی دنده چهار انداخته‌ایم و داریم گاز می‌دهیم یک مرتبه حالش بهم خورد و فرمود: حلبی! البته اینهایی که شما می‌گویید قبول است ولی ما هم آنقدرها از امام زمان دور نیستیم. بعد حالش منقلب شد و فرمود: «غرض اینکه در فکر هستم.» بعد ایشان از جا بلند شد دو لابه‌ای بالای سر ایشان بود، در آن را باز کرد، قریب هزارتا پاکت در آنجا روی هم ریخته بود، این پاکتها را زیر و رو کرد تا بالاخره یک بسته پاکتی پیدا کرد، آن پاکتها را هی ورق زد تا اینکه پاکتی را پیدا کرد و بوسید. بعد بقیه پاکتها را داخل دو لابه‌ای گذاشت و آن پاکت را به دست گرفت و نشست و فرمود: خلاصه؛ ما هم آنطور که تو می‌گویی خیلی دور نیستیم! آن بزرگوار

هم یک چیزهایی امر فرموده‌اند و ما نیز به توفیق خدا اطاعت کرده و می‌خواهیم اطاعت کنیم. ان شاء الله امیدوارم که خوب عمل کنیم. بعد پاکت را به من دادند.

پاکت را باز کردم ، داخل آن یک کاغذی بود که من عین عبارات آن را با اجازه مرحوم سید نوشتم. بالای ورقه نوشته بود «فَرْمَانُهُ<sup>(۱)</sup> عَلَيَّ» و زیر آن این عبارت بود: «قُلْ لَهُ: أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدِّهْلِيْزِ وَاقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ» یعنی: ای فلانی! - بعداً من آن شخص را شناختم و به سید عرض کردم که منظور فلان شخص است؟ فرمودند: بله. حضرت بقية الله (ارواحنا فداه) به آن شخص فرموده‌اند یا نوشته‌اند و او فرمان حضرت را به مرحوم سید نوشته بود - «قُلْ لَهُ» به سید بگو: خودت را ارزان کن! گران نکن! خیلی به خودت نگیر! عنوان و سلام و صلوات و عصاکش و عباکش و گالشکش و هایی و هوایی! این خرت و پرتها را دور بینداز. خودت را ارزان کن و در دسترس همه قرار بده! و راستی سید در دسترس همه بود. طلبه‌ها آنقدر لوس شده بودند که با پدرشان هم اینطور حرف نمی‌زدند. گاهی تندی و درشتی و بی ادبی می‌کردند و او مثل پدر مهربان با آنها رفتار می‌کرد. (خدایا! به حق خاتم الانبیا ﷺ بر علو درجات این بزرگوار بیفزا و علما و روحانیون گذشته ما را غریق انوار رحمتت فرما.) واقعاً سید خود را ارزان کرده بود.

«أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَنَزِلَكَ فِي الدِّهْلِيْزِ» دهلیز خانه ات را محل

۱- فَرْمَان = امر، دستور اکید (فرهنگ بزرگ جامع نوین ، ترجمه المنجد ج ۲ ص ۱۲۲۱)



نشستن قرار بده. دیگر اتاق اندرونی و اتاق انتظار و این خرت و پرتها نباشد. و واقعاً سید مجلسش در دهلیز بود. در خانه اش - «هر که خواهی گویا و هر که خواهی گو برو» بود.

اگر شخصی کارهای خصوصی داشت و می خواست در خلوت عرض کند ایشان ده دقیقه، یک ربع کسی را راه نمی داد و الاً مجلس او در دسترس همه بود. «وَاقِضْ حَوَائِجَ النَّاسِ نَحْنُ نَنْصُرُكَ» حاجتهای مردم را برآور ما تو را یاری می کنیم.

این فرمان حضرت بقیه الله (سلام الله علیه) به سید ابو الحسن بود که بوسیله آن واسطه ای که نمی خواهم اسمش را ببرم آورده شده بود.

#### امام زمان به مراجع تقلید شیعه نظر دارند

شما فکر می کنید امام زمان علیه السلام به این نواب عامش نظر ندارد؟! تو در خانه ات به مرغ و خروست نظر داری، مواظب بچه ها و نوکر و کلفت هستی، آیا امام زمان علیه السلام در این خانه تشیع و ولایت مراقب نواب عام خود یعنی علما و مراجع تقلید نیست؟! مگر به شیخ مفید نفرمود: «أَنَا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَا ذُلَّكَ لَنَزَلِ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؟<sup>(۱)</sup> فرمود: شما را فراموش نمی کنیم. طلبه ها! مدرسین! حجج اسلام! آیات عظام! امام زمان علیه السلام شما را فراموش نمی کند،

۱- بحارج ۵۳ ص ۱۷۴ روایت ۷ باب ۳۱ (اللأواء به معنی سختی و تنگی معیشت) «و

اضْطَلَمَكُمُ» به معنی شما را ریشه کن می کردند و از بیخ برمی کنند، ترجمه شده است فرهنگ

او مراقب شماست. یکی از بندگیهایش غصه‌هایی است که در باره شما می‌خورد. یکی از عبادت‌هایش سوز دل‌هایی است که در باره شما و در باره شیعه‌اش دارد.

### غم شیعه‌ها امام زمان علیه السلام را آزار می‌دهد

سید حلاوی یک قصیده شکواییه‌ای ساخت که در آن به امام زمان (ارواحنا فداه) شکایتها دارد: یا ابن العسکری کجا هستید؟ شیعیان شما را آزار می‌کنند. فلان دسته از شیعیانت گرفتار شده‌اند و دچار رنج و شکنج و بلا و محنت هستند. در این اشعار بلاهایی که بر شیعیان مختلف رخ داده است به نظم کشیده شده است. این اشعار را این طرف و آن طرف در دو سه جلسه خوانده بود. یکی دو نفر از اوتاد نجف در عالم رؤیا به حضور مبارک حضرت بقیه الله شرفیاب شدند. حضرت به آنها فرمودند: بروید به سید بگوئید: سید! اینقدر دل مرا مسوزان، اینقدر سینه مرا کباب مکن، اینقدر ناراحتی شیعه را به گوشم مرسان، من از شنیدن آن متأثر می‌شوم. عبارتی که پیغام داده است این است: «لَيْسَ الْأَمْرُ بِيَدِي» سید! کار به دست من نیست، به دست خداست. دعا کنید خدا فرج مرا برساند تا شیعیانم را از این شکنجه‌ها نجات دهم.

قربان محبتت یا بقیه الله، قربان آقاییت ای پدر مهربان.

خدایا! به سوز سینه امام حسین، به سوز سینه خواهر و دختران یتیمش، همین ساعت امر فرج امام زمان علیه السلام را مقرر بفرما.

الهی! به اشکهای پیایی سید الشهداء در روز عاشورا، صریح الدمعة

الساکبة<sup>(۱)</sup> است، امام حسین در روز عاشورا دائماً اشک می ریخت، یک وقت بدن جوانش را به بغل می گرفت و گریه می کرد، یک زمان بدن برادرش را به بغل می گرفت و گریه می کرد، یک وقت بدن برادرزاده اش را در آغوش می گرفت و... وای! وای!... دائماً گریه می کرد. خدایا! به گریه های سوزناک سید الشهداء بزودی امام زمان ما را آشکار فرما. پدر ما یتیمان را به ما برسان. مشکلات ما را به سوز دل امام زمان حل و آسان بفرما. گرفتاریهای همه شیعیان را به آبروی امام زمان برطرف بفرما.

#### مصیبت حضرت قاسم علیه السلام

امشب یک کلمه از یتیم امام حسن علیه السلام بگویم. امشب یتیم نوازی کنید! آقازاده حمله کرده و خود را به جگر لشکر انداخته. این آقازاده خصوصیتهایی دارد: یکی از خصوصیتها این است که زره ندارد. وقتی جنگجو زره داشته باشد، نیزه بر بدنش فرو نمی رود، تیر تا به پَر بر بدنش فرو نمی رود، شمشیر تأثیرش کند است، حلقه های آهنی زره مانع می شود. این آقازاده زره به تن ندارد، فقط یک پیراهن پوشیده است، سوار بر اسب حمله بر لشکر کرده است، می درد، می بُرد، جلو می رود. یک بچه چهارده پانزده ساله، یک عمامه بر سر و یک پیراهن بر تن دارد. آن لامذهب از عقب کمین کرده است، نیزه را به طرف آقازاده هدفگیری کرد - ای وای - قاسم دارد می رود، این لامذهب هم به دنبال می آید، در وقت پرش اسب، نیزه را به پشت حضرت قاسم هدفگیری کرد، فقط یک کلمه بگویم تا فریادتان بلند

۱- بحارج ۱۰۰ ص ۲۸۷ روایت ۱۸ باب ۴... السلام علیک یا صریح الذمعة الساکبة

شود... یک وقت دیدن سر نیزه از سینه قاسم... ای وای... قاسم از بالای اسب  
به روی زمین افتاد، یک فریاد زد و از دنیا رفت، فقط صدا زد یا عمه... عمو به  
فریادم برس... بحق مولینا الحسین و باهل بیته و اصحابه المظلومین یا اللّٰه...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿مجلس بنجم﴾

### اثبات حجت از راه تقابل قطبین

... صَلِّ اللّٰهَ عَلٰی التَّجَلِّیِّ الْاَعْظَمِ وَ كَمَالِ بَهَائِكَ الْاَقْدَمِ ، شَجَرَةِ الطُّورِ ،  
و الْكِتَابِ الْمَسْطُوْرِ ، وَ النُّوْرِ عَلٰی النُّوْرِ فِی طَحْیَاةِ الدَّیْجُوْرِ ، عَلَمِ الْهُدٰی  
وَ مُجَلِّی الْعَمٰی ، وَ نُوْرِ اَبْصَارِ الْوَرٰی وَ بَابِكَ الَّذِی مِنْهُ یُوْتٰی وَ السَّبَبِ  
الْمُتَّصِلِ بَیْنَ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، الَّذِی یَمَلُّ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِثَتْ  
ظُلْمًا وَ جَوْرًا سَیْدِنَا وَ مَوْلَانَا وَ اِمَامِنَا وَ هَادِنَا بِالْحَقِّ ، الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ  
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِ اَجْمَعِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ . « وَ جَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً یَهْدُوْنَ  
بِاَمْرِنَا وَ اَوْحٰیْنَا اِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰتِ وَ اِقَامَ الصَّلَاةِ وَ اِیْتَاءَ الزَّكٰوَةِ  
وَ كَانُوْا لَنَا عَابِدِیْنَ » (۱)

### لزوم تناسب سپاس‌ها با صفات خدا

هر نازی را نیازی در خور است و هر عنایت و مرحمتی را ارادت و اخلاصی لازم است. هر نعمتی را شکری و هر لطفی را سپاسی درخور است. خدای متعال در الوهیتش غیر متناهی است و در عنایات و الطافش حدّ و عدّ ندارد. خدای متعال در تجلیات جمال و جلالش بی نهایت است! برای هر جلوه‌ای از جلوات جمال و جلال خدا یک سپاس خاصی لازم است.

مطلب را باید با مثال توضیح دهم. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «قَدْ عَلِمَ أَوْلُوا الْأَبَابِ أَنَّ مَا هُنَالِكَ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا، إِنَّ لِكُلِّ بَاطِنٍ ظَاهِرًا عَلَيِّ مِثَالِهِ»<sup>(۱)</sup> حقایق را می‌توان با مثال ظاهری بیان کرد. میرفندرسک می‌گوید:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

قرآن نیز با ضرب امثال، حقایق را فهمانده و نمایانده است. ما نیز به

پیروی قرآن با مثالی مطلب را به ذهن نزدیک می‌سازیم.

۱- در عیون اخبار الرضاج ۲ ص ۱۵۶ حضرت رضا علیه السلام به عمران صابی چنین

می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَبَابِ أَنَّ الْأَسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِهَا هِيْهْنَا»

## سپاس حق معلم

به حکم عقل و وجدان در مقابل هر نعمت و عنایتی، شکر و سپاسی لازم است. نعمتها و عنایتها مختلف هستند. معلم یک نوع لطف و عنایب در حق ما دارد، معلم الفبا و قرآن و کتب علمی به شرط آنکه برای خدا نه برای پول به شما تعلیم داده باشد، به گردن شما حقی دارد. او نعمت عظیم علم را به شما عطا کرده است، شما را از ضلالت و جهالت و ظلمت نادانی بیرون آورده و در روشنایی علم و دانایی وارد کرده است. کور و لال و ناشنوا بوده اید و او شما را بینا و گویا و شنوا کرده است.

کوری و لالی و ناشنوایی جسمانی که مهم نیست، اگر کورهایی را که سخن حق را نمی شنوند شنوا کردی، کورهایی را که راه حق را نمی بینند بینا کردی پهلوان هستی. اگر لالهایی که نمی توانند حرف خدا و خداپرستی بزنند را به این وادی آوردی و گویا کردی قهرمان هستی. اگر این مرده ها را زنده ساختی حق عظیمی داری. فرق کسی که کور باطنی را بینا کند با کسی که کور ظاهری را بینا کند مانند فرق روح و بدن است. معلم مرده ای را زنده می کند و حیران در وادی ضلالت و جهالت را به منزل و کعبه مقصود می رساند، بنابراین حق عظیمی بر گردن متعلم دارد. و روایات ما همه این حقوق را در نظر گرفته است و چنین دستور داده است: «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا»<sup>(۱)</sup> هر

۱- در میزان الحکمة ج ۶ ص ۴۸۸ حدیث ۱۳۵۹۵ به این مضمون وارد شده است: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا لِرَبِّي»

بُنْهَاءُ» (به نقل از بحار ج ۲ ص ۴۴)

که ما را به یک جمله آشنا و بی‌نا کند ما را بنده خود ساخته است. سپاسگذاری او با پول و تعظیم و بلند شدن پیش پای او و بوسیدن دست و دنبال سرش حرکت کردن کافی نیست. باید مثل عبد نسبت به مولا، اراده خود را در مقابل اراده او نیست و نابود کند. باید روحش را در اختیار روح معلم قرار دهد و اراده‌اش را محکوم و مغلوب اراده معلم کند. چون معلم حق حیات روحانی بر گردن متعلم دارد، عقل و وجدان، ما را به این نوع سپاسگذاری در مقابل معلم الزام می‌کند.

### سپاس حق والدین

پدر و مادر نیز به گردن ما حق دارند. مادر نه ماه ما را در رحم خود حمل کرده است، تمام بدنش را حصار محافظت و دژ نگهداری ما ساخته است. پس از به دنیا آمدن، ما را در دامان خود بزرگ کرده و از شیرۀ جانش به ما خورانده است. شبها نخفته و ما را خوابانده است. روزها خود را به رنج و شکنج انداخته تا ما راحتی و آسایش داشته باشیم. در سن رضاع و صباوت و جوانی و پیری در حق ما زحمت کشیده است. پدر هم همینطور. این دو بر گردن ما حقی دارند.

در مقابل حقوق اینها ما باید نیازها و سپاسها و کارهای خاصی انجام دهیم. «لَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (۱) نباید به آنها اف بگویی. وای بر آن جوانی که ولو به حق باشد به پدر و مادرش اف بگوید. اگر پدر به ناحق به او کتک بزند او حق اف گفتن ندارد. ولو مادر بی جهت سیلی



به صورتش بزند، او حق اف گفتن ندارد. این دستور قرآن است. در مقابل پدر و مادر باید عبد ذلیل باشیم.

### انواع مختلف اداء حقوق

استادی که به شما صنعت آموخته است برگردن شما حقی دارد. همسایه‌ای که همجوار شماست برگردن شما حقی دارد و ادای حق هر یک از آنها به طرز خاصی است. ادای حق والدین نیز طرز خاصی است. دوست و رفیق مهربانی که برایت جان می‌دهد، در فراق تو اشک می‌ریزد، در وصال تو شادمان و خوشحال است نیز حق رفاقت و انس و دوستی بر تو دارد و ادای حق او نیز طرز خاصی دارد.

پس هر یک از این حقها به گونه خاصی ادا می‌شود. حق معلم و حق والدین هر کدام به گونه خاصی ادا می‌شود اداء حق همسایه سنخ خاصی غیر از سنخ اداء حق معلم است. اداء حق رفاقت آن رفیقی که به تو دل می‌دهد و قلوه می‌گیرد، از آه تو اشک می‌ریزد و از نگاه به تو لذت می‌برد غیر از اداء حقوق دیگر است.

### حق رفاقت خدا

خدا با ما رفیق است و حق رفاقت دارد. شبهای جمعه دعای مشلول را بخوانید و غفلت نکنید. من بیخود و از روی کتاب نگاه کردن حرف نمی‌زنم، تا اساس حرفم به کوه البرز و هیمالیا متصل نباشد نمی‌گویم. شبهای جمعه دعای مشلول را بخوانید، خاصیت عجیبی دارد. اگر در اسماء این دعا غور و غوص کنید شما را منقلب و گریان می‌کند و گریه اولین چشمه اتصال به مقام

لا هوت است. گریه نشانه باز شدن در و اذن دخول به صقع الوهیت است.

در دعای مشلول می‌گوییم:

«یا شَفِیقُ یا رَفِیقُ، فُکِنِّی مِنْ حَلْقِ المَضِیقِ و اصْرِفْ عَنِّ کُلَّ هَمٍّ و غَمٍّ و ضِیقٍ و اکفِنِی شَرَّ ما لا اُطِیقُ و اَعِنِّی عَلٰی ما اُطِیقُ» (۱) ای رفیق! ای مهربان! ای عزیز مهربان دلبر! خدا دلبر است، نگار است، یار است، دوست مهربان است. خدا حق رفاقت بر گردن ما دارد، خدا جلوه رفاقت دارد. به خودش قسم در دوران عمرم دو دقیقه و شاید کمتر، من تجلی رفاقت خدا را وجدان کردم. به خودش سوگند دلم می‌خواهد تمام بلیات عالم بر من متوجه شود و باز دو دقیقه آن حال تجلی رفاقت خدا را وجدان کنم. نمی‌دانید چه لذتی دارد!

اگر یک دقیقه با خدا رفاقت واقعی پیدا کنی و رفاقت خدا را ببینی، چطور رفیقی است؟! آن گونه‌ای که بهترین عاشق انسان با انسان رفتار نمی‌کند! خدای متعال بالاتر از آن رفتار می‌کند. چنان دل انسان را گرم می‌کند و انسان را به نشاط و انبساط روحی می‌آورد! اگر تمام لذائد دنیا را روی هم بریزی و در یک کفه ترازو بگذاری، لذت یک آن رفاقت خدا از همه آنها بیشتر است. این حلوای طنطنانی است، تا نخوری ندانی! تا نجشی نمی‌فهمی چیست؟! به وسیله الفاظ من درک نمی‌کنی. خدا انیس است، با انسان انس می‌گیرد «یا اَنِیسَ المُسْتَوْحِشِینَ فِی الظُّلَمِ» اگر در تاریکی مشکلات و فشارها قرار بگیری، انس خدا را می‌بینی.

### حق همسایگی و معلمی خدا

خدا بهترین همسایه است. در دعای مشلول می‌گوییم: «يَا جَارَ مَنْ لَا جَارَ لَهُ» ای همسایه کسی که همسایه ندارد. آدمی که همسایه ندارد غریب است، هم‌آواز و پشت گرمی ندارد. کسی که همسایه دارد دلش به او گرم است. می‌گوید: این طرف و آن طرف همسایه هست، دزد نمی‌تواند بیاید. ولی کسی که همسایه ندارد از تمام این شوون و شُعب محروم است. خدا همسایه کسی است که همسایه ندارد. «يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ، يَا سَنَدَ مَنْ لَا سَنَدَ لَهُ، يَا ذُخْرَ مَنْ لَا ذُخْرَ لَهُ، يَا حِرْزَ مَنْ لَا حِرْزَ لَهُ، يَا كَهْفَ مَنْ لَا كَهْفَ لَهُ، يَا كَنْزَ مَنْ لَا كَنْزَ لَهُ، يَا رُكْنَ مَنْ لَا رُكْنَ لَهُ، يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا جَارَ مَنْ لَا جَارَ لَهُ، يَا جَارِيَ اللَّصِيقَ» (۱)

خد معلم است و همه چیز را به ما می‌آموزد، از همان ابتدا به دهن گرفتن پستان مادر را به ما آموخته است «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (۲) اگر هدایت و راهنمایی او نبود ما دهن به پستان مادر نمی‌گذاشتیم، خدا لب ما را به پستان مادر هدایت کرد، خدا ما را به روش زندگی هدایت کرده است. خدا همه حیوانات و گیاهان و معادن را در سوق به کمالات طبیعی خودشاز هدایت کرده است. (۳) هدایت طبیعی و دلالت فطری و تعلیم وجدانی از جانب خداست. خدا معلم است و از هر معلمی نزدیکتر است. تعلیمات الهی نیز خطا و اشتباه ندارد و ما را به راه می‌اندازد.

۱- مفاتیح الجنان دعای مشلول ص ۱۲۶ ۲- سوره طه آیه ۵۰

۳- سوره نحل آیه ۶۸ و اوحی ربك إلى النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا...

### خدا مهربانتر از مادر است

خدا رفیق است، خدا مانند پدر مهربان است، خدا مهربانتر از پدر و مادر است. (۱) روزی حضرت خاتم الانبیا نشسته بودند و اصحاب گرد حضرت جمع بودند. شخصی جوجه کبوتری آورد و به پیامبر تقدیم کرد. هدیه هر کس به اندازه مقدار عقل اوست (۲) «إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مَقْدَارِ مُهْدِيهَا.» پیامبر بین جمعیت نشسته بودند و جوجه هم آنجا بود. مادر این جوجه در آسمان پرواز می کرد (چشم پرندگان اگرچه کوچک است ولی دایره اشعه آن خیلی وسیع است. از فاصله پانصد پایی هم یک ذره استخوان را بر روی زمین می بینند!) چشم مادر به جوجه اش افتاد، به طرف جوجه نزدیک شد. جاذبه مادری و فرزندی از جاذبه نیوتن و جاذبه خورشید و زمین قوی تر است! نزدیکتر آمد، به عشق بچه اش دور می زد اما وحشی ها را دید و ترسید! پرنده ها و چرنده ها وحشی نیستند بلکه ما آدمها وحشی هستیم. در عمرتان دیده یا شنیده اید که کبوتران جمع بشوند و یک آدم را بگیرند و بخورند؟! اما اگر یک آدمی هر روز ده تا کبوتر گیرش بیاید اذبحوا می کند و می خورد! حالا ما وحشی تریم یا کبوتران؟ تابه حال شنیده اید که گرگها جمع شوند و اهل قلعه ای را بچاپند؟! هرگز. اگر خیلی گرسنه باشند و سرما و سختی باشد اگر ممکن باشد یک گوسفند می خورند و اگر ممکن نباشد و در راه به بچه ای

۱ - سوره بقره آیه ۲۰۰ فاذكروا الله كذکرکم آبائکم او اشد ذکرأ ...

۲ - میزان الحکمة ج ۶ ص ۴۲۹ حدیث ۱۳۲۳۸ قال علی علیه السلام : ثلاثة تدل علی عقول اربابها :

الرسول و الكتاب و الهدية.

برخورد کنند آن را می‌گیرند و فرار می‌کنند اما انسانها تا کنون چقدر گرگ کشته‌اند؟! این حسابها را داشته باشید!

کبوتر دید یک مشت وحشی اینجا نشسته‌اند و نمی‌توان نزدیک شد، قدری بالای سر آنها چرخ زد.

همچو مجنون در تردد با شتر      گه شتر چربید گه مجنون و حرّ  
می‌ترسید نزدیک شود ولی جاذبهٔ فرزندش او را می‌کشید، بالاخره آمد و کنار جوجه‌اش نشست «زدیم بر صف رندان هر آنچه بادا باد» پری به بچه‌اش زد و دوباره بلند شد، جوجه تکانی خورد! پر مادر به او خورده بود، کبوتر دید اینها وحشی نیستند، اینها آدم هستند، محور آنها پیامبر است و اینها دور پیامبر هستند و دیگر وحشی نیستند. یک قدری مأنوس شد، دوباره بازگشت و نشست و قدری بیشتر بال خود را به جوجه زد. دوسه مرتبه رفت و آمد کرد و دید اینها کاری به کارش ندارند، جوجه هم که مادرش را می‌دید تکانی می‌خورد.

کبوتر رفت و با منقارش دانه آورد و در میان جمعیت به دهان بچه‌اش کرد. منقارش را به منقار جوجه وصل کرد و نوکها را تکان دادند و دانه را از حوصلهٔ خودش خارج کرد و به شکم جوجه جا داد. این منظره به شدت توجه حضار را جلب کرد. دوباره رفت و برگشت و آب به دهن بچه‌اش ریخت، چهار پنج مرتبه رفت و آمد و جوجه جیر جیر می‌کرد و پرپر می‌زد. این منظره خیلی دل اصحاب را تکان داد. گفتند: یا رسول الله! مادر به فرزند چه مهری دارد! خودش را برای نگهداری بچه‌اش در معرض فنا قرار

می دهد! پیامبر فرمودند: محبت این مادر را به بچه اش دیدید؟ گفتند: بلی. فرمود: خدای متعال هزاران درجه به بندگان از این مادر نسبت به جوجه اش مهربانتر است. مهر پدر و مادری خدا به بندگان میلیاردها درجه بیشتر از مهر پدر و مادرهای طبیعی است.

در مقابل این مهر نیز سپاسی لازم است. در مقابل این ناز نیازی لازم است. در مقابل این جمال و عنایت و لطف و مرحمت یک خضوع و خشوع خاصی لازم است.

### جلوهای جلال خدا

از سوی دیگر خدا دارای صفت جلال است. خدا قهار و مهیمن و جبار و متکبر است. خدا عزیز است. خدا سلطان است. خدا عظیم است. اینها جلوه های جلال خداست و در مقابل جلوات جلال او خضوع خاصی لازم است. در مقابل قهر قاهر و هیمنت و عظمت شخص بزرگ، تعظیم مخصوصی لازم است.

این بزرگهای مجازی را دیده اید؟ عظمت آنها پوست پیاز است و پایشان روی پوست خربزه است! سرشب بزرگ هستند و سرصبح هیچ! همه عظمت های ظاهری که به جنبه روحانی نیست پایش روی پوست پیاز است. دیده اید که در مقابل همین عظمتها و هیمنت های ظاهری چه خضوع هایی می شود؟!

خدا عظمت و سلطنت و هیمنت و عزت و کبریائیت دارد و در مقابل جلال کبریایی او خضوع خاصی لازم است. باید مثل چوب شد! آن گونه که

علی بن ابی طالب علیه السلام مثل چوب می شد! ابودرداء می گوید: «فَإِذَنْ هُوَ كَالْخَشَبَةِ الْمُلقَاةِ فَحَرَكَتُهُ فَلَمْ يَتَحَرَّكَ وَزَوَيْتُهُ فَلَمْ يَتَزَوَّ»<sup>(۱)</sup> در آن نخلستانی که علی در مقابل جلال و هیمنت خدا خضوع و خشوع می کرده است. می گوید: دیدم که علی علیه السلام مثل چوب خشک افتاده است، هرچه او را تکان می دهم تکان نمی خورد و هر چه بلندش می کنم بلند نمی شود.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مقابل عظمت خدا رنگش متغیر می شد، وقتی می خواهد «الله اکبر» بگوید، اکبریت خدا جلوه می کند. در هنگام وضو و نمازش کبریائیت خدا تجلی پیدا می کند، این است که خشک می شود و رنگش زرد می شود. پیامبر نیز نفسش به صدا در می آید. در مقابل هیمنت و جلال حق خضوعی غیر از خضوع در مقابل جمال او لازم است.

### خدا در الوهیت کامل است

خدا بی عدد ناز جمال و ناز جلال دارد. جلوه های جمال او به عدد اسماء جمال او و جلوه های جلالش به عدد اسماء قهریه اوست. خدا اسماء مهر دارد: یا لطیف، یا رؤوف، یا شفیق، یا محسن، یا مجمل. دعاها را بخوانید! خدای متعال به عدد اسمائش تجلی دارد و در هر جلوه و نازی، نیاز مخصوصی لازم است. مثلاً به نزدیک ترین رفیقت می گویی: قربانت بروم! دورت بگردم! صدقه سرت بشوم! عزیزم بیا پهلویم بنشین، اما به معلمت هم همین حرف را می گویی؟! نه. آیا به آن کسی که مقام عظمت دارد و باید مقابل او خضوع شود همینطور سخن می گویی؟! به سلطان می گویی: قربانت

۱- علی من المهد إلى اللحد علامه سید محمد کاظم قزوینی ص ۲۷۲

بروم، بیا پهلویم بنشین؟! نه، اگر بگویی توی دهنتم می زند!  
 آنجا یک خضوع خاصی و اینجا خضوع خاص دیگری است. آن یک نیاز  
 مخصوص و این یک نیاز دیگری است. در مقابل پدر و معلم و استاد نیز نیاز  
 مخصوص دیگری لازم است.

### لزوم وجود امام به مقتضای تقابل قطبین

خدا نازهای نامحدود و بی نهایت دارد و در مقابل هر ناز، نیازی لازم  
 است. خدا کامل در الوهیت است، از این طرف هم دائماً باید در روی زمین  
 یک بنده‌ای باشد که در عبودیت کامل باشد. به مقتضای تقابل قطبین و  
 محاذات قطبین (قطب الوهیت و قطب عبودیت) دائماً باید یک بنده که کامل  
 در عبودیت باشد در اینجا وجود داشته باشد و *إلا آن تجلی بدون مَجَلِّی*  
 می ماند. خدا غنی است و او باید گدایی کند و *جلوه غنای خدا* شود. خضوع  
 در مقابل غنای خدا، گدایی این طرف است.

مثالی بزنم: یک آقای پولداری بود که هر کس به او نگاه می کرد فکر  
 می کرد گداست. در ماه رمضان زاد المعاد و قرآن را زیر بغل می گرفت و به  
 مسجد گوهرشاد می آمد و در گوشه‌ای می نشست و قرآن و دعا می خواند.  
 گداها او را می شناختند، می آمدند می گفتند: حاج آقا! ما امشب چیزی  
 نداریم پول بده! او دست در جیب می کرد و به آنها پنج قرانی نقره می داد. آن  
 زمان این اسکناسهای بی پیر نبود! گدا به گدایش، غنای او را آشکار می کرد.  
 پس گدایی گدا *آینه جلوه غنای غنی* است.

نادان هم به خدمت آقای حجة الاسلام می آید و مسأله اش را می پرسد،



از تو با این پُزکسیون که اینجا نشسته‌ای نمی‌پرسد، به تو اعتنا نمی‌کند، بلکه نزد این طلبه معمم می‌رود و مسأله‌اش را می‌پرسد. با جهل خودش علم او را آشکار می‌کند. بوسیله این سؤال علمی آینه علم آن عالم می‌شود تا همه بفهمند که او عالم و ملاً است. پس سؤال جاهل و رفتن جاهل نزد عالم، آینه علم عالم است، همچنین رفتن شخص ناتوان نزد قوی، آینه قدرت قوی است.

به گدایی تو در خانه خدا که می‌گویی: «خدایا پول بده!» تو آینه برای غنای خدا شده‌ای. به گدایت در خانه خدا که می‌گویی: «خدایا! ضعیفم، ناتوانم، وامانده‌ام، درمانده‌ام، کمکم کن، اعانتم کن» آینه قدرت خدا شده‌ای. به گدایت در خانه حق که می‌گویی: «خدایا نمی‌دانم، مرا دانا کن، به من بفهمان» آینه علم خدا شده‌ای.

در این عالم دائماً باید یک بنده‌ای باشد که کامل در عبودیت باشد، یعنی کمالات جمال و جلال الوهیت را بداند، نازهای ربوبی را بداند و در مقابل هر نازی یک نیاز متناسب اظهار بخشد، در مقابل هر جلوه‌ای، یک آینه وجودی بشود که آن جلوه خدا را بنمایاند. حالا سر اختلاف دعاها را بفهمید.

### سر اختلاف دعاها

دعاها را بخوانید. دعاها انواعی دارد: یک نوع دعا این است که باید خواند و مثل چوب خشک شد و آن دعایی است که می‌خواهد نیاز در مقابل قهاریت و کبریائیت و عظمت و هیمنت خدا را بنمایاند. آنجا باید مثل

امیرالمؤمنین و امام سجاد (علیهما السلام) در بعضی از نمازهایشان خشک بشوی. یک نوع دیگر دعا آدم را شنگول می‌کند و حال می‌آورد و آن دعایی است که در مقابل لطف و مهر و محبت خدا می‌خوانید، «صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكِ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكِ»<sup>(۱)</sup> خدا! قربانت بروم! به آتشم بسوزانی صبر می‌کنم، چیزی نیست، اما بر جدایی تو نمی‌توانم صبر کنم. ای رفیق مهربان! مرا به درد فراق مبتلا نکنی. ای یار گل‌گذار دلربا! از من دوری نکنی!

«لِقَائِكَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ وَصْلُكَ مُنَى نَفْسِي ، يَا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يَا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي» امام سجاد علیه السلام می‌گوید: خدا! بهشت من تویی، دنیای من تویی، عزیز من! آخرت من تویی، خدا! تو را می‌خواهم؛ دیدار تو نور چشم من است، وصال تو آخرین آرزوی من است - مثل اینکه با معشوق حرف می‌زند - «يا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ، يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ!»

طبع دعاها مختلف است. یکی طبع رفاقت دارد، یکی طبع ترس دارد، یکی طبع امید دارد، یکی طبع حق شناسی دارد و یکی طبع گدایی دارد. سر اختلاف دعاها این است که عرض شد. برای نمونه، نمی‌ازیم و سر سوزنی از اقیانوس گفتم.

### امام زمان عبد کامل است

یک عبد کامل در عبودیت لازم است که جلوات جمال و جلال خدا را بداند و در مقابل هر جلوه‌ای خضوع متناسب با آن جلوه را نیز بداند و قدرت عمل هم داشته باشد. این عبد کامل در عبودیت «حجة الله» و «خليفة

اللَّهِ» و «وَلِيِّ اللَّهِ» است ، این همان «کدخدای عالم» به اصطلاح فلسفه پهلوی، همان «کلمه قدسیه الهیه به اصطلاح عرفاء اشراقی، همان عقل عاشر عالم» به اصطلاح فلاسفه مشائی و همان «حجة الله» به اصطلاح ادیان است. این «عبد کامل» باید وجود داشته باشد. پس بوسیله این استدلال، لزوم وجود حجت در هر عصری اثبات شد.

امروز امام زمان (ارواحنا فداه) آن «عبد کامل» است و غیر از این نوع عبادات، آن عبودیتی را که در جلسه قبل بیان کردم نیز دارد. گفتم که بالاترین شعبه عبودیت ، عبودیت در تعلیم و تربیت است و امام زمان علیه السلام اکنون به تربیت کردن مشغول است. در تربیت کردن او دیدن و فهمیدن ما شرط نیست. «خاک بر فرق من و تمثیل من!» بعضی از انواع حیوانات هستند که با چشم، تخمشان را از راه دور کنترل می کنند و به عمل می آورند و جوجه اش می کنند. بوسیله چشم در تخم خودشان تأثیر می کنند!

انسان نیز گاهی چنین است. نفوس کامله بوسیله توجه ، طرف را بالا می آورند اگر چه او اصلاً نفهمد. لازم نیست که ما بینیم. امام زمان علیه السلام در پس پرده غیبت توجه دارد و تربیت می کند. شما فکر می کنید این زمامداری مستقر ثابت هشتاد میلیون شیعه بدون عنایت امام زمان علیه السلام است؟! دیشب قصه مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی را عرض کردم. امام به او نوشته اند : «نَحْنُ نَنْصُرُكَ».

غیر از آن عبودیتی که عبارت از ارشاد و تربیت انسانهاست، امام زمان این قسم عبودیت را که عبارت از کامل بودن عبودیت در مقابل کامل بودن

الوهیت است نیز دارا هستند. کسی جز حضرت مهدی علیه السلام به معارف و مواقف جمال و جلال حق متعال عارف نیست و کسی جز او استعداد و شایستگی اینکه در مقابل هر جلوه جمال و جلالی یک نوع خضوع بجا آورد ندارد. او عبادتهایی دارد. قسمتی از این عبادات را در قصه شیخ حسن عراقی می توان فهمید.

### بیوگرافی شیخ حسن عراقی یکی از علماء سنی

این قصه را تا کنون نشنیده اید، سنی ها آن را نقل کرده اند. آخر همه علمای سنت و جماعت که نافهم نیستند، بعضی از آنها بافهم هستند و زیرکانه ما را تأیید می کنند و شاید از علنی گفتن، ترس دارند.

نوع اهل سیر و سلوک عامه با شیعیان موافق هستند و به وجود امام زمان علیه السلام معتقدند. یکی از آنها شیخ عبد الوهاب شعرانی صاحب کتاب «الیواقیت و الجواهر» است.

این کتاب عجیب، مشکلات فتوحات محی الدین عربی را در دو جلد مختصر حل کرده است. شعرانی خیلی ملاً بوده است.

ایشان کتاب دیگری به نام «لواحق الانوار» دارد و در آن کتاب این قصه را نوشته است. شیخ حسن عراقی که از علمای سنی اهل سیر و سلوک بوده است این داستان را نقل کرده است.

وی صد و سی سال عمر کرده و مرد پهلوانی بوده است.

روزی شیخ حسن عراقی به شعرانی می گوید: رفیق! دوست داری زندگینامه مرا بدانی؟ شعرانی گفت: بله. شیخ حسن گفت:

من در سن هفده هیجده سالگی جوان خوشگل و خوش سیمایی بودم. روزهای جمعه با رفقای همکارمان برای الواطی و الدنگی بیرون می‌رفتیم. همه ما هم سن و سال و کاسب بودیم. روزهای جمعه برای بازی (مثل فوتبال و والیبال و مانند آن) به بیرون شهر دمشق می‌رفتیم.

### اولین نقطه کشش

روزی همینطور که مشغول بازی و لهو و لعب بودیم یک مرتبه در قلبم القاء شد که آیا ما برای این کارها آفریده شده‌ایم؟! آیا ما را برای همین الواطیها و چموشیها و بازیها و زدن و خوردن و عمر گذراندن به این دنیا آورده‌اند؟! این در نفسم القاء شد؛

ای خوش آن جلوه که ناگاه رسد ناگهان بر دل آگاه رسد  
یک مرتبه تکان خوردم، گفتم: «ما خُلِقْنَا لِهُذَا!» ما برای این کارها خلق نشده‌ایم، اینها کار حیوانات است، جست و خیز کردن و به یکدیگر ور رفتن و دنبال هم دویدن کار حیوانات است. از رفقا دور شدم و راه شهر دمشق را پیش گرفتم. رفقا گفتند: داش حسن! کجا می‌روی؟ تازه اول گرمی بازی است گفتم: شما را به بازی سپردم، خدا حافظ شما، ما رفتیم.

به طرف شهر دمشق به راه افتادم. حال دیگری پیدا کرده بودم. این اولین برقی است که به قلب می‌خورد و انسان را زیر و رو می‌کند. - خدایا! به حق محمد و آل محمد به این جوانهای ما هم از این برق برسان. جوانهای ما را آگاه کن و به شاه راه هدایت، راهنمایی فرما. - روز جمعه بود و در راه از مسجد جامع عبور کردم. انبوه جمعیت برای نماز جمعه جمع شده بودند،

جمعیت مرا به طرف خود متوجه ساخت.

وارد مسجد شدم و به تماشا ایستادم. خطیب جمعه مشغول خطبه خواندن بود. خطیب به مناسبت، سخن از «مهدی» به میان آورد و شروع به برشمردن اوصاف او کرد.

### تفاوت شیعه و سنی در اعتقاد به مهدی

اعتقاد به مهدی منحصر به ما شیعیان نیست، مآلهای سنی هم به «مهدی» اعتقاد دارند. روایات زیادی از پیامبر راجع به حضرت مهدی داریم که از طرق عامه به ما رسیده است. اختلاف ما با سنی ها در دو چیز است: اولاً آنها می گویند: مهدی فرزند امام حسن علیه السلام است ولی ما می گوئیم: فرزند امام حسین علیه السلام است. ثانیاً آنها می گویند:

در آخر الزمان متولد می شود ولی ما می گوئیم: متولد شده و موجود است. و بسیاری از فضیلات سنی در این مطلب با ما هم عقیده اند.

شیخ حسن گفت: خطیب سخن از مهدی به میان آورد. سخنان او درباره مهدی دلم را تکان داد. کم کم به مهدی محبت پیدا کردم. فکر کردم آیا می شود که ما هم این مهدی را ببینیم؟! آیا می شود به لقاء او نائل شویم؟! کم کم گفتار خطیب در دلم سلسله جنبانی کرد.

مگو با من حدیث زلف پر چین

مجنبانید زنجیر مجانین

حدیث زلف پرچین بس دراز است

نمی شاید سخن، کین جای راز است

اگر در دلت این سلسله جنبانده شود، دیوانه می شوی، کنترل اعصاب  
برداشته می شود، خواب و خوراک نمی فهمی، جز یار و دلدار و دیدارش هیچ  
چیز تو را تسکین نمی دهد. این یک وادی است که باید بروی و بچشی!  
حلوای طنطنانی، تا نخوری ندانی! باید در راه بیفتی  
حدیث زلف پرچین بس دراز است

نمی شاید سخن کین جای راز است

### عشق مهدی به ملاقات انجامید

شیخ حسن گفت: «در دلم سلسله جنبانی محبت مهدی شد، اندک اندک  
از محبت به عشق رسید.» نمی دانی که عشق چه اثری دارد؟! عشق همان  
محبت مفرط است. واللّه کلید هر مشکلی همین عشق است. گفت: کم کم  
محبتم زیاد شد، بطوری که در خواب و بیداری، در حال رفتن و نشستن، در  
حال سکوت و نطق به یاد مهدی بودم، به عشق او بودم، به آرزوی دیدارش  
بسر می بردم. کم کم در مسجد و محراب و نماز خواندن و تسبیح به دست  
گرفتن افتادم. آتشی در دلم مشتعل شده بود.

یک شب بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم و در عالم حال بودم،  
در حال یار بودم، یک وقت متوجه شدم که از پشت سر دستی بر شانهام  
خورد و فرمود: «حسن!» گفتم: «بله؟» فرمود: «که را می طلبی؟» گفتم:  
«مهدی را.» فرمود: «من مهدی هستم. برخیز.»<sup>(۱)</sup>

۱- قضایای زیادی درباره تشرفات عده‌ای از مخالفین تشیع به خدمت حضرت بقیة اللّٰه  
(ارواحنا فداء) نقل شده است. در بعضی از آنها شخصی که ملاقات کرده هدایت می‌گردد و در

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت آید برون زان در سری  
 فرمود: منم مهدی! بالاخره رسیدی، شب ظلمانی به صبح وصال رسید،  
 برخیز بیا! من می خواهم به خانه تو بیایم. من جلو افتادم و حضرت به دنبال  
 من می آمد. به خانه رسیدیم. در را باز کردم، او وارد خانه شد و نشست و به  
 من فرمود: پشت سر من بنشین. من پشت سر حضرت نشستم. شروع کرد با  
 من به سخن گفتن. آتش دل مرا خاموش کردن و سوز فراق را به ساز وصالش  
 منقلب ساختن، سپس فرمود: برخیز و پشت سر من نماز بخوان.  
 آقا برخاست و تا صبح پانصد رکعت نماز خواند، من هم پانصد رکعت  
 نماز خواندم. دعاهایی هم خواند و به من نیز یاد داد.  
 فردا و فرداشب نیز اوراد و اذکاری به من تعلیم کرد. هفت شب در خانه  
 من ماند، هر شب پانصد رکعت نماز می خواند من هم نمازها را می خواندم.  
 دعاهای دیگری نیز به من تعلیم داد. یک روز سؤال کردم:

---

برخی بر عناد خود باقی می ماند. لذا این تشرفات محال عقلی نیست و دلالت بر محق بودن آن  
 شخص نیز ندارد، چه بسا برخی از تشرفات برای اتمام حجت است و چنین تشرفات برای  
 مسیحی و سنی و شیعه پیش می آید. در کتاب بیان الائمة تألیف محمد مهدی زین العابدین ج ۱  
 ص ۳۵ تا ص ۴۲ دو داستان ذکر می کند که داستان اول درباره این است که حضرت بقیه الله  
 (ارواحنا فداه) سفیرانی برای بعضی از دولتها فرستاده اند تا آنها را به دین تشیع فراخوانند،  
 همچنین داستان دوم درباره این است که یک کشیش مسیحی و یک راهبه مسیحی در غرب در  
 ملاقاتهای جداگانه به خدمت امام زمان علیه السلام می رسند و هدایت می شوند و سپس به تبلیغ تشیع  
 در غرب همت می گمارند.



آقا جان! عمر شما چقدر است؟ فرمودن: عمر من پانصد و اندی است (شیخ حسن عدد دقیق آن را که بین پانصد و ششصد است ذکر کرده است ولی من عدد را فراموش کرده‌ام. این عدد تقریباً با سن امام زمان در قرن نهم هجری که شیخ حسن می‌زیسته است تطابق دارد).

### جدا شدن از امام زمان

بعد از حدود هفت شبانه روز، یک روز صبح فرمود: حسن! من می‌خواهم بروم. گفتم: «قربانت بروم! کجا می‌روی؟ - دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی؟! - دلم را آتش زدی کجا می‌روی؟! قربانت بروم، تازه اول ساز و سوز من است! تازه اول ناز تو و نیاز من است! مرا کجا می‌گذاری؟! من هم همراهت می‌آیم.» فرمود: نه، بنا نیست تو همراه من بیایی. حسن! بدان این معامله‌ای که با تو کردم و چند شبانه روز در خانه ات ماندم تا کنون برای احدی انجام نداده‌ام. پسرا! بعد از این تو به احدی نیاز نداری. به همین دستوره‌های نماز و دعا تا آخر عمرت عمل کن.

من گریه و ناله کردم. به او التماس کردم که مرا به همراه خود ببرد و در جوار خود جای دهد. حضرت فرمود: «مصلحت نیست. حکمت اجازه نمی‌دهد. تو همین جا بمان.» او رفت و من به داغ فراقش گرفتار شدم.

چرا این قصه را نقل کردم؟ برای اینکه بدانید این نمازها و عبادتها که دیشب نقل کردم از حضرتش دیده‌اند و نقل کرده‌اند، قصه‌های دیگری هم دارم که الان مقتضی نیست که بگویم. حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) نمازها و دعاها و تعقیباتی دارند. دعا‌های خاصی هم از ناحیه مقدسه اش به بعضی

رسیده است. هم اینگونه عبادات را دارد و هم آن عبادات تربیت کردن را انجام می دهد. امام زمان علیه السلام انحاء عبادات را انجام می دهند و در طی آنها تکمیل می شوند و روح مقدس و کاملشان اکمل می شود. خداوند همه ما را به راه آن حضرت موفق بدار. دیده های همه ما را به جمال نورانش روشن بفرما. دیگر بس است. امشب شب جمعه است و باید به خواندن دعاها نیز برسید. هر وقت حال پیدا کردید در حق من هم دعا کنید که خدا این سگ را تا پایان عمرش از دربار امام زمان علیه السلام دور نگرداند.

### لحظه های پایان عمر امام حسین

شب جمعه و شب زیارتی سید الشهداء علیه السلام است. دستور داده اند که از دور این سه سلام را بگوییم: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ» یک سطر از زیارت ناحیه مقدسه بخوانم و همه را به خدا بسپارم. در این زیارت زیاد روضه خوانی شده و رسماً امام زمان علیه السلام روضه خوان امام حسین شده اند. می فرماید: یا جداه! «قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ وَ اخْتَلَفْتَ بِالْإِنْقِبَاضِ وَ الْإِنْسِاطِ شِمَالُكَ وَ يَمِينُكَ»<sup>(۱)</sup> یا جداه! آن نفسهای آخر عمرت را می کشیدی، به حال جان دادن بودی، عرق مرگ بر پیشانیت نشسته بود. یا ابا عبد الله! این بدنت را هی جمع می کردی، هی پهن می کردی، هی از طرف راست به چپ و از چپ به راست می غلطیدی. فهمیدید یعنی چه؟ یعنی یا جداه تمام بدنت درد می کرد. سرت درد می کرد، دستهایت درد می کرد.

۱- رمز المصيبة علامة دهرخی ج ۳ ص ۲۳

شانه امام حسین درد می‌کرد، شمشیر شانه‌اش را شکافته بود. پهلوی امام حسین درد می‌کرد، نیزه پهلویش را سوراخ کرده بود. دل امام حسین درد می‌کرد، تیر سه شعبه دلش را سوراخ کرده بود. تمام بدن امام حسین درد دارد. گاهی خودش را جمع می‌کند، گاهی پهن می‌کند. واویلاه! عبارت کشنده این عبارت است: «تَطْوُوكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبِوَاتِرِهَا»<sup>(۱)</sup> یا جداه تو مشغول جان دادن بودی، لشکر سواره بر بدنت تاختند، بدنت را زیر سم اسبها...

بحق مولینا الحسین المظلوم و باهل بیته و اصحابه المظلومین یا اللّٰه!...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس ششم﴾

### زندگی امام زمان علیه السلام

... صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى التَّجَلِّي الْأَعْظَمِ وَكَمَالِ بَهَائِكَ الْأَقْدَمِ ، شَجَرَةِ الطُّورِ ، وَ  
الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ ، وَالثُّورِ عَلَى النُّورِ فِي طَخْيَاءِ الدَّيْجُورِ ، عَلَمِ الْهُدَى  
وَ مُجَلِّي الْعَمَى ، وَثُورِ أَبْصَارِ الْوَرَى وَ بَابِكَ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى وَ السَّبَبِ  
الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ ، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدلاً كَمَا مُلِئَتْ  
ظُلماً وَ جَوراً سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا وَ إِمَامِنَا وَ هَادِينَا بِالْحَقِّ ، الْقَائِمِ الْمُتَنْظَرِ وَ لَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
مُؤْمِنِينَ» (١)

### زمان تولد «مهدی» ارواحنا فداه

به موجب عقل و نقل روشن شد که اگر دین اسلام حق است و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله پیامبر خدا هستند، ایشان دارای اوصیا و خلفایی بوده‌اند که دین به وجود آنها معزز و منیع و محترم و معظم است. و آن اوصیا دوازده نفر هستند که یازده نفر آنها به دنیا آمدند و رفتند و بعد از آنها نوبت به امام دوازدهم علیه السلام رسیده است. برادران عامی ما نیز به مهدی آخر الزمان در حد تظافر بلکه با یک دقت در حد تواتر اعتقاد دارند و ما نیز به همان مهدی معتقد هستیم. فقط فرق میان ما و اهل سنت این است که آنها مهدی را از اولاد امام حسن علیه السلام می‌دانند ولی ما او را از نسل امام حسین علیه السلام می‌دانیم. و همچنین اهل تسنن معتقدند که مهدی در آخر الزمان متولد می‌شود لکن ما عقیده داریم که او در آخر زمان ائمه متولد شده است. به این جمله‌ای که اکنون عرض کردم عنایت داشتیم تا اینکه اگر در حدیثی عبارت «مولود فی آخر الزمان»<sup>(۱)</sup> دیده شد بدانید که مراد از آن آخر زمان دنیا نیست بلکه منظور آخر زمان ائمه (علیهم السلام) است. چون اصلاً آخر زمان دنیا وقت آن معین نیست و در اینجا بحثهایی هست که نمی‌خواهم وارد شوم. آخریت و اولیت در مشرب فلاسفه نسبی است و اصلاً در مشرب فلاسفه و حکمت اولیتی که قبل از او چیزی نباشد (یعنی اول حقیقی باشد نه نسبی) در عالم زمین و زمان نداریم.

۱- بحارج ۵۱ ص ۱۳۷ روایت ۴ باب ۵ امام باقر علیه السلام به ام هانی ثقفیه فرمود: «... یا أم هانی

هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، هُوَ الْمَهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِثْرَةِ تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ...»

به هر حال اگر در حدیثی «مولودٌ فی آخرِ الزّمانِ» گفتند منظور آخر زمان ائمه یعنی زمان امام حسن عسکری علیه السلام است. به اعتقاد ما «حضرت مهدی» که مکرراً پیامبر در باره او خبر داده‌اند و مسلمین را بشارت داده‌اند که از فرزندان ایشان کسی ظاهر خواهد شد که دنیا را مملو از عدل و داد می‌کند آنچنان که مملو از جور و ستم شده باشد همان حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. این عقیده ما شیعیان است و البته بالغ بر هفتاد نفر یا بیشتر، از علمای اهل تسنن نیز با ما در این عقیده موافق و مطابق هستند.

#### اعتقاد شیعیان به جسمانیت «مهدی»

ما شیعیان به آن «مهدی» قائل هستیم که یک «مهدی شخصی» است ، «مهدی نوعی» نیست؛ مهدی ما شیعیان یک موجود جسمی است یک «تجلی معنوی» نیست. مهدی ما شیعیان بر روی همین زمین است، در جای دیگری نیست. در مقابل هر یک از این قیدهایی که گفتم یک فرقه‌ای اعتقاد به عقیده خلاف و انحرافی دارند. مطلب را روشتر عرض می‌کنم تا همه متوجه شوند.

ما دوازده امام داریم. این دوازده امام ما ، دوازده انسان جسمانی بوده‌اند که سر و دست و شکم و پا و چشم و گوش داشته‌اند. مانند ما و شبیه ما بوده‌اند. آنها نیز به اعراض و احوالی که ما مبتلا می‌شویم گرفتار می‌شده‌اند. آنها نیز مانند ما بیماری و سلامتی دارند. غم و نشاط دارند. گرسنگی و سیری و خواب و بیداری دارند. دوازده امام ما معروض این اعراض و دچار

این احوال می شونند. اولین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است. دوم امام حسن علیه السلام ، سوم امام حسین علیه السلام تا برسد به یازدهمین آنها که حضرت امام حسن علیه السلام عسکری علیه السلام هستند. دوازدهمین آنها نیز عیناً مثل آن یازده نفر دیگر است و هیچ تفاوتی ندارد (مانند آنها دارای جسم و عوارض جسمانی است) این مهدی شیعیان در نیمه شعبان سنه ۲۵۵ قمری مطابق با کلمه «نهر» یا ۲۵۶ قمری مطابق با کلمه «نور» در شهر سامرا به دنیا آمدند.

### مولوی می گوید: مهدی وجود نوعی است

بعضی ها مهدی را شخصی و موجود جسمانی نمی دانند. آخوند ملا محمد بلخی شاعر کتاب مثنوی یکی از این افراد است. او در کتاب مثنوی ، مهدی را موجود خارجی معرفی نمی کند بلکه خلاف آن را می گوید. او می گوید:

پس به هر دوری ولی قائم است      تا قیامت آزمایش دائم است  
پس امام حی قائم آن ولی است      خواه از نسل عمر یا از علی است  
هادی و مهدی وی است ای راهجو      هم نهفته هم نشسته پیش رو  
او می خواهد بگوید: تجلی شیخ در دل سالک ظهور «مهدی» سالک  
برای سالک است. مولوی معتقد است که «مهدی» عبارت است از جلوه  
ملکوتی «شیخ» برای سالک. حال آیا سلوک چیست؟ تجلی چیست؟ و شیخ  
کیست؟ این حرفها برای شما فایده ای ندارد و الا شما را زیر خرقة درویشی  
می بردم و این حرفها را قدری به گوشتان می رساندم.

پس مولوی معتقد است که در موقعی که برای «سالک» جلوه ملکوتی

شیخ بشود، ظهور مهدیش شده است. مهدی همان تجلی شیخ است که هم نهفته است و هم پیش رو است و شیخ او خواه از نسل عمر باشد و خواه از نسل علی علیه السلام باشد، تجلی آن شیخ همان «ظهور مهدی» است. این خلاصه سخن مولوی است.

ما می‌گوییم: خیر، هرگز مهدی ما یک تجلی و حقیقت روحانی نیست، او یک موجود جسمانی خارجی مانند پدرش امام حسن عسکری علیه السلام است.

#### شیخ احمد احسایی می‌گوید: مهدی جسم هورقلیایی است

ما می‌گوییم: مهدی ما در همین عالم و روی همین گره است. ممکن است که به کرات دیگر و جاهای دیگر منظومه شمسی و بلکه به منظومه‌های دیگر هم برود ولی قدر مسلم اینکه در روی همین کره زمین است. در مقابل این اعتقاد ما، یک دسته مهدی را به عالمی پرتاب کرده‌اند که خودشان هم آن عالم را نمی‌فهمند! آنها یک عالمی به نام اقلیم هشتم یا عالم هورقلیا قائل شده‌اند که نه خودشان به آن عالم رفته‌اند و نه وجود و عدم چنین عالمی معلوم است! این عالم را خودشان بافته‌اند و بعد حضرت مهدی را در آنجا انداخته‌اند!

شیخ احمد احسایی - مبدع فرقه شیخیه - در رساله رشتیه‌اش می‌گوید: «إِنَّ سَيِّدَنَا الْمَهْدِيَّ لَمَّا خَافَ مِنْ أَعْدَائِهِ فَرَّ إِلَى عَالَمِ الْهُورِ الْقَلِيَا وَ سَيَّظَهَرُ فِي جَسَدٍ مَنْ يَشَاءُ!» که همین نظریه باطل، مفتاح و کلید فتنه بهائیت شده است. وی معتقد است که مهدی در عالم هورقلیا است و به وجود هورقلیایی موجود است و هر زمانی که بخواهد می‌تواند در جسد و قالب و هیكل هر



شخصی ظاهر شود!

ما می‌گوییم: ایشان هم اشتباه کرده است. مهدی ما چنین موجودی نیست. مهدی ما در عالم هورقلیا نیست بلکه در همین عالم و روی همین کره است.

### **سنيها می‌گویند: مهدی شیعیان در چاه سامرا است!**

مهدی ما در چاه سامرا نیست. این از آن دروغهای شاخدار و عجیب و غریبی است که بسیاری از علمای مفری اهل سنت و جماعت به ما نسبت می‌دهند. بعضی از علمای اهل سنت متعصب و دروغگو و افترا زننده هستند و در کتابهایشان نوشته‌اند: «عقیده شیعه این است که مهدی آنها در چاه سامراست و از آن چاه سر درمی‌آورد!» آنها این مطلب را به دروغ به ما نسبت داده‌اند.

هیچ یک از علمای شیعه از ابتدای غیبت صغری تا الان این عقیده را نگفته و ننوشته‌اند. مهدی ما در چاه سامرا نیست. آقایان و خانمهای محترم سفارش من به شما این است که اگر ان شاء الله موفق شدید و به زیارت عتبات عالیات مشرف شدید اولاً در سامرا زیاد بمانید، اقلاً پنج شش روز در آنجا بمانید، آنجا دربار امام زمان علیه السلام است.

ثانیا در هر شبانه روز لااقل یکی دو مرتبه به سرداب مشرف شوید و دعاها و زیارات وارده را بخوانید ولی لب چاه نروید! امام زمان (ارواحنا فداه) در چاه نیست. زیارتنامه خوانها پس گردنتان را نگیرند و سرتان را در چاه کنند و برایتان زیارتنامه صاحب الامر بخوانند!

در سرداب دیدم که زیارتنامه خوانهای سنی! سر زوار را توی چاه می‌برند و شروع به خواندن زیارتنامه می‌کنند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ وَ يَا شَرِيكَ الْقُرْآنِ وَ يَا إِمَامَ الْإِنْسِ وَ الْجَانِ عَجَّلَ اللَّهُ ظُهُورَكَ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ» و بعد می‌گویند: پول بده! غرض آنها پول گرفتن است. امام زمان در چاه نیست و ما زیارت چاه نداریم.

### معنای غیبت امام زمان علیه السلام

امام عصر ما در قطب منجمد شمالی و جنوبی نیست. ایشان روی همین زمین هستند و زندگی می‌کنند، عیناً مثل پدرشان امام عسکری و جدشان امام هادی (علیهما السلام). فقط یک تفاوت میان امام زمان علیه السلام و آن یازده امام دیگر است و آن تفاوت این است که آن یازده امام (علیهم السلام) ظاهر و آشکار بودند و بسیاری از شیعیان آنها را می‌دیدند و می‌شناختند ولی حضرت بقیه الله علیه السلام پنهان هستند.

معنای پنهان بودن امام زمان علیه السلام هم این است که میان مردم نمی‌آیند و عموم مردم او را نمی‌بینند و یا اینکه او را می‌بینند و نمی‌شناسند. پنهان بودن امام زمان علیه السلام از این دو معنا خارج نیست.

### تواتر روایات در باره «مهدی»

روایاتی که درباره شؤون مختلفه حضرت مهدی علیه السلام به ما رسیده است از حد تواتر گذشته است. مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب انوار قدسیه اش می‌فرماید: بیش از ده هزار روایت راجع به مهدی از طریق شیعه و سنی به ما رسیده است. این روایات از پیامبر اکرم و دوازده معصوم دیگر

(ائمه معصومین و حضرت زهرا (علیهم السلام)) نقل شده است. سید بحرانی هم همین تعداد روایت را ادعا می‌کند.

حالا من در محضر شما چنین ادعایی ندارم. بنده خاک پای طلاب و نعلین بردار آنها هم نیستم، اطلاعاتم نیز بسیار کم است اما با کمی بضاعت علمی و با قابل نبودن فهم و ذوقم، می‌توانم هزار روایت راجع به «مهدی» از پیامبر و سایر معصومین (علیهم السلام) از طریق شیعه و طرق اهل تسنن ارائه بدهم. من بالغ بر هزار حدیث راجع به شئون مختلفه حضرت مهدی نشان می‌دهم. اگر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بگذریم خیال نمی‌کنم که در میان بقیه ائمه (علیهم السلام) کسی باشد که درباره شئون مختلفه اش این همه روایت رسیده باشد. روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام از همه آن ده امام دیگر بیشتر است.

قدری باید زحمت کشید و کتاب نگاه کرد. صحیح نیست که انسان سرش را زیر عبا کند و بگوید: «نیست! نیست!» درست نیست که انسان مثل آن پرنده سرش را زیر ریگ کند و بگوید: «خبری نیست!» سرت را بیرون بیاور و مطالعه کن، به کتابها مراجعه کن، با اهلش بنشین و سؤال کن، تا بفهمی که بعد از علی بن ابی طالب، راجع به شئون مختلفه هیچ یک از ائمه دیگر این همه روایت نرسیده است.

#### **«مهدی» در روایات فردی جسمانی است**

این مهدی که روایات راجع به او فوق تواتر است، یک آدم جسمانی خارجی است، روی همین زمین است، راه می‌رود، می‌خورد، می‌خوابد،

غم دارد و نشاط دارد. همه آنچه را که ما داریم و پدرش اما حسن عسکری داشته‌اند او هم دارد.

فقط امام زمان علیه السلام با بقیه ائمه (علیهم السلام) یک فرق دارد. آن یازده امام دیگر توسط مردمی که اهل شهرشان بودند و با آنها سابقه آشنایی داشتند، دیده و شناخته می‌شدند. همه مردم آنها را نمی‌شناختند، آنهایی که قبلاً سابقه آشنایی داشتند اگر آنها را می‌دیدند می‌شناختند. اما امام دوازدهم علیه السلام یا اصلاً دیده نمی‌شود و یا اگر مردم ایشان را می‌بینند نمی‌شناسند. این معنی غیبت امام زمان است و آن هم تنها فرقی است که بین ایشان و بقیه ائمه (علیهم السلام) است. امام زمان هیچ فرق دیگری با بقیه ائمه ندارند.

#### روایات درباره «مهدی» دارای سند است

استدلال بر عقیده شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام از روایات فراوانی است که از پیامبر اکرم و بقیه ائمه تا حضرت عسکری (علیهم السلام) به ولادت او بشارت داده‌اند. حضرت خاتم الانبیا به ولادت امام دوازدهم بشارت داده است. ائمه دیگر کنیز بودن مادر او را نیز ذکر کرده‌اند. پیامبر اکرم به ولادت مهدی، به اینکه پدر و مادر او چه کسی است، به غیبت، طول عمر، کارهای او در زمان ظهور و به حالات و اقوال و احوالش خبر داده‌اند. سپس مطابق گفته پیامبر، امیر المؤمنین و حضرت صدیقه و امام حسن و امام حسین و بقیه ائمه (علیهم السلام) نیز خبر داده‌اند. اگر می‌خواهید نمونه این روایات را بدست آورید به کتاب بحار الانوار علامه مجلسی مراجعه کنید. خدا به حق خاتم الانبیا آن به آن روح پر فتوح او و پدرش را مستغرق در

انوار رحمت خویش بگرداند. به کتاب غیبت بحار جلد سیزدهم باب «ما جاء عن النبی و الائمة» مراجعه کنید.

در این باب روایات یک یک معصومین با سند به طرق معینه نقل شده است. نوشته‌جات علمای ما گتره‌ای نیست، روایاتی که راجع به مهدی است، سند دارد، می‌گوید: فلانی از فلانی و او از سومی و او از چهارمی و... همینطور سند را مثل حلقه‌های زنجیر به هم متصل می‌کند تا اینکه حلقه آخر وجود مقدس پیامبر یا یک نفر از بقیه معصومین میشود. این بزرگوار (علامه مجلسی) این روایات را مسنداً نقل کرده است. بروید آنها را مطالعه کنید. این روایات در سایر کتابهای غیبت هم ذکر شده است. در کتاب «غیبت نعمانی» و «غیبت طوسی» و «غیبت فضل بن شاذان» نیز آمده است. فضل بن شاذان این کتاب غیبت را پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام از روی گفته‌های پیامبر و ائمه (علیهم السلام) نوشته است! بچه‌ها خوابید؟! بروید کتاب نگاه کنید! این کتاب درباره حالات مهدی قبل از تولد او نگاشته شده است.

### ولادت حضرت مهدی در روایات

ولادت و تولد فقط به وسیله روایت اثبات می‌شود. از طریق نقل و روایت و حکایت می‌توان اثبات کرد که فلانی در دنیا بوده است. ما برای اثبات اینگونه مطالب هیچ طریق و مأخذ دیگری غیر از نقل و حدیث و روایت نداریم.

بوسیله روایت، تولد امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه اثبات شده است. بوسیله

روایت به دنیا آمدن امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در مدینه اثبات شده است. تولد حضرت زین العابدین و امام باقر (علیهما السلام) اثبات شده است. به عین همان مأخذ و با همان روش اثبات می‌کنیم که حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) از صلب حضرت عسکری و رحم مادرش نرجس خاتون (علیهما السلام) به دنیا آمده است.

حضرت مهدی یک فرد شخصی روی همین کره است و مانند پدرش حضرت عسکری علیه السلام زندگی می‌کند. او ولی و نوکری دارد که امور زندگی او را اداره می‌کند.

### حضرت مهدی نوکر دارند

امام صادق علیه السلام در ضمن خبرهایی که از حضرت مهدی و غیبت ایشان خبر می‌دهند، چنین می‌فرمایند: او پنهان می‌شود که احدی حتی اولادهای او نیز جای او را نمی‌دانند. سپس می‌فرمایند: «الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»<sup>(۱)</sup> یعنی فقط آن نوکری که کارهای زندگی خانودگی او را اداره می‌کند، مثلاً برای او نان و گوشت می‌خرد و منزلش را آب و جارو می‌کند، او می‌داند که مهدی در زمان غیبت کجاست، هیچ کس دیگر نمی‌داند. پس معلوم می‌شود که حضرت مهدی (سلام الله علیه) فرزند و زندگی و نوکر دارند.

۱- بحار ج ۵۲ ص ۱۵۲ روایت ۵ باب ۲۳ امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ، إِحْدَاهُمَا تَطَوَّلُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ: قُتِلَ وَ يَقُولَ بَعْضُهُمْ: ذَهَبَ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا تَفَرَّ بِسِيرٍ! لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»

### حضرت مهدی ازدواج کرده‌اند

در اسلام ازدواج و نکاح مستحب مؤکد است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأکید بسیاری بر زن گرفتن پسرها و شوهر کردن دخترها کرده‌اند «تَنَّاكُحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ»<sup>(۱)</sup> ازدواج سنتی بسیار مؤکد است و عزوبت یعنی قلندروار زندگی کردن و تنها خوابیدن مکروه است اگر جوان بدون عیال و دختر بدون شوهر بخوابد، در حالی که قدرت بر ازدواج داشته باشد، زمین او را نفرین می‌کند.

اکنون آیا امام علیه السلام هزار و صد سال این مستحب مؤکد را ترک می‌کند و مرتکب آن مکروه می‌شود! حاشا و کلاً! یک آدم مقدس، یک پیشنماز، یک مجتهد یا یک آیه الله تا بتواند مستحبات را عمل می‌کند و مکروهات را ترک می‌کند. آیات عظام و حجج اعلامی که در مجلس تشریف دارند، حاضر نیستند این مستحب را ترک کنند و عیال نگیرند و به عزوبت بسر ببرند، بلکه اگر قدرت مالی و بدنی آنها اجازه دهد با فرض عدالت بیشتر از یکی هم می‌گیرند! اینها هرگز حاضر به ترک این مستحب مؤکد نیستند، آنوقت امام زمان علیه السلام در طول هزار و صد و اندی سال این مستحب را ترک می‌کند و مرتکب آن مکروه شدید می‌شود؟! حاشا و کلاً! او زن دارد، زندگی دارد، خانه دارد.

۱- بحار ج ۱۰۳ ص ۲۲۰ روایت ۲۴ باب ۱

### رابطه سید بن طاووس با امام زمان علیه السلام

ما در بین علمای شیعه دو سید داریم که شرفیابی آنها به محضر امام عصر زیاد بوده است و از بسیاری از خصوصیات آن حضرت اطلاعات دارند. آن دو علامه سید مهدی بحر العلوم (قدس الله سرّه) در بین متأخرین و سید بن طاووس (رضوان الله علیه) از علمای متقدمین هستند.

حالا از سید بن طاووس برایتان بگویم. او اینقدر خدمت امام زمان می رسیده است که تن صدای حضرت و آهنگ صوت و لهجه حضرت را تشخیص می داده است. روزی برای عبادت به سرداب مقدس رفت، در راهرو صدای امام زمان علیه السلام را شنید و توقف کرد. با خود گفت: به درون سرداب نمی روم تا مزاحم و موی دماغ نشوم، اینجا می ایستم تا ببینم حضرت چه می فرمایند. به هر حال صدای حضرت را می شناخت و خیلی با حضرت ارتباط داشت.

### امام زمان به شخصی قول داده اند که او را به عنوان نوکر بپذیرند

سید بن طاووس یک کتاب فقهی به نام «رساله مواسعه و مضایقه» نوشته است. در آن کتاب این مطلب را نقل کرده است: «از فلان شخص شنیدم که فلانی مدتی به امام زمان چسبیده و می گوید: آقا! مرا به عنوان نوکری در خانه ات قبول کن» یک آدم ساده ای است. قربان این ساده ها!

دل همی خواهد از آن قوم رذیل	هست آن خوارزمشه شاه جلیل
اتقوا ذالقلب فی تدبیرکم	گفت: لا ننظر الی تصویرکم
نی ز نقش سجده و ایثار زر	من ز صاحب دل کنم بر تو نظر



دل لازم است. ما اهل دل نیستیم! اهل لفظیم. آن شخص ساده، دل به امام زمان داده بود. سادگی هم خوب چیزی است!

عاقل به کنار آب تا پل می جست دیوانه پابرهنه از آب گذشت

محکم به امام زمان چسبیده است و التماس می کند که آقا می خواهم بیایم در خانه ات نوکری کنم، آب و جارو کنم، چنین و چنان کنم، سید بن طاووس به پسرشان می فرمایند: پسر! چند روز قبل حضرت توسط فلانی - اسم او را ذکر می کنند - به او پیغام داده اند که قبولت کرده ایم، تو را در خانه مان می آوریم اما عجله نکن، صبر کن!

#### وصلت امام زمان علیه السلام با یکی از شیعیان

سید بن طاووس کتاب دیگری به نام «کشف المحجّة» دارد. شبی در تهران بالای منبر گفتم: ای کاش این کتاب تجدید چاپ می شد! در آنجا یک مؤمن پولداری برخاست و گفت: اگر ترجمه اش کنند من آن را چاپ خواهم کرد و مجانی پخش می کنم. پیشنهاد آن مسجد ترجمه آن را به عهده گرفت. بالاخره این کتاب با ترجمه چاپ شد و مجانی آن را پخش کردند و الان ترجمه این کتاب هم در دسترس است. سید بن طاووس در کشف المحجّة به پسرش سید محمد می گوید: «پسر! تازگیها فهمیده ام که بین امام زمان (ارواحنا فداه) و یکی از شیعیان وصلتی انجام شده است. پسر! مصلحت نیست که برای تو آن را بیان کنم و الا می گفتم.» بالاخره حضرت وصلتی کرده اند، یا دختر داده اند یا گرفته اند، معلوم نیست، برای خودشان یا فرزندان شان عیالی گرفته اند یا دخترهایشان را شوهر داده اند؟ اینها را معین

نکرده است، فقط می فرماید: تازگیها بین حضرت و یکی از شیعیان وصلتی شده است که اگر مصلحت می بود برایت می گفتم.

### حضرت مهدی همسر و اولاد دارند

حضرت بقیة الله زن و بچه دارند. در دعاها و زیارتها عباراتی آمده است که دعا می کنی: «خدایا! او را حفظ کن و اولاد و ذریه اش را حفظ کن و از بلایا نجات ده.» شما که زیارتها و دعاها را نمی خوانید! از وقتی که این رمانهای نجس و بعضی مجله های پلید و کتابهای ضد اخلاق و ضد شرافت انسانی در جامعه منتشر شده است، دیگر به کتاب دعا و زیارت نمی پردازید. زیارتهای حضرت را بخوانید. صلواتهایی که وارد شده است مخصوصاً صلوات ابوالحسن ضراب که از ناحیه خود حضرت صادر شده است را بخوانید.

در این زیارات و صلواتها برای فرزندان حضرت نیز دعا وارد شده است؛ که خدایا فرزندان را سالم نگهدار، او را راجع به خودش و ذریه و اولادش دلشاد داشته باش<sup>(۱)</sup>؛ حضرت مهدی علیه السلام زن و بچه و اولاد و نوکر دارند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: هیچ کس جای او را نمی داند جز آن نوکری که کارهایش را انجام می دهد.<sup>(۲)</sup> و هیچ مانعی ندارد که نسل دوم

۱- مفاتیح ص ۸۹۷ «دعا برای امام زمان عجل الله فرجه»... اللهم اعطه فی نفسه و اهله و ولده و ذریته و امته و جمیع رعیتہ ما تقر به عینه و تسر به نفسه...

۲- بحارج ۵۲ ص ۱۵۲ روایت ۵ باب ۲۳ «... لا یطلع علی موضعی أحد من ولدی و لا غیره إلا المولی الذی یتلی امره.»

اولاد او اصلا حضرت را شناسند و لازم نیست که اولادش هم طول عمر داشته باشند. لازم نکرده که زنش هم طول عمر داشته باشد. زن نود ساله به چه دردی می خورد؟!

یک وقتی شخصی سخنی گفت و آن سخن در من اثر کرد. او گفت: شاید بعضی از سیدها از نسل امام زمان علیه السلام باشند و ما خبر نداریم. ممکن است پشت سوم، چهارم، ششم و دهم از نسل حضرت بقیه الله باشند. همان طور که نسل امام موسی بن جعفر و امام حسین و امام رضا (علیهم السلام) باقی مانده است ممکن است از نسل حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) هم ساداتی به وجود آمده و در میان مردم باشند و مردم نسب آنها را ندانند. و این مطلب مانعی ندارد.

#### دیدار با امام زمان دلالت بر وجود جسمانی او دارد

آقایان! والله مطلب از این چراغها روشنتر است. شما در وادی آن نیستید! آنقدر شبهه‌های مزخرف کودکانه پشت کوه قافی و آنقدر شبهه‌های شیطنانی بی اصل در مغز ما ریخته شده است که بکلی از وادی دور شده‌ایم. کجایید؟! او روی همین زمین راه می‌رود. والله کمتر از ده سال قبل او را دیده‌اند! والله قسم می‌خورم من اطلاعات فقهی دارم و می‌دانم که قسم خوردن به لفظ جلاله به دروغ کفاره دارد. دلیلی ندارد که به دروغ قسم بخورم. والله در فاصله کمتر از ده سال به خدمتش رسیده‌اند، او را در تهران دیده‌اند و با او حرف زده‌اند، گفتارهایشان هزار و یک نشانه داشته و دارد. چه می‌گویید؟!

آنوقت این چرت و پرتها و اوهام و شبهات را سر هم می‌کنند! می‌گویند: این مطلب را آخوندها درست کرده‌اند! چگونه عمر یک نفر اینقدر طولانی می‌شود؟! این حرفها موهومات است. ای احمق! اهلش او را می‌بینند! نه در خواب و خیال و خلسه‌های درویشی که قابل شبهه باشد، نه در رؤیا که بگویی: رؤیا شامل خیالی است، نه در خلسه درویشی تا بگویی: چرس کشیده یا تریاک کشیده و خیالات مخترعه نفس تجسم پیدا کرده است!

همانگونه که شما الان مرا می‌بینید، همین‌گونه او را دیده‌اند. اینکه شما الان مرا می‌بینید، خواب است؟! خیال است؟! چرس کشیدن و خلسه درویشی است؟! همانگونه که شما مرا می‌بینید و صدایم را می‌شنوید، همانطوری که من شما را می‌بینم و با شما حرف می‌زنم، همینطور او را در فاصله کمتر از ده سال قبل دیده‌اند. به خدا قسم اگر من قضایایی را که با یک واسطه یا بدون واسطه اطلاع دارم بگویم، مثنوی هفتاد تن کاغذ شود. در همین شهر خودتان (اصفهان) قضیه ای اتفاق افتاده است که برایتان نقل می‌کنم.

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت آید برون زان در سری  
 «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَّ وَ جَدَّ، مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ» شما در را نمی‌کوبید!  
 دلتان می‌خواهد که با همین تنبلی و مهملی یک لحظه با امام علیه السلام سخن بگویید و او هم به سرعت جلو بیاید و بگوید: بله؟ اینطورها هم نیست! اینجا جانفشانی و جدیت و کوشش لازم است. باید در راه بیفتی و قدری زحمت بکشی و اغلب در باز می‌شود. در این راه نرفته‌ای.

### دیدار با امام زمان در اصفهان

در هفتاد سال قبل یکی از بزرگان این شهر که استاد من بوده است، یک سال تمام مشغول توسل به حضرت مهدی علیه السلام بود. بالاخره به او گفتند: بیا سر فلان میدان، کنار میوه فروش بایست. وقتی سر آن میدان می‌رود می‌بیند یک سیدی آنجا نشسته و قدری از این هندوانه‌ها و خربزه‌های شکسته بسته را می‌فروشد. یک دقیقه می‌گذرد یک مرتبه می‌بیند حضرت کنار این میوه فروش هستند و با او دارند صحبت می‌کنند. وقتی چشمش به حضرت می‌افتد هیپنوتیزم می‌شود! خشک می‌شود.

من در اینجا حرفهایی دارم. هر یک از این دقایق، موجی است که اگر آن را به تلاطم آورم وقت مجلس می‌گذرد. رسیدن به خدمت حضرت به اختیار ما نیست بلکه به اختیار حضرت است. فرق غیبت کبری با غیبت صغری و نواب خاصه همین است. در غیبت صغری هر وقت نواب خاص می‌خواستند به خدمت حضرت می‌رسیدند اما در غیبت کبری شیعه به اختیار خود نمی‌تواند به خدمت او برسد. هر کس ادعا کند که من هر وقت بخواهم به خدمت حضرت می‌رسم کذاب و مفتری و دروغگو است. در توفیق «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ»<sup>(۱)</sup> منظور چنین مشاهده‌ای است.

هر کس را که حضرت بخواهند، به خدمت ایشان می‌رسد و وقتی که رسید باز حرف زدن به اختیار خود حضرت است. آنجا خانه بی بی نیست

۱- بحارج ۵۱ ص ۳۶۰ روایت ۷ باب ۱۶ توفیق به علی بن محمد سیمری: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى

الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّبِيحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ...»

که هر چه بخواهی بگویی. حرف زدن و نگاه کردن شما نیز با اراده و مشیت او خواهد بود. تا هر اندازه که او بخواهد و از قبل خدا مأذون باشد که گوش بدهد، تو می توانی صحبت کنی و جواب بشنوی و الا اصلاً نمی توانی حرف بزنی. این را اجمالاً بدانید.

این روایت هیچ واسطه‌ای نمی خورد، خود آن بزرگوار به من گفت: هینوتیزم شدم! اصلاً نمی توانستم نفس بکشم. بعد از دو دقیقه سر بلند کردند و فرمودند: «چه می گویی؟» در این وقت حاجاتش را می گوید. حضرت مقدار عنایت خود را به او می فرمایند اما او می گوید «کم است!» به محض اینکه گفت: «کم است» ناگهان متوجه شد که حضرت تشریف ندارند. عجب! خاک بر سرم! این چه حرفی بود زدم؟! کم او از همه دنیا زیادتر است.

#### امام زمان نزد سید هندوانه فروش می آید

از سید هندوانه فروش پرسید: این آقای که اینجا بود، کجا رفت؟ سید گفت: نمی دانم، رفت. پرسید: این آقا کیست؟ او را نمی شناسی؟ سید گفت: نه نمی شناسمش، گاهی اینجاست، آدم خوبی است! خوش اخلاق است! گاهی هم یک سرمایه‌ای، سرمایه‌ای به ما می دهد. پرسید: خوب، چه وقتی می آید؟ سید گفت: حساب ندارد، گاهی در دو سه ماه یک مرتبه یا بیشتر می آید. پرسید: با تو چه می گوید؟ سید گفت: می آید اینجا می نشیند، احوال ما را می پرسد، دلجویی می کند، گاهی هم که چیزی در کیسه ما نباشد یک سرمایه‌ای می دهد.

واقعاً عجیب است. اینطور می آیند و با سید هندوانه فروش می نشینند به او پول می دهند. بالاخره آن بزرگوار یک سال دیگر جان کند و اشک ریخت و سوخت و دنبال مطلب را گرفت تا دوباره به او گفتند: سر همان میدان بیا! سر همان میدان آمد و حاجتش را عرضه داشت و حضرت هم عنایت فرمودند و تقبل کردند.

آقایان! او را دیده اند و می بینند. خاک بر سر آدمی که در بیراهه افتاده است. چیزی که از این چراغها روشن تر است را اینها در اصل وجودش خدشه می کنند. شبهه های شیطانی، وساوس نفسانی، هواجس خیالی با دل اینها چه کرده است؟! من این مطالب را برای تحکیم عقیده شما جوانها می گویم. من برای گمراه کردن شما به اصفهان نیامدم. گمراه شدن شما چه فایده مادی یا روحانی برای من دارد؟ چه انگیزه ای برای گمراه کردن شما دارم؟ فکرش را بکنید! من این جریان را از این کتاب و از آن کتاب نقل نکردم. وجود امام زمان علیه السلام را با دلیل عقلی می توانم ثابت کنم و ثابت کردم، با دلیل نقلی می توانم اثبات بکنم و اثبات کردم، مع ذلک تکیه به آن دلائل نمی کنم بلکه به قضایایی که از این چراغ روشن تر است تکیه می کنم.

اینکه الان من با شما صحبت می کنم دروغ است؟! شما خیال می کنید؟! نفس شما صدایی را اختراع می کند؟! یا اینکه یک واقعیت عینی است؟! همینطور او را دیده اند و می بینند. در همین شهر خودتان این قضیه در هفتاد سال قبل واقع شده است. یکی از بزرگان اینجا که در این قرنها کمتر کسی مثل او خواهد آمد، سر یکی از میدانهای این شهر حضرت بقیة الله (ارواحنا

فداه) را دیده‌اند.

قضیه‌ای هم از یکی از اساتید دیگر خودم برای اهل علم بگویم. هر دوی اینها استاد من بودند. اینها قصد فریب دادن مرا نداشتند. اینها می‌خواستند مرا هدایت کنند، بخصوص همان استادی که جریان تشریفش را نقل کردم شخص عجیبی بود. یک وقتی مطلبی راجع به امام زمان گفت و من حرفی زدم و او آنچنان با بیان خود مرا پیچاند و نرم کرد و از آن ساعت به بعد اسب من در این میدان چهارنعله می‌تاخت.

### تشریف آیه الله میرزا مهدی اصفهانی به خدمت امام زمان

استادی داشتم که اهل همین شهر بود، اسم او را می‌گویم چون مانعی ندارد. مرحوم میرزا محمد مهدی اصفهانی (قدس الله سره) مردی فقیه، اصولی و دارای معارف بود، مردی خداشناس و خداترس بود، غالباً مراقب خدا بود و خود را در محضر خدا می‌دید. من لا اقل سه هزار جلسه با او نشستم و هرگز سه جلسه نگذشت که مرا از خدا ترساند و مرا و حضار را متوجه خدا نکند! او در هر جلسه‌ای بود حضار را متوجه خدا می‌کرد و از خدا می‌ترساند و یا امیدوار به خدا می‌کرد، پیوند بندگی بین بندگان حاضر و خدا ایجاد می‌کرد. مرد عجیبی بود، یک دریای علم هم بود. زیر دست بزرگانی تربیت شده بود که الان نمی‌خواهم نام ببرم. این قضیه را خود او برایم نقل کرده است.

یک وقتی ایشان در اضطراب فکری افتاده بود که به کدام راه برود؟ جمعی از حکمی‌ها و فلسفی‌ها او را به جانب فلسفه می‌کشاندند، گروهی از



عرفا و صوفی مسلکها او را به طریق عرفان و تصوّف می کشاندند، عده‌ای او را به سیر و سلوک خاص دیگری می کشاندند. همه اینها را برای من گفته است ولی من نمی خواهم شرح بدهم. او گیج شده بود که چکار کند؟! خدایا! راه چیست؟ کدام راه را بروم؟ یک بزرگواری هم او را به راه متن شرع و فقاہت یعنی همین راهی که الان فقهای شما می روند دعوت می کرد، او در میان این راهها گیج مانده بود.

اینها جزء اسراری بود که به من گفته است و تا زنده بود مأذون نبودم که بگویم، اما الان چون مرده و از دنیا رفته است به جهت تقویت افکار اهل علم و اخلاص و ارادتی که به طلاب دارم عرض می کنم. من به این طلبه‌ها نهایت ارادت را دارم چون اینها فداکاری عجیبی می کنند، از لذتها و شهوات مادی می گذرند و می روند در مدرسه‌ها درس می خوانند. اینها خیلی قیمت دارند. اینها هم می توانند در مدارس جدید دوازده کلاس بخوانند و بعد وارد دانشکده شوند و سپس به عنوان مهندس و دکتر وارد جامعه شوند و هر ماه پولهای هنگفت دریافت کنند ولی همه اینها را زیر پا گذاشته و پشت سر انداخته‌اند. توی اتاقهای نمناک مدرسه با نان و پنیری می سازند و فقه آل محمد (علیهم السلام) می خوانند. این فداکاری آنها مرا در مقابلشان کوچک کرده است. خدایا! به حق صاحب الزمان طلاب علوم دینی و محصلین علوم مذهبی ما را طول عمر، تأیید کامل، عزت شامل و قوت و نیروی بیشتر عطا بفرما. ما را قدردان نعمت وجود علما و مدرسین و محصلین قرار بده.

غرض اینکه این قضیه را برای طلبه‌ها می گویم. فرمود: متحیر مانده بودم

که چه کنم؟ یک روز در وادی السلام نجف سر قبر هود و صالح متوسل شدم، خدایا! بیچاره‌ام، عاجز و حیرانم، نمی‌دانم به کدام راه بروم «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راه راست را به من بنما. خدایا! گم شده‌ام، حیران شده‌ام (وقتی اینها را برای من می‌گفت اشک در چشمانش ظاهر می‌شد و در همان حال به خدا ملتجی می‌شد) فرمود: با خدا راز و نیاز کردم و نالیدم (طلبه‌ها! خدا ملجأ و مرجع خوبی است با او ارتباط پیدا کنید و انس بگیرید) خدایا! چه کنم؟ حیران و ویلانم، راه را نمی‌دانم. فرمود: در همین حال یک وقت دیدم حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) تشریف فرما شدند. خود جسد جسمانی حضرت را با همین چشمهای مادی جسمی دیدم.

#### طلب معارف از غیر ائمه به انکار ائمه می‌انجامد

حضرت تشریف آوردند و در فاصله بیست قدمی من ایستادند. ناگهان دیدم نوار سبزی به عرض بیست سانتیمتر و طول هفتاد سانتیمتر زیر سینه حضرت نمایان شد و مثل اینکه به من توجه کردند که نگاه کن! به آن نوار جلوی سینه حضرت نگاه کردم، دیدم با خط نور (مثل لامپهای نئون) اینچنین نوشته شده است: «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا»<sup>(۱)</sup> وَ قَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَ أَنَا حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ ايشان می‌فرمود:

۱- احادیث فراوانی در باره بطلان معارف غیر اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است: وسائل (چاپ اسلامیة) ج ۱۸ باب ۶ از ابواب صفات قاضی حدیث ۱۶ امام باقر علیه السلام به سلمة بن کمیل و حکم بن عتیبة فرمود: «شَرَفًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجْدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا صَحِيحًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا اهل البيت» در میزان الحکمة ج ۶ ص ۵۳۴ باب ۲۹۲۲ احادیثی درباره این موضوع آمده است:

مدتی است که نمی دانم آیا کلمه «مُساوِقُ» بود یا «یُساوِقُ» یعنی آیا صیغه اسم فاعل است یا فعل مضارع؟ کلمه «حجة ابن الحسن» نیز مثل امضا نوشته شده بود. ایشان می فرمود: دلم آرام گرفت. نگاه کردم خواندم و ضبط کردم ولی حضرت اجازه حرف زدن ندادند (عرض کردم که آنجا خانه بی بی نیست. حرف زدن هم به اختیار خود حضرت است.) وقتی خوب این جمله را دیدم و نقش خاطر شد، حضرت از نظرم دور شدند.

این جریان در خواب و خیال و چرس کشیدن و خلسه درویشی اتفاق نیفتاده است. ایشان می فرمود: در حال صحت مغز و دماغ و قلب و اعصاب و همه نظامات جسمانی، با همین چشم جسمی حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) را بالعیان دیدم.

#### حضرت مهدی روی همین گره هستند

به هر حال وجود مسعود حضرت مهدی علیه السلام روی همین زمین است و در مکانهای مختلف تشریف فرما می شود ولی مردم یا او را نمی بینند و یا می بینند و نمی شناسند. گاهی هم به نگاهی دلی را شاد می کند. خود را به او می نماید و می شناساند و حاجاتش را روا می کند. خدایا! به ذات مقدست چشم همه این جمعیت را به جمال جسمانی حضرت روشن بفرما. این دو قضیه را از روی کتابها نقل نکردم تا در صحت آن شک و تردید به دل راه دهید. اگر مرا بی دین و شیطان گمراه کننده ای می دانید که بدون جهت

---

حدیث ۱۳۸۶۸ : امام باقر فرمودند: «اما انه ليس عند احد من الناس حق و لا صواب إلا شيء اخذوه منا اهل البيت...»

می خواهم شما را گمراه کنم که هیچ، ولی اگر مرا مسلمانی می دانید و احتمال می دهید که نظرم هدایت و خیر خواهی شما باشد، من بدون واسطه این دو قضیه شرفیابی به حضور حضرت را نقل کردم. یک نفر در همین شهر شرفیاب شده و دیگری در وادی السلام نجف. و داستانهای دیگری نیز از این قبیل دارم. حالا این راه و این چاه. حالا باز برو تا شبهه های شیطانی و مهملات حیوانی تو را تاریک کند و بین تو و محبوب حجاب شود.

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

یا ابن العسکری! به حق مادرت زهرا جلوه ای بر دل این جمع بفرما.

#### مصیبت اهل بیت امام حسین علیهم السلام

امام زمان می فرماید: (یا جداه!) «و سُبِّیْ أَهْلَکَ کَالْعَبِیدِ، وَ صُفِّدُوا فِی الْحَدِیدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِیَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، یُسَاقُونَ فِی الْبَرَارِیِّ وَ الْقَلَوَاتِ...»<sup>(۱)</sup> می گوید: یا ابا عبد الله! زن و بچه ات را اسیر کردند مثل غلامان و کنیزان، وای! یک کلمه بگویم و دلها را مهیا کنم:

شب عاشورا زن و بچه امام حسین اصلاً غذا نخوردند، آن شب کسی به فکر غذا نبود. مدتی امام حسین علیه السلام مشغول خطبه خواندن بود، مدتی هم دور خیمه ها خندق می کردند. خلاصه؛ آنقدر گرفتاری بود که کسی آن شب

۱- رمز المصیبة علامة دهرخی ج ۳ ص ۲۴ زیارت ناحیه مقدسه. یعنی: اهل و عیالت مثل

بندگان به اسیری گرفته شدند، و در غل و زنجیر شدند، بر بالای جهاز شتران، گرمای نیم روز

صورتشان را می سوزاند، در صحراها و بیابانها کشیده می شدند...

غذا نخورد. روز عاشورا هم زن و بچه امام حسین گرسنه و تشنه بودند. اصلاً حال و مجال غذا خوردن نبود، کسی به فکر غذا نبود. امام حسین نعل این جوان و آن جوان را به خیمه‌ها می‌آورد، بزه‌های قربانی را زیر بغل می‌گرفت و می‌آورد، دیگر کی به فکر غذا خوردن بود؟!

شب یازدهم هم در خیمه‌ها هیچ چیز نبود، فقط یک پیراهن و سرپوشی که بر سرشان نگهداشته بودند در اختیار داشتند، هیچ چیز دیگر در خیمه‌ها نبود، آنها بودند و خیمه‌های نیم‌سوخته! شب هم روی خاک افتادند! بعضی در خیمه‌ها و بعضی در بیابان! شب یازدهم هم زن و بچه گرسنه‌اند. روز یازدهم این زن و بچه مثل جوجه مرغ می‌لرزید.

مادر بزرگی داشتم، مادر پدرم بود، شبهای یازدهم محرم که می‌شد به مادر من می‌گفت: امشب برای بچه‌ها رختخواب نینداز. بعضی اوقات به مادر می‌گفت: امشب فرش را جمع کن، بگذار بچه‌ها روی خاک بخوابند. امشب به بچه‌ها خوراک نده، بچه‌های امام حسین گرسنه‌اند، روی خاکهای بیابان...

حالا مهیا شدید. یک کلمه بگویم بلند بلند بنالید: آمدند بچه‌ها را سوار کردند یا الله! امام زمان می‌گوید: «وَصَفُّدُوا بِالْحَدِيدِ» این زن و بچه را با زنجیر آهن...

بحق مولینا الحسین المظلوم و باهل بیته المظلومین یا الله!...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس هفتم﴾

حکمت غیبت امام زمان علیه السلام

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، بَارِئِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ  
عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ ، الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ، سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا  
الْإِمَامِ الْمَبِينِ وَ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ خَاتَمِ الْأَئِمَّةِ  
الْمَعْصُومِينَ صَاحِبِ الْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَ الْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ، مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا وَ إِمَامِنَا  
وَ هَادِينَا بِالْحَقِّ، الْقَائِمِ الْمُنتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ  
الدَّاهِرِينَ. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى  
لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>(١)</sup>

### غیبت امام زمان از هنگام حمل تا اکنون

وجود مسعود اعلی حضرت امام زمان (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) نسبت به ائمه گذشته امتیازات و ویژگیهایی دارند: یکی از این ویژگیها غیبت و پنهان بودن ایشان است، یعنی مردم ایشان را نمی بینند یا می بینند ولی نمی شناسند. غایب بودن حضرت دارای یکی از این دو معناست.

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه آیا یک ماده جسمانی و دارای حجم ممکن است جلو بیاید و دیده نشود؟ جواب مثبت است و ان شاء الله در آینده از طریق قوای روحانی و از طریق قوای جسمانی امکان دیده نشدن یک جسم دارای حجم را اثبات خواهیم کرد. امکان دارد که یک جسم، سه بُعد داشته باشد یعنی دارای طول و عرض و عمق باشد و دارای کمّ تعلیمی باشد و با چشم وضع و محاذات داشته باشد ولی ما او را نبینیم. در آینده از طرق مختلفه امکان آن را ثابت می کنم.

به هر حال؛ غیبت امام زمان علیه السلام از امتیازات آن حضرت نسبت به ائمه دیگر است و به همین جهت یکی از اسمهای آن بزرگوار «غیب» است. حضرت بقیه الله نامهای مختلفی دارند که یکی از آنها کلمه «غیب»<sup>(۱)</sup> است که در اولین آیات سوره بقره به آن نامیده شده اند؛ زیرا حمل و ولادت و رضاع و جوانی ایشان از ابتدای امر تا اکنون در غیبت و پنهانی است. اکنون سؤال این است که چرا حضرت بقیه الله در تمام اوقات زندگی غایب بوده اند؟

۱- تفسیر برهان ج ۱ ص ۵۳ امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ»

### وظیفه امام زمان گسترش تشیع و بسط عدل همگانی است

یکی از حکمت‌های غیبت حضرت در زمان حمل و رضاع و کودکی تا اکنون این است که این بزرگوار به حسب تقدیر اولیه الهیه موظف به یک وظیفه بسیار سنگین است. در دعای ندبه چنین آمده است: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزٍّ لَا يُسَامَى»<sup>(۱)</sup> جان من به قربان تو ای آقای که خداوند برای شما پرچم عزت و لواء عظمتی برافراشته است که بالا دست ندارد. لواء و پرچمی بالاتر از لواء و پرچم ایشان نیست.

آن عقد عز و لواء عظمتی که خدا برای حضرت افراشته است، نشر دین و اشاعه آیین در پنج قطر زمین و گسترش دادن عدل همگانی است. خدا چنین وعده داده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>(۲)</sup> خداوند خاتم الانبیا را به هدایت و دین پابرجا فرستاده است، دینی که تزلزل ندارد و محدود به حدی نیست، دینی که تا آفتاب از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غایب می‌شود، بی پایان است، دین اسلام و آیین حضرت خاتم النبیین است. خدا پیامبر را با این دین فرستاده است تا این دین را بر همه ادیان غالب و ظاهر و مصیطر کند، اگرچه مشرکین کراهت داشته باشند و نخواهند.

خداوند وعده داده است که همه ادیان را در هاضمه اسلام هضم کند و تمام اهل زمین را به دین اسلام درآورد. این مطلب بر عهده امام زمان نهاده

۱- مفاتیح الجنان ص ۸۸۸ دعای ندبه

۲- سوره توبه، آیه ۳۳



شده است. هر یک از ائمه ، یک صحیفه الهیه و یک دستور معینی دارند. خدای متعال آن صحیفه‌ها را در روز آفرینش آسمانها و زمین تعیین کرده است. در صحیفه امام عصر علیه السلام این مطلب ثبت شده است که ایشان باید دین اسلام را بر تمام ادیان غالب و قاهر کند و در پنج قاره دنیا انتشار دهد و همچنین عدل و داد را در روی زمین بگستراند. این دو مطلب وظیفه امام عصر است و در صحیفه ایشان نوشته شده و باید ایشان به این دو وظیفه جامه عمل بپوشانند.

### ستمگران دشمن امام زمان علیه السلام هستند

این دو وظیفه بسیار سنگین ، مخالفین و معارضین فراوان دارد و مصادف با مشکلات عجیبی است. هر ستمگری که در دنیا باشد، خواه ستمش جزئی یا کلی باشد و خواه فردی و یا اجتماعی باشد ، با امام زمان مخالف و دشمن است زیرا این حضرت می‌خواهد موجودیت ستمگران را از آنها بگیرد. اکنون مطلب را در قالب مثالی شرح می‌دهم.

اول از خودم شروع کنم. ستم انواع مختلف دارد و یک نوع آن ستم کردن در منبر است. ممکن است من ستمگر باشم، یعنی بدون داشت لیاقت به منبر بروم و وقت شما را به مهملات و لاطائلات و حرفهایی که - لایسمن و لایغنی من جوع -<sup>(۱)</sup> تزییع کنم. مخارجی که مؤسس مجلس انجام داده است ، از بین برود، اوقات عزیز علما و روحانیین که دقیقه‌ای از عمرشان قیمت زیادی دارد، با شنیدن لاطائلات من باطل شود. این یک نوع ستم من

بر مستمعین است.

همچنین اگر من اهلیت مطالبی را ندارم ، لقمه‌های بزرگتر از گلوی خود بردارم و حرفهایی را که عهده دار بیانش نیستم ، پخته و خام و شکسته بسته و ناقص و کامل به شما تحویل دهم و سبب تزلزل فکر و انحراف خاطر شما شوم ، به شما ستم کرده ام.

امام عصر علیه السلام موظف هستند که این ستم را برطرف کنند. باید به من بفرمایند: آشیخ! تو حق نداری منبر بروی ، تو مایه و استعداد نداری یا اینکه تو خودت عمل نمی‌کنی. این ستم خیلی بالاتر است. اول برو عمل کن و بعد مردم را دعوت کن «لَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>(۱)</sup> آشیخ! تو لیاقت این کار را نداری. از منبر پایین بیا، عبا و عمامه را بردار این ریسمان را بگیر و برو سر میدان حمالی کن!

اگر حضرت بقیه الله بخواهند از این ستم من جلوگیری کنند، قهراً من با ایشان مخالف و مبارز و معاند خواهم شد. جای هیچ تردید نیست. چه نفس قدسی و چه سلمان و ابوذری باشد که در مقابل ولی عصر چشم و گوش بسته و بی قید و شرط اطاعت و امتثال کند؟! همه ما که سلمان نیستیم. بنده آن آدمی نیستم که حضرت هر فرمانی بدهند بگویم: سمعاً و طاعة.

غمزه جان ستانش، با من نا امید      يفعل ما یشاء ، یحکم ما یرید  
این حالت تسلیم و تسلّم در بنده نیست. چون با موجودیت من مبارزه می‌کند، قهراً من معارض او خواهم شد. در باره ظلم خودم گفتم و اکنون به

بازار می آیم.

تاجر به بنکدار ستم می کند؛ بنک دار به کسبه جزء ستم می کند؛ کسبه به اهل محل ستم می کند؛ شرکتها به تجار ستم می کنند؛ دنیا دار تعارض و تزاحم برای بقاست. همه آکل و ماکولند. هر کدام گردن کلفت تر است، آن ریزتر را می خورد. کسبه محل اهل محله را می خورند، بنکدار کسبه را می خورد، تاجر بنک دار را می خورند، شرکتها تجار را می خورند، دولت شرکتها را می خورد، دولتهای قوی دولتهای ضعیف را می خورند. دنیا جایگاه تنازع برای بقاست، همه به یکدیگر ستم می کنند.

حضرت بقیه الله باید جلوی این ستمها را بگیرند. قلدرهای ستمگر طاغی را که با زر و زور ضعفا را پایمال می کنند، سر جایشان بنشانند. معنی عدل همگانی و داد عمومی این است که جلوی همه ستمگرها را بگیرد. این وظیفه امام زمان است و قهراً همه ستمگران با ایشان سر دشمنی دارند. بی دینها و لاابالیها و کسانی که قید دین ندارند و به آیین عمل نمی کنند باید به نماز و روزه واداشته شوند. پس همه اینها با او سر دشمنی و معارضه دارند. ستمگران با سایر ائمه (علیهم السلام) اینچنین دشمن نبودند چون همه یک از ائمه اطهار موظف به انجام این امر نبوده اند. خداوند این بار سنگین را به دوش آنها ننهاده بود. فقط این بار بر دوش ولی امر ما حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) گذاشته شده است و صحیفه الهیه ایشان اینچنین دستور داده است. پس ناچار همه گردنکشان و ستمگران و لاابالیها با حضرت بقیه الله دشمن می شوند.

### و طالب حضرت بقية الله به دشمنان ابلاغ شده است

در زمان حیات خود این وظیفه امام زمان را گاهی بر فراز  
 در مسجدها و جاهای دیگر به طور عمومی و خصوصی به امت  
 با مردم گوشزد نمودند که مهدی آخر الزمان خواهد آمد و  
 دشمنان را به دستشان می دهد و لایالی های بی دین و فساق و فجّار  
 را زیر یوغ دین خواهد کشید. این مطالب کم و بیش به گوش  
 رسیده بود و به همین جهت علما و محدثین عامه نیز در کتابهایشان  
 در باره حضرت مهدی که «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ  
 طَارِقًا» (۱) ذکر کرده اند. پس خبر ظهور امام زمان و وظیفه خطیر او  
 پوشیده و مخفی نمانده است.

بزرگان نیز می دانستند که شخصی از فرزندان پیغمبر و از نسل  
 صلی الله علیه و آله در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و  
 دشمنان را سر جایشان خواهد نشاند و دین اسلام و کلمه توحید را بر همه  
 اهل عالم و مصیطر و آشکار خواهد کرد. این مطلب به گوش ستمگران  
 رسیده بود.

۱. اندک امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه (علیهم  
 السلام) در کم و بیش توضیحاتی در باره مهدی ارائه فرمودند. بدین جهت  
 دشمنان متوجه شدند که زمان ظهور او دور نیست و هزار سال و دو هزار  
 سال طول نمی کشد.

### سرّ آزار رساندن خلفا به آل پیامبر

ستمگران فهمیده بودند که مهدی از اولاد همین معصومین (علیهم السلام) است و از نسل اینها بوجود می آید، بنابراین چشمها را به طرف ائمه معصومین دوختند و نسبت به آنها مراقبت کامل انجام دادند تا اگر وجود مهدی را در حول و حوش هر یک از ائمه احتمال دادند، نگذارند قدم به عرصه وجود نهاد!

آنها گمان می کردند که قدرتهای مادی می تواند در بند غیب را ببندد خیال می کردند که می توانند دژهای روحانی را با این توپ و تفنگها و شمشیر و نیزه های جسمانی متصرف شوند و با دستهای مادی دروازه ملکوت به ملک را ببندند! به همین جهت خلفا و ستمگران به ائمه (علیهم السلام) و به اولاد حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین (سلام الله علیهما) حمله کردند و آنها را می کشتند و به قتل می رسانیدند. خلفای بنی امیه و بنی العباس (لعنهم الله جميعاً) چنین بودند، به گونه ای که شصت تا شصت تا سیدها را سربریدند و در چاه انداختند و بنی هاشم و سادات علوی و فاطمی را لای جرز دیوارها گذاشتند و درش را آجر گرفتند و اینگونه آنها را زجر کش کردند. همیشه در فکر کشتن ائمه (علیهم السلام) بودند و با بهانه اندکی به آنها حمله می کردند تا آنها را به قتل برسانند و مهدی موعود از نسل آنها به وجود نیاید.

این خلفا بدون تردید ستمگر بودند و خودشان نیز می دانستند. یزید بن معاویه (لعنة الله عليه) ستمگر بودن خود را می دانست. عبد الملک بن

مروان ستمگر بودن خود را یقین داشت. حجاج ملعون یکی از عمال عبد الملک مروان است. ستمگری آنها بر خودشان پوشیده نبود. کلام پیامبر که فرموده بود: «مهدی می آید و ستمگران را گوشمالی می دهد و منکوب و مغلوب می کند و سر جایشان می نشاند» به گوششان رسیده بود. به همین جهت به آن ناحیه‌ای که احتمال بوجود آمدن مهدی از آنجا بود، حمله می کردند.

هر چه دوران ائمه (علیهم السلام) طولانی تر می شد، دایره وجود مهدی تنگ تر می گشت. در زمان حضرت عسکری علیه السلام اکثر مردم می دانستند که وجود مقدس این آفتاب عدل و داد و این خورشید ایمان و دین از افق امام حسن عسکری باید طالع شود. به همین جهت سه خلیفه عباسی تصمیم قطعی بر کشتن حضرت عسکری گرفتند و هدف آنها این بود که مهدی از صلب ایشان به وجود نیاید، اما موفق نشدند و خدای متعال راه را بر آنها بست. یکی از خلفا کشته شد، یکی را از کار انداختند و در زمان سومی انقلاب پیدا شد. این مطالب در تاریخ خلفای عباسی نوشته شده است.

حضرت امام حسن عسکری فرمودند: اینها قصد داشتند که مهدی بوجود نیاید. «زَعَمَتِ الظَّالِمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةٌ»<sup>(۱)</sup> و خدای متعال

۱- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۴ روایت ۶ باب ۱ و در کتاب يوم الخلاص ص ۹۶ از امام حسن عسکری چنین نقل کرده است: «زَعَمُوا أَنَّهُمْ يُرِيدُونَ قَتْلِي فَيَقْطَعُونَ هَذَا النَّسْلَ، وَقَدْ كَذَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَهُمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ...» و در همان کتاب ص ۱۲۵ از امام حسن عسکری چنین نقل کرده است: «وَضَعَ بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو عَبَّاسٍ سُيُوفَهُمْ عَلَيْنَا لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْخِلَافَةِ حَقٌّ

علیرغم انف و به کوری چشم آنها مهدی را بوجود آورد. این کلمات را حضرت عسکری علیه السلام پس از ولادت حضرت مهدی به خواص اصحابشان فرموده‌اند. پس به خاطر اینکه دنیا چشم عناد و مبارزه و قتل را به جانب حضرت مهدی متوجه کرده بود، خدای متعال حمل و ولادت و صباوت و جوانی او را تا به اکنون پنهان کرده است.

### پنهان بودن ولادت امام زمان

ولادت حضرت بقیه الله الاعظم پنهان بود زیرا اگر ستمگران اطلاع پیدا می‌کردند، ممکن بود مادرشان را بکشند یا خودشان را به قتل برسانند و به همین جهت حمل حضرت نیز مخفی بود.

شبی که حکیمه خاتون در خانه امام حسن عسکری علیه السلام بود، حضرت فرمودند: «امشب در منزل ما بمان.» عرض کرد: «می‌خواهم مرخص شوم.» حضرت فرمودند: «بمان امشب مولود امم که انبیای سلف و ائمه (علیهم السلام) به آمدنش بشارت داده‌اند، متولد می‌شود.» حضرت حکیمه عرض کردند: «از کجا؟!» فرمودند: «از نرجس (علیها السلام).» حکیمه خاتون گفت: «من در حضرت نرجس اثر حمل نمی‌بینم. پشت و پهلوی او یکسان است و هیچ برآمدگی ندارد!» حضرت فرمودند: «خدای متعال حمل او را

---

فَبَخَافُونَ مِنْ أَنْ تُسْتَفَرَّ فِي مَرْكَزِهَا وَ سَعَوْا فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِبَادَةِ نَسْلِهِ طَمَعًا فِي الْوُصُولِ إِلَى مَنْعِ تَوْلُدِ الْقَائِمِ أَوْ قَتْلِهِ فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

مانند حمل حضرت موسی پنهان کرده است.»<sup>(۱)</sup>

این پنهانی حمل و ولادت در مهدی بنی اسرائیل یعنی حضرت موسی نیز سابقه دارد. حضرت هود و حضرت یوسف خبر داده بودند که مهدی از میان بنی اسرائیل ظهور می‌کند و طاغی‌ها و یاغی‌ها و ستمگران را از بین می‌برد. فراعنه ستمگر برای اینکه مهدی به وجود نیاید و آنها را منکوب نکند، بین زنها و مردها جدایی انداختند. وقتی خبردار شدند که نطفه او منعقد شده است، شکم زنها را پاره می‌کردند و بچه‌ها را بیرون می‌آوردند و اگر پسر بود، سر می‌بریدند. خدای متعال حمل حضرت موسی را مخفی کرد و کسی آبستن بودن مادرش را نفهمید و اتفاقاً انعقاد نطفه و وضع حمل او در دربار فرعون بود! مگر می‌شود با خدا جنگید؟!

چون گریزد این زمین از آسمان؟ چون کند او خویش را او وی نهان؟  
هر چه آید ز آسمان سوی زمین نی مفرّ دارد، نه چاره، نه کمین  
وقتی که قضای الهی حتم شد، اگر تمام ممکنات جمع شوند و بخواهند  
جلوی قضای حتم الهی را بگیرند، نمی‌توانند.

خدا کشتی آنجا که خواهد برد وگر ناخدا جامه بر تن درد  
قضی اللّٰه امرأ و اجری القلم و فی ما قضی رینا ما ظلم  
هرگز همه ممکنات نمی‌توانند جلوی فرمان خدا را بگیرند. خدا باید  
فرعون را از بین ببرد. فرعون با تمام نیرو و زور و زور و فکر و اندیشه‌ای که در  
اختیار دارد، می‌خواهد جلوی آمدن موسی را بگیرد، اما در خانه همایونی



خودش قران سعدین شد، زهره و مشتری با یکدیگر تقارن پیدا کردند و ستاره موسی طالع شد و چون موسی به دنیا آمد، خدا او را در دامن خود فرعون بزرگ کرد! کار خدا این گونه است.

به هر حال ستمگران به قتل حضرت عسکری کمر بسته بودند اما موفق نشدند. خدای متعال حمل حضرت را پنهان کرد. وضع حمل حضرت نیز برای اکثر قریب به اتفاق مردم پنهان بود. فقط خواص اصحاب که صلاحیت و لیاقت داشتند، ولادت حضرت را دانستند. حضرت عسکری (سلام الله علیه) برای حضرت مهدی دو گوسفند چاق عقیقه کرد و گوشتشان را پخش فرمود و چند هزار رطل نان و گوشت بین بنی هاشم تقسیم کردند<sup>(۱)</sup> تا آنهایی که اهل سر هستند از ولادت حضرت آگاه باشند و حجت به کلی پنهان نباشد. اما آنهایی که معارض و درکمین حضرت بودند، ناآگاه ماندند. دستگاه حکومت نیز از ولادت حضرت مطلع نشد.

### سر پنهان بودن حضرت مهدی

دستگاه حکومت و عموم مردم از تولد حضرت بقیه الله مطلع نشدند زیرا اگر مطلع می شدند، مسلماً حضرت را می کشتند. داستانی درباره تلاش دستگاه حکومت برای کشتن حضرت مهدی در کتابها نقل شده است. اکنون

۱- در منتهی الامال ج ۲ ص ۷۵۶ چنین می گوید: محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که چون آقای ما حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم (عثمان بن سعید علیه السلام) را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب به هزار من می باشد نان و ده هزار رطل گوشت بر بنی هاشم و غیر ایشان تصدق کنند و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشند.

این داستان را از زبان سنی ها نقل می کنم:

«ملاً عبد الرحمن جامی» صاحب «شرح کافیه» یکی از علمای متعصب اهل تسنن است. ایشان کتابی به نام «شواهد النبوة» دارد که چاپ شده و در دسترس همه است.

ملاً عبد الرحمن جامی در این کتاب می نویسد: در دوران خلافت معتضد که همان دوران وفات امام حسن عسکری علیه السلام بود؛ اداره اطلاعات بویی برد که حضرت مهدی در خانه خودشان هستند. شیعیان از همان اول ساده بودند. زرنگی و حقه و تقلب نوعاً در بین آنها کم است و اکثر آنها مردمان ساده‌ای هستند.

#### نهی از تسمیه امام زمان

اینجا لازم می دانم که مطلبی را به آقایان اهل علم تذکر دهم. در کتب غیبت بخصوص در جلد سیزدهم بحار یک باب به نام «باب النهی عن التسمیه» است و حدود ده حدیث در این باب است. بعضی گمان کرده‌اند که مراد از این روایات این است که اسم امام زمان یعنی عَلَم شخصی او که همان (م ح م د) است را به زبان جاری نکنید و فقط القابش را بگویید. علامه مجلسی روایات را نقل فرموده‌اند و استنباط عده‌ای از بزرگان را نیز در ذیل آن نوشته‌اند اما خودشان بصورت بتئی و قطعی این استنباط را اختیار نکرده‌اند. به هر حال عده‌ای گمان کرده‌اند که این روایات دلالت بر حرمت گفتن عَلَم شخصی حضرت یعنی نام مقدس (م ح م د) در مجامع و مجالس دارد.

ظاهراً این برداشت از روایات صحیح نیست، اگر در روایات غور کنید، می بینید که ائمه اطهار مطلب دیگری را می خواهند تذکر دهند. آنها نمی خواهند بگویند جاری کردن اسم (م ح م د) بر زبان حرام است چون اصلاً این فایده‌ای ندارد؛ منطق هم ندارد! اینکه ائمه اطهار می گویند کسی که در مجمعی از مردم اسم او را ببرد، ملعون است، مرادشان این است که او را ذکر نکنید.

در محاورات خودتان گاهی می گویند: «اسم فلان مطلب را نبر!» و منظور این است که اصل آن قصه و قضیه را پنهان و پوشیده بدار. وقتی ائمه اطهار (علیهم السلام) می فرمایند اسم او را نبرید؛ یعنی نشانه‌های مخصّص و خصوصیات شخصی‌اش را بیان نکنید. اسم از ماده «وَسَم» و به معنای علامت و نشانه‌های ممیزه است. روایات می گویند: ای شیعیان! و مخصوصاً ای شیعیان زمان بعد از ولادت حضرت! اگر بر او اطلاع پیدا کردید و مکان او را دانستید، ذکرش را نکنید و در مجمع مردم نگویند. ملعون کسی است که در مجمع مردم او را نام ببرد.

وقتی شیعیان سؤال می کنند که او را چگونه نام ببریم، می فرمایند: بگویند: «الْحُجَّةُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» یا «الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»<sup>(۱)</sup> یعنی کلی بگویند تا شخص او را نیابند. مبادا خصوصیات ممیزه او را از حیث مکان و زمان و محل و حالات بگویند تا دشمنان راه پیدا کنند و به او صدمه برسانند.

ظاهراً مراد از روایات این معناست.<sup>(۱)</sup> شما روایات را مراجعه کنید و مؤیدات این برداشت در گوشه و کنار روایات زیاد است.

به هر حال حضرت عسکری و حضرت هادی و سایر ائمه (علیهم السلام) می فرمودند: حضرت مهدی را پنهان بدارید و نام او را نبرید و خصوصیاتش را نگویید. اما شیعیان ساده‌اند و قبلاً هم ساده بودند. غالباً آنهایی که رند و زرنگند، یک قدری کج می‌روند و اکثر آنهایی که راه راست می‌روند ساده‌اند.<sup>(۲)</sup>

۱- در ترجمه مکیال المکارم ج ۲ صفحات ۱۷۲ تا ۱۹۹ در باره حرمت تسمیه حضرت بحث شده است و با توجه به بحثهای کامل و ادله محکم می‌توان گفت که احتیاط در آن است که نام مقدس (م ح م د) تا زمان ظهور حضرت، در محافل و مجالس برده نشود و علت این حکم برای ما مخفی است آنچنان که علت اصلی غیبت برای ما تا زمان ظهور حضرت بقیة الله مخفی خواهد بود. و ترس و تقیه و حکمتهای دیگری که برای حرمت تسمیه ذکر شده‌اند در جایگاه علت این حکم نیستند بنابراین نباید احتیاط را ترک کرد. یقیناً با ذکر نام حضرت چه در غیبت صغری و چه امروز کسی را برای قتل و حبس و آزار رساندن به حضرت نیست بلکه ایشان دارای قدرت قاهر و مصون از جمیع خطرات هستند. بنابراین حرمت نام بردن علت دیگری دارد.

۲- در میزان الحکمة ج ۱ ص ۴۷۶ حدیث ۱۸۸۱ می‌فرماید: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُله. یعنی بِالْبُله: الْمُتَغَابِلُ عَنِ الشَّرِّ، الْعَاقِلُ فِي الْخَيْرِ، الَّذِينَ يَصُومُونَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ.» و در همان کتاب ج ۱ ص ۳۳۶ می‌فرماید: «قال النبي ﷺ: الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ»

### تلاش حکومت بنی العباس برای قتل حضرت مهدی

به هر حال حکومت وقت با تمام امکانات، کارآگاه، اداره اطلاعات، ساواک، و رکن دو، جاسوسها و مفتشینی را گماشته بودند تا بلکه حضرت مهدی را پیدا کنند. چون بعد از فوت حضرت عسکری علیه السلام شیعیان از هم نپاشیدند و بر همان روشی که داشتند، باقی ماندند. دستگاه حکومت فهمیده بودند که اینها محور و قطب و کانون دارند و الا پراکنده می شدند. فهمیدند همان شخصی که برای ستمگران خطرناک است، محور اینهاست. به همین جهت در مقام برآمدند که او را پیدا کنند. جاسوسهایی در میان شیعیان قرار داده بودند و گاهی شیعیانی که از جایگاه حضرت مطلع می شدند از روی ساده لوحی به یکدیگر می گفتند.

بالاخره روزی حکومت دانست که محور شیعیان الان درون خانه اش در سامره است، یعنی همین جایی که الان سرداب مطهر و حرم عسکرین است، اینجا خانه ملکی امام زمان است و تصرف کردن در آن و وارد شدن به آن برای غیر شیعه جایز نیست و غضب است. به هر حال پی بردند که حضرت در خانه خودشان در همین سرداب مطهر هستند. فوراً معتضد عباسی سه نفر سوارکار کهنه کار را طلبید. از آن سوارکارهایی که بعد از بیست و چهار ساعت نشستن روی اسب خسته نمی شوند! گفت: بر سه اسب کمند سلطنتی سوار شوید و سه اسب دیگر یدک بردارید تا اگر سه اسبی که بر آن سوارید خسته شدند، سوار سه اسب دیگر شوید و در هیچ جا توقف نکنید و بی درنگ به سامره محل عسکر بروید؛ دم در فلان خانه،

یک غلام سیاهی ایستاده است و این نشان آن خانه است، داخل خانه شوید و هر کس را دیدید بدون معطلی سرش را جدا کنید و برایم بیاورید.

### مأمورین معتضد در خانه امام زمان علیه السلام

هر سه نفر با شش اسب از بغداد به طرف سامره با شتاب هر چه تمامتر تاختند. بالاخره به سامره و محله عسکر وارد شدند و آن خانه مورد نظر را پیدا کردند و دیدند غلام سیاهی ایستاده است و چیزی می‌بافد. این غلام خیلی عجیب و غریب است. شش اسب کمند سلطنتی و سه نفر مأمور حکومتی دم این خانه پیدا شده‌اند ولی این غلام اصلاً اعتنایی نکرد که شما سگ هستید یا آدمیزاد! گویا شش مگس وزوز کرده‌اند! آن سه نفر جلو آمدند و از غلام پرسیدند: «مَنْ فِي الدَّارِ؟» چه کسی در خانه است؟ غلام با بی‌اعتنایی جواب داد: «صاحب الدار!» یعنی صاحب خانه در خانه است و باز غلام به کار خودش مشغول شد.

هر سه نفر به خانه وارد شدند و در حیاط قرار گرفتند. یک طرف حیاط پرده نو و عالی آویخته بود، مثل اینکه این پرده الان از زیر دستگاه بافندگی بیرون آمده است. آمدند پرده را کنار زدند، آه! هر چه هست پشت پرده است! یک سرداب بزرگ پر از آب که به خیال آنها مثلاً نیم متر آب دارد. آخر سرداب یک آقای مثل طَلْقَهُ قَمَرٍ و مانند تکه ماه بر بالای سجاده اش مشغول عبادت است و صورتش می‌درخشد.

با خود گفتند: «خود اوست. پیدایش کردیم! کسی که سالها دستگاه حکومتی برای یافتنش کمین کرده بود، امروز یافته شد. اکنون سر از بدنش

جدا می‌کنیم و دیگر نان هفتاد پشتمان توی روغن است! زیرا وقتی سر را برای خلیفه ببریم، منصبمان را بالا می‌برد، جایزه می‌دهد و حقوقمان را زیاد می‌کند، اقواممان را در ادارات می‌چپانیم و ...!» در خیال خام خود از این قیمه قورمه‌ها درست می‌کردند و به همین جهت هر سه در شتاب بودند و هر کدام می‌خواست بر دیگری سبقت بجوید.

### آب نگهبان مهدی است

یکی از اینها شمشیرش را برداشت و جلو رفت تا سر آقا را جدا کند. خیال می‌کرد این سرداب آبنمایی است که نیم متر آب دارد؛ همین که پایش را در آب گذاشت، آب مثل تنوره آسیا او را گرفت و پایین کشید. چون زیر آب رفت و سه چهار قُلُپ آب خورد، فریاد زد: «کمک! کمک! بگیریدم!» دو نفر دیگر دست و پایش را گرفتند و بیرون کشیدند و روی زمین انداختند. آب از هر سوراخی وارد شکمش شده بود! وقتی روی زمین افتاد، آن دو نفر کمی تکان خوردند؛ اما پاداش خلیفه بسیار زیاد است. حرص و آز و طمع جلوی چشم عقل و دانش و خرد را گرفت و دومی گفت: «این بیچاره شنا بلد نبود، اما من شنا بلدم.» شمشیر را برداشت و به طرف آب رفت. وقتی پایش را در آب گذاشت، آب مثل اژدهایی که دهن باز کرده است او را گرفت و پایین کشید. سرش زیر آب رفت و چند قُلُپ آب خورد. فریاد کشید: «بگیریدم! کمکم کنید! بیست و پنج خوردم! اشتباه کردم!» (در حروف ابجد «گاف عدد بیست و «ها» عدد پنج است.) نفر سوم دست و پای او را گرفت و از آب بیرون کشید و مثل نعش روی زمین افتاد.

نفر سوم کمی عاقل تر بود، با خود گفت: «پهلوان زنده خوش است! این دم شیر است به بازی مگیر عشق حقیقی است مجازی مگیر این طلسم خدایی است اگر به این آسانی دستگیر می شد تا الان هزار بار او را گرفته بودند. بهتر آن است که من مانند این احمقها خود را به معرض هلاکت نیندازم.» به همین جهت ایستاد و با کمال ادب فریاد زد: «الْمَعْدِرَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْيَكِّ يَا صَاحِبَ الدَّارِ!» ای صاحب خانه! از خدا و شما پوزش می طلبم. نمی دانستیم که این گنج به طلسم خداست و به حصار خدا محصور شده است. از شما پوزش می طلبم.

سپس لنگ دو نفر دیگر را گرفت و گفت: «بیایید برویم. این از آن لقمه های بزرگتر از دهن است.» آن آقا نیز همین طور مشغول نماز بود و اصلاً اعتنا نکرد که شما خرید یا آدمیزادید و اینجا آمده اید! او مشغول کار خودش بود. هر سه نفر از خانه بیرون آمدند. دیدند غلام سیاه هنوز مشغول بافتن است و اصلاً اعتنایی نکرد که آیا سه مگس داخل حیاط بودند یا سه آدمیزاد؟! اصلاً توجه نکرد!

هر سه نفر سوار بر اسب به طرف بغداد آمدند. معتضد دستور داده بود که وقتی این سه نفر به دروازه بغداد برسند، بلندگوی گوشتی آمدن آنها را خبر دهد. (یعنی عده ای از افراد در فواصل معین می ایستادند؛ اولی خبر را فریاد می کرد، دومی می شنید و سپس فریاد می کرد و بالاخره نفر آخر که کنار کاخ بود به خلیفه خبر می داد.) عده ای به عنوان بلندگوی گوشتی از دم دروازه بغداد تا کاخ همایونی گماشته بود و به قراولها نیز سپرده بود که اگر آن



سه نفر در نیمه شب آمدند، مانع آنها نشوید و یکسره به اتاق شخصی خودم بیایند.

### بازگشت مأمورین نزد معتضد

ناگهان خبر به معتضد رسید که مبعوثین سامره آمدند. معتضد خیلی خوشحال شد و سیلهایش را چخماقی می کرد! به گمانش ارواح نه‌اش سر را آورده‌اند و راحت شده است، اما وقتی این سه نفر وارد شدند، دستشان خالی بود!

معتضد سؤال کرد: «چه کردید؟» آن سه نفر قصه را گفتند. «عمو! وضع خراب است. چه خیال کرده‌ای؟! آب نگهبان اوست، هوا نگهبان اوست، در و دیوار دنیا نگهبان اوست، تو می خواهی چه کنی؟!» معتضد وقتی داستان را شنید به قول درویشها «برزخ» شد! مثل ترشی عنبه شد! اخمهایش در هم رفت و سرش را بلند کرد و گفت: «آیا این داستان را قبل از من به کسی گفته‌اید؟» گفتند: «نه.»

معتضد گفت: «أَنَا لِعَمِّي مِنْ أَبِي» یا «أَنَا لِعَمِّي مِنْ أَبِي» یعنی من حرامزاده باشم اگر این قصه را از کسی بشنوم و شما را زنده بگذارم. این داستان را باید همین جا دفن کنید و احدی نفهمد. این سه نفر گفتند: «چشم!» و این داستان را تا زمانی که معتضد از دنیا رفت نقل نکردند ولی بعد از مرگ او این داستان گفته شد. (۱)

۱- منتهی الامال ج ۲ ص ۷۸۷ و ترجمه مکیال المکارم ج ۱ ص ۱۴۴؛ داستانهای دیگری نیز در باره حمله سربازان خلیفه به سرداب امام زمان نقل شده است. در کتاب «یوم الخلاص» ص ۱۱۸

این واقعه را ملا عبد الرحمن جامی که از علمای اهل تسنن است در کتاب «شواهد النبوة» نقل کرده است.

### تشریفات مخفی

آن زمان این چنین بوده است. در کمین بودند که رمزی پیدا کنند و جای حضرت بقیه الله را پیدا کنند و آنجا را بمباران کنند. در انتظار بودند که شیعه‌ای بگوید: آقا را در فلان حالت دیدم یا چیزی به من دادند یا سخنی به من گفتند و آن وقت این سرنخ به دست کارآگاههای حکومت بیفتد و این شخص را بگیرند و ببرند و آن وقت - خر بیاور و معرکه بار کن! - او را کجا دیدی؟ با کی دیدی؟ کی دیدی؟ چگونه باید آنجا برویم؟ و این بدبخت را اذیت کنند و بالاخره اگر روزنه‌ای پیدا کردند، مانند همین داستان حمله کنند به قصد اینکه حضرت را بکشند. لذا خداوند حضرت را پنهان کرد تا دشمنان به او دسترسی پیدا نکنند<sup>(۱)</sup> و به همین جهت فرموده‌اند: تسمیه او

داستانی به نقل از مصادر معتبر آمده است.

۱- در روایات ائمه علیهم السلام حکمت‌های متعددی برای غیبت حضرت بقیه الله الاعظم بیان شده است. در ترجمه کتاب مکبال المکارم ج ۱ ص ۱۵۸ تا ۱۶۰ پاره ای از این حکمتها بیان شده است. اما در روایتی حضرت امام صادق علیهما السلام فرموده اند: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بَدَّ مِنْهَا، لِأَمْرِ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ وَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ - إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ لِمَا آتَاهُ الْخِضْرُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى إِلَّا وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا» که در این روایت حکمت غیبت را مخفی دانسته‌اند و تا زمان ظهور حضرت دانسته نخواهد شد. (یوم

حرام است؛ یعنی، اگر در جایی به نام و نشان او پی بردید، آن را فاش نکنید.

سرّ غیب آن را سزد آموختن      کز تکلم لب تواند دوختن  
هر که را اسرار حق آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند

نهی از تسمیه حضرت اکنون هم به قوت خود باقی است. افرادی که اهل سرّند و راه پیدا کنند، هرگز به کسی نمی‌گویند، مگر آنکه مصلحتی باشد که به کسی بگویند و زمینه‌هایی باشد که به منطبق تکوین دلالت کند او اهلیت دارد که برایش گفته شود و الا همین الان هم باید مطلب را پنهان کرد.

به همین جهت اعتقاد من این است که بزرگان زیادی به خدمت امام عصر علیه السلام رسیده‌اند. این چند نفری که علامه مجلسی، علامه نوری، شیخ محمود عراقی، مرحوم آشیخ عباس قمی و مرحوم آشیخ علی اکبر نهاوندی در کتابهایشان نقل کرده‌اند و مجموعشان دویست نفر نمی‌شود، اینها همه ملاقات کنندگان با امام زمان نیستند؛ لااقل ده هزار نفر به خدمت امام زمان رسیده‌اند اما قارقار و داردار نکرده‌اند. شاید بعضی از آنها چون ساده نبوده‌اند، می‌دانستند که سرّ را باید حفظ کرد. پس چون نهی از تسمیه است، تشرف خود را به خدمت حضرت برای دیگران ذکر نکرده‌اند، مگر آنکه مصلحتی در کار باشد و از جانب خود حضرت اشاره لفظی یا عملی و یا تکوینی بشود و آنوقت نقل کنند.

همان قضیه مرحوم «میرزا مهدی اصفهانی» که قبلاً نقل کردم، تا ایشان زنده بود ابداً جایی نمی‌گفتم، بعد از مرگ ایشان نیز هر جا گفته‌ام به منظور

یک مطلب مهمی بوده است. چون در این زمان از در و دیوار شبها، وسوسه‌ها، اوهام و تخیلات کودکانه و مجنونانه در مغز جوان و پیر ما داخل می‌شود، پس حکمت اقتضا می‌کند که بعضی از این مطالب را بگویم آن هم از اشخاصی که از دنیا رفته‌اند و الا خود آنها هرگز نمی‌گویند.

آیا هرگز دیده اید شخصی برلیان گرانقیمتی را روی سر بگذارد و قارقار و دار دار راه بیندازد که آهای! من برلیان دارم؟! آن چیزی را که در طبق می‌کنند و در کوچه‌ها می‌گردند و قارقار و داردار راه می‌اندازند، لبو و چغندر و شلغم است. خیار را بارخر می‌کنند و در کوچه می‌گردند و می‌گویند: «آی خیار! گل به سر خیار!» برای برلیان و یاقوت و زمرد که داد و فریاد راه نمی‌اندازند، آنها را در جعبه‌ها پنهان می‌کنند.

#### طلب معارف از غیر راه اهل بیت به انکار آنها می‌انجامد

بعضی از آقایان تقاضا کردند که حدیث حضرت بقیة الله در تشرّف میرزای اصفهانی را معنا کنم. ایشان در وادی السلام نجف کنار قبر حضرت هود و صالح و با چشم مادی حضرت را دیده‌اند و این عبارت را که بر روی سینه حضرت نوشته شده بود، به خاطر سپردند: «طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا وَ قَدْ اَقَامَنِي اللهُ وَ اَنَا حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ» طلب کردن معارف مبدأی، معادی، نفسی و بلکه معارف طبیعی از غیر اهل بیت به انکار آنها می‌انجامد.

آقایان اهل علم! اهل بیت (علیهم السلام) همان گونه که الهیات دارند، طبیعیات نیز دارند. - نظام عالم تکوین طبق فرموده ائمه به روش خاصی از

«انوار» آغاز می شود و به مقام «اشباح و اظله» می رسد و بعد به اجسامی که شامل ملکوت هم می شود و سپس به اجسام ملکی می رسد. تمام اینها در روایات ما گفته شده است.

در روایات «هیولی» که در اصطلاح فلاسفه یونان جوهری بالقوه است، مورد انکار است. هیولی یعنی «جوهر بالاستعداد» مورد قبول روایات نیست و براهین عقلی که برای آن اقامه شده است مثل «برهان فصل و وصل» مورد خدشه است. اینها را باید در مدرسه و بحث طلبگی بگویم و جای آنها بر فراز منبر نیست.

ائمه (علیهم السلام) به جعل وجود و جعل ماهیت قائل نیستند. ایجاد و وجود را به «تملیک» می دانند «بِالْقُدْرَةِ الَّتِي مَلَكَهَا وَ هُوَ بِهَا أَمْلَكُ»<sup>(۱)</sup> ائمه (علیهم السلام) روح را جسم لطیف می دانند. «الرُّوحُ جِسْمٌ لَطِيفٌ قَدْ أَلْبَسَ قَالِبًا كَثِيفًا»<sup>(۲)</sup> این مطالب در «السماء و العالم» در «بحار الانوار» مرحوم مجلسی ذکر شده است. روایات، «مَلَكُ» را جسم می دانند «جَنَّت» را جسم می دانند اما جسم لطیفی به غیر از این اجسام است. ماده ای است که حضرت رضا علیه السلام به عمران صابی می فرمایند: «خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرُ وَ الْمُقَدَّرُ»<sup>(۳)</sup> این عبارت در طبیعیات اهل بیت (علیهم السلام) مبدأ اجسام و

۱- در میزان الحکمة ج ۹ ص ۱۷۶ حدیث ۱۸۶۶۵ از امیر المؤمنین چنین روایت شده است:

«انا لا نملك مع الله شيئا ولا نملك إلا ما ملكنا، فمتى ملكنا ما هو املك به منا كلفنا...»

۲- میزان الحکمة ج ۴ ص ۱۹۷ حدیث ۷۴۹۲ «قال الصادق علیه السلام : الرُّوحُ جِسْمٌ رَفِيقٌ قَدْ أَلْبَسَ

قَالِبًا كَثِيفًا»  
۳- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۳۱۶

تکّم و حجم را معین می کند.

به هر حال اهل بیت طبیعیات نیز دارند، معارف الهی نیز دارند. معارفی دربارهٔ مبدأ، قضا، قدر، بداء، مشیّت، جمال، جلال و سایر جهات و شؤونی که مربوط به ذات ذوالجلال است، دارند. معارف معادی دربارهٔ قبر، برزخ، قیامت و عوالم بعد و نشئات جنّت و نار را بیان کرده اند که تمام اینها معارف غیبی هستند. معارف نفسی ائمه (علیهم السلام) نیز یک وادی عجیب و شگفت انگیز است.

طلب کردن همهٔ این معارف از غیر آل محمد ﷺ برابر با انکار آنهاست. خدای متعال خاتم الانبیا و ائمه هدی (علیهم السلام) را فرستاده است تا ما کاسه لیس ارسطو، افلاطون، بوعلی سینا، فارابی و آنهایی که حکمت یونان به ما تحویل می دهند، نباشیم. ما را کاسه لیس وجود مسعود خاتم الانبیا و عقل کُلّ و سید الرسل، حضرت ابوالقاسم محمد ﷺ قرار داده اند. خدا ما را کاسه لیس باب مدینهٔ علم پیامبر، شیر خدا، ولی خدا، مرکز هستی ممکنات، کسی که بعد از پیامبر قوام تمام موجودات به دست اوست و قیوم تمام ممکنات اوست، یعنی وجود مقدس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ قرار داده است. من به یاری خودشان این مطالب را با منطق علم ثابت می کنم به گونه ای که آشکارتر از این چراغها باشد. ما را کاسه لیس اینها کرده اند.

### همه معارف در کلام پیامبر و ائمه است

پیامبر اکرم فرمودند: «لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّةً»<sup>(۱)</sup> من معارف را بطور روشن آوردم، تیرگی و تاریکی ندارد، نقی و پاک است، آب صاف و زلال است نه گل آلود. گاهی آنها دارای خاک و کثافات هستند اما پیامبر آب پاک روشن آورده است. خدایا! ما را از در خانه خاتم الانبیا و دوازده وصی او دور نگردان. خدایا! ما را محتاج به غیر این خانه مگردان. خدایا! سایه امام عصر را بر سر ما مستدام بدار.

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا» اگر معارف علمی، مبدای، معادی، انفسی، آفاقی، طبیعی و معارف الهی را از غیر راه ما بگیری، ما را انکار کرده‌اید. اگر قبول دارید که ما ملاً هستیم و قبول دارید که از جانب خدا هستیم، باید از در خانه ما علوم را طلب کنید. «شَرْقًا وَ غَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَاحِحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>(۲)</sup>

خیز تا زین خیمه تنگ جهان بیرون زنیم

خیمه بر بالای هفت اقلیم و نه گردون زنیم

چند روزی از صفا شاگردی «احمد» کنیم

پس به خوبی طعنه بر سقراط و افلاطون زنیم

به حق پیامبر اگر این مطلب را با شهود و بالعیان مشاهده نکرده بودم، به

شما نمی‌گفتم. این سخنان به تقلید و نقل از دیگران نیست. من معارف فلسفه

۱- بحار الانوار ج ۲ ص ۹۹ روایت ۵۴ باب ۱۴

۲- میزان الحکمة ج ۶ ص ۵۳۴ حدیث ۱۳۸۶۷ نقل از امام باقر علیه السلام

یونان را طی کرده‌ام؛ هفت سال تمام در فلسفه یونان مستغرق بوده‌ام و سپس خدای متعال چشم مرا به معارف پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) روشن کرد و آن وقت فهمیدم که بین آنها خیلی فاصله است. طلب کردن معارف از غیر خانه اهل بیت پیامبر با انکار آنها برابر است؛ یعنی هر چه می‌خواهید، از آنها بخواهید.

سپس چنین نقش بسته بود: «وَقَدْ أَقَامَنِي اللَّهُ وَأَنَا حُجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ» یعنی خداوند امروز مرا برپا داشته است. باب علم خدا منم، سبب متصل بین زمین و آسمان منم. «وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ» منم. هر که می‌خواهد به سوی خدا برود، صراط مستقیم، امام زمان است. هر که می‌خواهد به کعبه توحید رود باید از باب الله داخل شود و باب الله امام زمان فرزند حضرت عسکری حجة ابن الحسن المهدي عليه السلام است. خدا جان مرا قربان خاک زیر پای او کند و به حق محمد و آل محمد ظهورش را نزدیک فرماید.

امروز خانه دل، نور و ضیا ندارد

جایی که دوست نبود، آنجا صفا ندارد

دزدان به کشور دل، هر سو گرفته منزل

وان میر صدر محفل در خانه جا ندارد

ای شاه ماهرویان! ای قبله نکویان!

دریاب عاجزی را کو دست و پا ندارد



### مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام

امام حسین علیه السلام طفل شیرخوارش را میان میدان آورد.  
 دل سنگ آب می شد. کودک شیرخواره به هر حالی که باشد، مورد ترحم  
 است. پدر بچه را در بغل گرفته و میان میدان آورده است.  
 کودکش را بالای دست بلند کرد تا همه ببینند از فرط تشنگی مثل آتش  
 مشتعل شده است. سر و گردن کودک در حرکت و اضطراب است.  
 با زبان عجیبی فرمود: «یا قوم! إن لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع» اگر  
 به من رحم نمی کنید به این بچه شیرخواره رحم کنید.  
 «أما ترونه كيف يتلظى عطشاً؟!» مگر نمی بینید مثل آتش شعله می کشد؟!  
 بچه ام آسایش ندارد، یک جرعه آب دهید.  
 همین طور که آقا سخن می گفت، ناگهان دید علی مثل مرغ سرکنده روی  
 دست بابا دست و پا می زند «فَذَبْحَهُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ...»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس هشتم﴾

## کیفیت غیبت امام زمان (ارواحنا فداه)

### مظاهر اسماء خدا

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»<sup>(۱)</sup>

خداوند در قرآن مجید وجود مقدس امام عصر (ارواحنا فداه) را به عناوین مختلفی یاد کرده است و از ایشان به اسمهای متنوعی نام برده است که در هر اسمی عنایت و لطافتی است. جمعه و عصر<sup>(۲)</sup> و غیب<sup>(۳)</sup> از اسماء امام زمان علیه السلام است.

همچنین این بزرگوار مظهر اسماء خفی حق متعال هستند. خداوند متعال اسماء مختلفی دارد و هر اسمی به یک جهت از کمالات ربوبی ناظر است.

---

۱- سورة بقره آیات ۱-۳

۲- تفسیر برهان ج ۴ ص ۵۰۴ امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ...»

۳- تفسیر برهان ج ۱ ص ۵۳ امام صادق علیه السلام فرمود: «وَالْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ الْغَائِبُ...»

یک دسته از آنها «اسماء ظاهر الهی» هستند مانند «یا جلیل»، «یا ظاهر» و «یا نور» و دسته دیگر اسمهایی هستند که به جهت خفاء و اختفاء و غیب حق متعال اشاره دارند مانند «یا خفی» و «یا غیب».

خدا در عین ظهورش، پنهان است و در عین آشکاریش در احتجاب است. شبهای جمعه از خواندن «دعای احتجاب» غفلت نکنید. علامه مجلسی این دعا را در کتاب مستطاب زاد المعاد نقل کرده‌اند. یک دنیا عرفان در این دعای احتجاب هست. در پایان این دعا چیزهای عجیب و غریبی است که اگر بر فؤداتان روشن شود مرد لاهوتی خواهید شد! «یا مَنْ اِحْتَجَب بِشُعَاعِ نُورِهِ عَنِ نَوَاطِرِ خَلْقِهِ»<sup>(۱)</sup> خدا در عین اینکه آشکار و ظاهر است، از دیده حس و وهم و خیال و عقل پنهان است و در عین اینکه پنهان است از هر چیزی آشکارتر است. هر یک از اسماء ظاهر و خفی الهی دارای مظهرهایی است. مظاهر اسماء الهی هم در سلسله نبوت و هم در سلسله ولایات موجود است.

#### مظهر اسم «یا غیب» در سلسله نبوت

حضرت خضر و الیاس دو تن از پیامبران هستند. این دو در سلسله نبوت، مظهر «یا غیب» و «یا خفی» و «یا باطن» خدا هستند. این دو نفر دو پیامبر الهی در کالبد جسمانی هستند و گوشت و پوست و استخوان و خون و تمام اعضای بدن انسان را دارا هستند. قرآن بالصراحه درباره الیاس می‌گوید: «وَ اَنَّ الْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ»<sup>(۲)</sup> و درباره خضر می‌فرماید:

۱- بحارج ۹۴ ص ۴۰۳ روایت ۵ باب ۵۲ ۲- سوره صافات آیه ۱۲۳

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا»<sup>(۱)</sup>

حضرت خضر یک آدم است که الان هم روی زمین راه می‌رود. مکرراً به خدمت ائمه (علیهم السلام) رسیده است و روایات دربارهٔ این موضوع زیاد است. او در کالبد و کسوهٔ جسمانی است. روزی شتربانان مدینه با هم درگیر شدند و با سنگ جنگیدند، یک سنگ تصادفاً به سر حضرت خضر خورد و شکست و ایشان مجروح شد و بعداً ملتئم شد. ایشان مانند انسانهای دیگر همهٔ اعضاء بدن را داراست. دندانهای حضرت خضر تا قبل از زمان پیامبر اسلام ﷺ هر پانصد سال یک مرتبه عوض می‌شده است و دندانهای نو می‌رویده است ولی بعد از پیغمبر ما هر صد و هشتاد سال یک مرتبه دندانهایش می‌ریزد و دندان نو درمی‌آورد چون دندان در صحت مزاج انسان خیلی تأثیر دارد. شاید هیچ عضوی به اندازهٔ دندان در بهداشت انسان تأثیر نداشته باشد. لهذا به ما گفته‌اند که مواظب دندانهایتان باشید. با چوب اراک مسواک کنید،<sup>(۲)</sup> زیر چوب اراک دارای نمکی است که عاج دندان و لثه‌ها را قرص و محکم می‌کند و آبی که از آن به معده فرو می‌رود، اسید معده را زیاد می‌کند.

۱- سورهٔ کهف آیه ۶۵

۲- در بحار ج ۷۶ ص ۱۳۵ و میزان الحکمة ج ۴ ص ۵۹۹ در حالات پیامبر اکرم چنین آمده است

: «وَكَانَ يَسْتَاكُ بِالْأَرَاكِ، أَمْرَةٌ بِذَلِكَ جَبْرَيْلُ»

**خضر غلام می شود!**

به هر حال خضر یک آدم جسمانی خارجی است. روزی یک گدا به او گفت: لوجه الله به من کمک کن. حضرت خضر فرمود: مرا به «وجه الله» سوگند دادی و «وجه الله» عظیم است. چون من چیزی ندارم که به تو ببخشم مرا بگیر و به بازار ببر و بفروش تا ثروتمند شوی! فقیر گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. حضرت خضر فرمود: من تو را رها نخواهم کرد. تو لوجه الله از من چیزی خواهی، عظمت «وجه الله» نباید از بین برود. باید تو به خواسته ات برسی. بالاخره آن فقیر خضر را به عنوان غلامی فروخت و پولی گرفت و رفت. بعد از مدتی آن ارباب فهمید که این برده اش حضرت خضر پیغمبر است، خیلی متأثر و منفعل شد و حضرت را آزاد کرد.<sup>(۱)</sup>

**خضر و الیاس از نظر عرفا**

عرفا، جسمانی بودن خضر و الیاس را نفهمیده‌اند و این دو کلمه را در یک عالم هیروتی معنا کرده‌اند. آنها می‌گویند: «خضر» جنبه انبساط سالک و الیاس جنبه انقباض اوست! سالک گاهی در حرّ سلوک و گاهی در برد سلوک است! یک چرت و پرتی است که من هم بلد هستم. به جان خودم آنقدر از این بافندگیها بلد هستم که می‌توانم شما را گیج و مست کنم! ولی تمامش یاوه و مهمل و مزخرف است.

آنها می‌گویند: سالک گاهی در انقباض می‌افتد، مثلاً این آقای مرشد

۱- بحار الانوار ج ۱۳ ص ۳۲۱ و ۳۲۲ باب ۱۰ حدیث ۵۵ «قصة الخضر و المسکین الذی باعه

بأربعمئة درهم»

تریاکش را نکشیده و کوچک ابدالشان حضور ندارند! تازه صبح است و از خواب بیدار شده و خلقتش تنگ است، مثل «ترشی عنبه» است! این جنبه الیاس سالک است! اما وقتی مرشد تریاکش را کشید و چای را خورد و با مضراب هم دو سه تازد و کوچک ابدال هم تشریف آورد و سه چهارتا شعر مثنوی هم خواند، این سالک سر حال آمده است و انبساط پیدا کرده است، این جنبه خضر سالک است!

خلاصه این چرت و پرتها این است که خضر و الیاس دو حالت روحی برای سالک است نه دو انسان جسمانی که در عالم موجود باشند.

#### نظر شیعه در باره خضر و الیاس

از نظر شیعه، خضر و الیاس دو انسان جسمانی هستند و روی همین زمین راه می‌روند. روز شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خضر برای تسلیت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ورثه امیرالمؤمنین تشریف فرما شد.<sup>(۱)</sup> بعد از آن به حضور بقیه ائمه (علیهم السلام) نیز شرفیاب می‌شده است. در دوران اسلام هم خضر و هم الیاس مسلمان و پیرو آیین مقدس اسلام هستند. اکنون نیز حضرت خضر به حضور باهرالنور امام عصر (ارواحنا فداه) شرفیاب می‌شود و اگر مشکلاتی داشته باشد به وسیله حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) آنها را حل می‌کند. او تا به اکنون در آیین اسلام و پیرو مذهب شیعه است و به روش شیعیان رفتار می‌کند. به هر حال در اینجا سخن بسیار است.

۱- قصص انبیا مرحوم عمادزاده چاپ دوم ج ۱ ص ۲۹۹

### ضرورت پیروی از فقها و محدثین

در اینجا نصیحت و سفارشی به خدمتتان عرض کنم، البته بنده قابل نیستم و خاک پای طلبه‌ها هم محسوب نمی‌شوم ولی از اغلب شما اطلاعاتم بیشتر است. شما فقط به فرمایشات فقها و محدثین گوش کنید. فقهایی که درس فقه و اصول می‌خوانند و محدثینی مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و شهیدین و علامه حلی و علامه مجلسی. هر چه اینها گفتند، گوش بدهید و به شر و ورهای دیگران اعتنا نکنید.

من خودم مدرّس حکمت و فلسفه بوده‌ام. خیال نکنید اطلاعات ندارم! فلسفه مشاء و اشراق مثل موم در دست من است، تدریس کرده‌ام و کتاب نوشته‌ام. خودم هم علماً و هم عملاً در سیر و سلوک عرفانی بوده‌ام. فتوحات محی الدین و کتابهای دیگرش زیر نظرم رد شده است. خودم در سیر عرفانی عملی بوده‌ام. بیخود و یاوه و روی بخار معده سخن نمی‌گویم. گوش به حرفهای حکما و فلاسفه و عرفا و متصوفه ندهید. تابع فقها و محدثین باشید. کسانی که چشمه‌های وجودشان به اقیانوس ولایت امام زمانتان متصل باشد، اینها هستند. البته ما هر عمامه به سری را شیخ مرتضی انصاری و مقدس اردبیلی نمی‌دانیم، اما امثال این بزرگان از این دو دسته بیرون آمده‌اند. علامه بحر العلوم و سید بن طاووس از میان این دو دسته بوده‌اند. فرقه‌های دیگر (غیر از فقها و محدثین) پیوندشان با «ولی وقت» معلوم و مسلم نیست. بنابراین به حرفشان هم اعتنا و اعتمادی نیست.

### معنای غایب بودن خضر و الیاس

خضر و الیاس دو موجود خارجی هستند و در میان مردم آمد و شد می‌کنند. اما مردم یا آنها را نمی‌بینند و یا می‌بینند و نمی‌شناسند.<sup>(۱)</sup> معنی خفا و اختفای آنها همین است. آنها در داخل پوسته گردو و در گوشه‌ای قالب نشده‌اند! آن دو در میان مردم رفت و آمد می‌کنند فقط یا دیده نمی‌شوند و یا اگر دیده شوند شناخته نمی‌شوند. این معنای مظهریت آنها برای اسماء خفی الهی است. آنها مظهر اسم «یا باطن» و «یا خفی» و «یا غیب» حق متعال در سلسله نبوات انبیا هستند.

### حضرت مهدی مظهر یا غیب در سلسله ولایت اولیا

وجود مسعود اعلی حضرت امکان مکنات و کیهان شوکت حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) مظهر «یا غیب» خدای متعال در سلسله ولایت اولیا هستند و به همین جهت در قرآن به نام «غیب» نامیده شده‌اند. روایات وارده در ذیل آیه مبارکه‌ای که در ابتدای سخن قرائت کردم به ما چنین می‌گوید. روایات، باطن قرآن است. فرمایشات ائمه (علیهم السلام) تأویل قرآن،

---

۱- با دقت در جریان ملاقات حضرت موسی و خضر این مطلب روشن می‌گردد زیرا اگر دیگران خضر را در حال کشتن آن طفل می‌دیدند چرا جز موسی هیچ کس به او اعتراض نمی‌کند و کمر به آزار و اذیت او نمی‌بندد؟! چرا وقتی کشتی را سوراخ می‌کند دیگران او را ملامت و آزار نمی‌کنند؟ معلوم می‌شود که این گونه اعمال دور از دیدگان حسنی مردم انجام می‌گرفته است و بعد از آن مردم نتیجه عمل او را می‌دیده‌اند. یعنی ناگهان با سوراخ شدن کشتی مواجه می‌شده‌اند بدون اینکه صدای سوراخ کردن را بشنوند یا شخصی خرابکار را ببینند.



طخوم قرآن و مبین اسرار و رموز و اشارات قرآن است. باطن قرآن در فرمایشات پیامبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) بیان شده است. ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند که منظور از «غیب» در این آیه شریفه وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است.<sup>(۱)</sup> ایشان مظهر غیب و بطون و خفاء حق متعال هستند تا آن زمانی که خداوند متعال ایشان را آشکار بفرماید. در این مجلس می‌خواهم سخنانی در این باب عرض کنم تا جوانهای ما آگاه شوند. ای کاش در این شهر مکتبی برای تدریس عقاید مذهب اثنا عشری تأسیس می‌شد تا عقاید شیعه را بصورت کلاسیک و طبق مبانی صحیح فقه و حدیث به جوانها می‌آموختند و سپس از آنها امتحان و آزمایش به عمل می‌آوردند تا اعتقاد و عقاید مذهبی آنها بر مبنای علم و منطق تصحیح می‌شد. امشب می‌خواهم معنای صحیح غیبت امام زمان علیه السلام را عرض کنم.

### مراد از غیبت امام زمان چیست؟

مراد از غیبت امام زمان علیه السلام این نیست که حضرت به عالم هورقلیا پرتاب شده است، «شیخ احمد احسائی» این مهمل را بافته و گفته است: «إِنَّ سَيِّدَنَا الْمَهْدِيَّ لَمَّا خَافَ مِنْ أَعْدَائِهِ فَرَّ إِلَى عَالَمِ الْهُورَقْلِيَا وَ سَيَعُودُ فِي جَسَدٍ مَنْ يَشَاءُ.» عالم هورقلیا ساخته و بافته خود اوست. حضرت در چاه سامرا هم نیست. من با این مزخرفاتی که آخوندهای سنی نوشته‌اند از جنبه علمی مخالفم. آنها از جنبه سیاست و (استراتژیکی) برادران ما هستند، خون و

جان و مال و عرض و ناموسشان محفوظ است. آنها برادران ما هستند و ما پشتیبان آنها هستیم، اما از نظر عقیده با آنها فرق داریم و عقیده آنها را مهمل می‌دانیم. باید وحدت استراتژیکی از وحدت در عقیده تفکیک شود. اینکه آخوندهای سنی نوشته‌اند که شیعیان معتقد هستند که امام زمانشان در چاه است یک دروغ و تهمت و افترای محض است.

کدام آخوند شیعه و لویک آخوند دهاتی در کدام کتاب پوسیده‌ای چنین مطلبی را نوشته است؟! سنی‌ها نوشته‌اند: شیعیان روزهای جمعه اسبی را زین می‌کنند و کنار چاه می‌آورند و می‌گویند: «آهای صاحب! بیا سوار شو» سنی‌ها در کتابهایشان این مطلب را افترا بسته‌اند. هرگز امام زمان در چاه نیست.

امام زمان علیه السلام در زیر قطب منجمد شمالی و جنوبی نیز مأوی نگرفته است! او در جاهای خوش آب و هواست. چطور شد که شما اگر پولدار شوی از محله پایین شهر به محلات بالا شهر و خوش آب و هوا می‌روی؟ می‌گویی: اینجا بهتر است، درخت و آب و هوای لطیف دارد. تو این نکته را در نظر داری اما امام زمان نمی‌فهمد؟! امام زمان علیه السلام در جاهای خوب و خوش آب و هوا زندگی می‌کند. افرادی که به خدمت او مشرف شده‌اند اغلب مکان او را بسیار با صفا و خوش آب و هوا توصیف کرده‌اند.

### طرز زندگی امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری

حضرت بقیه الله در زمان غیبت کبری نیز بهترین زندگی را دارند. علامه مجلسی در بحار الانوار جلد سیزدهم این روایت را نقل کرده است: امام

صادق علیه السلام می فرمایند: حضرت بقیه الله دو غیبت دارد: یک غیبت کوتاه است و دیگری طولانی است. «غیبت صغری» همان چند سالی بود که حضرت چهار نائب خاص داشتند اما در غیبت کبری نائب خاص ندارند. در دوران غیبت کبری مردم موظف به مراجعه به نواب عام حضرت هستند.

فقها و مراجع تقلید نواب عام حضرت هستند. حکما و عرفا و متکلمین و ادبا و مورخین و مفسرین نایب حضرت مهدی نیستند. «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِئًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»<sup>(۱)</sup> قدر فقها را بدانید. قدر طلبه‌هایی که به منظور اینکه فقیه مستنبط شوند درس می‌خوانند را بدانید. ائمه اطهار (علیهم السلام) شما را به فقها سپرده‌اند، شما را به شیخ طوسی، علامه حلی و شهیدین سپرده‌اند. هرگز شما را به حکما و فلاسفه نسپرده‌اند. شما را به ملاصدرا، میرداماد، میرفندرسک، ابن رشد اندلسی و ابن سینا نسپرده‌اند. فقها، نواب عام حضرت بقیه الله هستند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: حضرت بقیه الله دو غیبت دارد، در غیبت طولانی او هیچ کس حتی خواص شیعیان او، مکان او را نمی‌دانند «إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»<sup>(۲)</sup> مگر آن نوکری که کارهای منزل حضرت و لوازم

۱- بحارج ۲ ص ۸۸ باب ۱۴ روایت ۱۲ ابن روایت دنباله‌ای دارد که باید در آن دقت بیشتر شود. در دنباله می‌فرماید: «وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ، فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَائِبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا»

۲- بحارج ۵۲ ص ۱۵۲ باب ۲۳ روایت ۵ «... لا يطلع على موضعه احدٌ من ولده و لا غيره الا

زندگیش را مهیا می‌کند، نوکری که سرکاردار منزل اوست. حضرت بقیة الله در زمان غیبت کبری نیز نوکر دارند. مؤید آن نیز کلام سید بن طاوس است که به فرزندش می‌نویسد: یک عوام ساده‌ای مدتی است که به امام زمان التماس می‌کند و از حضرت درخواست می‌کند که او را به نوکری قبول کنند، اخیراً حضرت توسط فلانی - نام او را می‌برد - به او پیغام داده‌اند که قبول کردیم اما صبر کن.

حضرت بقیة الله در زمان غیبت کبری نوکر و کلفت و زندگی دارند. او که درویش تبرزین به دوش نیست. مانند پدرش امام حسن عسکری و بقیة اجدادش (علیهم السلام) دارای زندگی است و روی همین کره است. منزل و مأوی و زن و اولاد دارد. همین سید بن طاوس از وصلتی بین امام زمان علیه السلام و یکی از فامیلهای شیعه به پسرش سید محمد خبر داده است.

### معنای غیبت امام زمان

معنای غیبت امام زمان علیه السلام مانند معنای غیبت خضر و الیاس است، مانند معنای غیبت حضرت صالح در زمانی که غایب بود و مانند غیبت حضرت یوسف در زمانی که غایب بود است. یعنی یا اکثر مردم او را نمی‌بینند و یا می‌بینند و نمی‌شناسند. هیچ معنای دیگری ندارد. حضرت بقیة الله با این نوع غیبت مظهر اسماء «غیب» و «خفی» و «باطن» حق متعال هستند.

---

المولی الذی یلی امره» در کتاب یوم الخلاص ص ۲۰۲ و در کتاب اصول کافی ج ۲ ص ۱۴۱ چنین آمده است: «قال ابو عبد الله: للقائم علیه السلام غیبتان: احدهما قصيرة و الاخرى طويلة. الغیبة الاولى لا یعلم بمكانه فيها الا خاصة شیعته و الاخرى لا یعلم بمكانه فيها الا خاصة موالیه»

غیبت او به این معنا هیچ منافاتی با دیده شدن ندارد. گاهی او را دیده‌اند. بعضی از اساتید خودم در همین شهر (اصفهان) او را با چشم حسی در بیداری - نه در خواب و اغما و خلسه درویشی - دیده‌اند. در بسیاری از مکانها رفت و آمد دارد. ممکن است الان در همین جلسه باشد. به خودش سوگند من گاهی در بعضی از مجالس در سخنان و افکارم بیشتر احتیاط می‌کنم زیرا شاید در مجلس تشریف داشته باشند. این یک واقعیت است. دکان‌داری و مریدپروری نمی‌کنم، واقعاً ممکن است حضرت در بعضی از مجالس تشریف فرما شوند.

حضرت بقیه الله که آلانگ و دولانگ و پیش برو، پس برو، کورباش و دورباش و اسکورت نظامی ندارند! سلام و صلوات فرست که ندارند، یک من قیطان در اینطرف و آنطرف سینه اش که نیست! او هم مثل یکی از شما می‌آید و در مجلس می‌نشیند. ممکن است شخص کنار او، او را ببیند و شناسد و یا اینکه اصلاً او را نبیند. امکان دارد که او با اینکه در کسوه جسمانی و لباس حسیه است باز هم دیده نشود.

### کیفیت غیبت از نظر عقل و منطق

امکان دارد که چیزی جسمانی و حسی باشد اما دیده نشود و مزاحمتی نیز ایجاد نکند. این مطلب بحثهای علمی و فلسفی دارد که چون فقط علمای مجلس آنها را می‌فهمند و عوام بی بهره می‌مانند از گفتنش صرف نظر می‌کنم. ببینید شیخ اشراق و افلاطون و دیگران چه چیزهایی نوشته‌اند. گاهی ممکن است که انسان حسی بواسطه کمالی که پیدا می‌کند ثقل خودش را از خودش

بگیرد. وقتی ثقل خود را از خود برداشت، خفت پیدا می‌کند و دیگر هیچ مزاحمتی ندارد، مانند نور می‌شود، ابعاد ثلاثه - طول و عرض و ارتفاع - و وزن او برداشته می‌شود، بنابراین می‌تواند از لای در و از درز در نیز داخل شود. وقتی کسی بتواند جاذبه زمین را از خود بردارد دیگر وزنی نخواهد داشت.

شما خیال کرده اید که حضرت بقیة اللہ علیه السلام چه جور آدمی است و چقدر قدرت دارد؟ او می‌تواند جاذبه زمین و خورشید و جاذبه کواکب را بگیرد، همه عالم را می‌چرخاند آنچنان که من انگشترم را می‌چرخانم. او چنین قدرتی دارد. جاذبه را می‌گیرد و ثقل را برطرف می‌کند و خفت پیدا می‌کند. تأیید این مطلب دلائل عقلی کشفی و برهانی است که در کلمات شیخ اشراق و سایر حکما روی موازین فلسفه و منطق بیان شده است. اینها مطالبی است که باید بصورت درس برای طلبه‌ها تدریس کنم و نمی‌توان بالای منبر توضیح داد.

او می‌آید و می‌نشیند و هیچ مزاحمتی هم با دیگران ندارد. او می‌آید و بین دو نفر که متصل به هم نشسته‌اند می‌نشیند و برای هیچ یک از آنان مزاحمتی ندارد. مگر نور این چراغها با نشستن شما مزاحمت دارد؟! نور این چراغها نه بین شما و نه داخل شماست. فضا پر از نور است اما هیچ تزاخمی با وجود شما ندارد. وقتی شخصی ثقل را برداشت و خفت پیدا کرد همینطور می‌شود، پهلوی تو می‌نشیند و با تو مزاحمتی ندارد و دیده نمی‌شود.

### علوم طبیعی غیر دانشگاهی

جوانها! خیال نکنید که علوم عالم محدود و محصور در چارچوب دانشگاههای امروز دنیا است. خیال نکنید که هر چه در دانشگاههاست علم است و ماورای آن چیزی نیست. علمی که الان در دانشگاههای فیزیک و شیمی و هندسه و علوم طبیعی و ریاضی است، نسبت به علوم مخفی عالم طبیعت مانند نسبت صفر به عدد نُه است.

به قرآن عظیم من چیزهایی دیده‌ام که پروفیسورهای دنیا خیالش را نکرده‌اند. مطالبی که به هیچ وجه با علوم آنها مطابقت ندارد اما نزد بنده مثل آب خوردن قابل قبول است چون با چشمهای خود آنها را دیده‌ام. قواعد و ضوابط فقط همان چیزهایی نیست که در دانشگاهها گفته می‌شود. هزاران راز و رمز دیگر در همین عالم طبیعت پنهان است.

### طلسمات در سخن ابن سینا

برای نمونه فقط یک مثال بزنم و از این نوع مطالب یک همیان دارم! ابو علی سینا چطور آدمی است؟ به او لقب «رئیس العقلا» داده‌اند؛ اولین دانشمند فلسفه بشری شرق است، در فلسفه از ملاصدرا برتر است، در حکمت و فلسفه مثنیاء نخستین فرد پس از ارسطو است، نویسنده یک دوره حکمت نظری و یک دوره حکمت عملی است، نویسنده کتاب شفا و تحصیل و اشارات در فلسفه و کتاب قانون در طب است. تا قرن گذشته کتاب قانون او مرجع پزشکان و اطبای جهان بود و به چند زبان - روسی، آلمانی و فرانسوی - ترجمه شده است، بدبختانه به زبان فارسی ترجمه نشده است

زیرا ما فارسها خیلی تنبل هستیم. ایشان کتابی به نام «کنوز المعزمین» نوشته است. معزم از تعزیم و عزیمت گرفته شده است که عبارت از قسمها و سوگندهای خاصی است. این کتاب را یکی از استادان دانشگاه ایران طبع کرده است. کتاب از آن ابوعلی سیناست نه از ملاحسن نخودبریز! و طبع کننده آن هم یکی از اساتید دانشگاه است نه فلان کتابفروش که برای استفاده خودش کتاب طبع می‌کند. در آن کتاب داستانی نقل شده است که ذکرخواهم کرد.

ابتدا این مطلب را تذکر دهم که یک دسته از علوم هست که استاد‌های دانشگاه کمبریج و مدرسه سوربون پاریس و دانشگاههای آلمان به خواب ندیده‌اند. «علم طلسمات» علمی است که بوی آن به مشام آنها نرسیده است. طلسمات عبارت است از تطبیق قوای آسمانی با قوای زمینی یا با اجساد زمینی به نسب مخصوصه‌ای که آن را کشف کرده‌اند. آن نسب مخصوصه بین کواکب و آن قوایی که از آن نسب بدست آمده و نسبت آنها با ارضیات و سفلیات و قوای زمینی، هیچ یک در علوم دانشگاهی نیست. علمای علم طلسمات بر اثر تطبیق آن قوا با این قوا یا با این اجسام کارهای عجیب و غریبی انجام می‌دهند.

### خشک کردن برادر بوسیله طلسم

پدر من عمویی داشته که او از اصحاب طلسمات و نیرنجات بوده و در این ابواب اطلاعاتی داشته است. من او را ندیده بودم و این داستان را پدرم برایم نقل کرد. روزی همین عموی پدرم که طلسم می‌دانسته است به برادر



ثروتمندش می‌گوید: مقداری پول بده تا به کربلا بروم. برادر ثروتمند می‌گوید: پول نمی‌دهم. عموی طلسم دان با لهجه بیرجند و قاین می‌گوید: «بخوام گشتت! پول بده» بالاخره برادر ثروتمند به او پول نمی‌دهد.

پدرم می‌گفت: «بعد از سه شب همین عموی طلسم دان نزد پدرم آمد و گفت: برادر! اخوی فلان را بشکشتمش! یعنی او را کشتم. پدرم گفت: چطور کشتی؟ گفت: چون به من پول نداد خشکش کردم! پدرم رفته بود و دیده بود برادر ثروتمندش بعد از نماز عشا به سجده شکر رفته است و سینه اش را به زمین زده و مرده است! سپس پدرم به دنبال آن برادر طلسم دان رفته بود و گفته بود: فلان فلان شده! چرا برادرمان را کشتی؟! گفته بود: فلان ستاره با فلان ستاره فلان نسبت را داشت، من هم فلان کار را انجام دادم و برادرم خشک شد! الان من به طرف کربلا می‌روم و چون برادرم را کشته‌ام، خودم نیز در راه کربلا از یک بلندی خواهم افتاد و خواهم مُرد!» به هر حال این عموی پدرم در نیرنجات و طلسمات وارد بوده است و به همین طریق برادر خود را خشک کرده بود.

### گوسفند رُبا

ابو علی سینا نیز در کتاب اشارات، از نظر علمی طلسمات را بررسی می‌کند. طلسم تطبیق قوای آسمانی با قوای زمینی یا با اجساد زمینی است. به هر حال این یک علم مفصلی است که الان وارد نمی‌شویم. اما داستانی که ابو علی سینا در کنوز المعزمین نقل کرده است به این شرح است:

یکی از دوستانم رفیق سیاحی داشت که برای سیر و سیاحت و دیدن آثار

باستانی و عتیقه به جاهای مختلف سفر می‌کرد. یک روز به دیدن اهرام مصر رفته بود. آنجا در اطراف اهرام، ساختمانی را دید و در اطراف آن ساختمان گردش و تفحص می‌کرد. در گوشه‌ای از آن گچ‌بریهای زیبایی دید که خیلی برایش جالب توجه بود. نزدیکتر رفت و دید که نقش بره‌ای را روی گچ، به صورت گچبری ترسیم کرده‌اند یا اینکه بر روی سنگ تراشیده‌اند. مومی تهیه کرد و آن را نرم کرد و روی آن نقش قرار داد به گونه‌ای که نقش آن بره بصورت برجسته بر موم منعکس شد.

بالاخره آن موم نقش دار را همراه خود برداشت و به طرف بیابان رهسپار شد. در آن بیابان گله‌های گوسفند در حال چریدن بودند. همینطور که او در حال رفتن بود، ناگهان دید گله گوسفندی به طرف او آمدند و دورش حلقه زدند و بع بع می‌کردند، چند قدم جلوتر رفت یک گله گوسفند دیگر هم به طرف او آمدند، کم کم گله‌ها و گردانها و لشکرهای گوسفند دور او جمع شدند و بع بع می‌کردند.

چوپانها وقتی این منظره را دیدند، به طرف او آمدند و گفتند: پدرنامرد چکار کردی؟! چه حقه‌ای سوار کردی؟! چه سحر و جادویی کردی و داری گوسفندان ما را به طرف خود می‌کشی؟! مرد سیاح گفت: واللّه، باللّه من هیچ کاری نکرده‌ام. چوپانها گفتند: نه، یک کاری کرده‌ای. نزدیک بود بزنی بزنی راه بیفتی. چوپانها چوب‌دستی‌ها و چماقها را کشیدند. مرد سیاح خلتش تنگ و عصبانی شد و مومی را که در دست داشت به هم فشرد. همین که نقش این موم از بین رفت ناگهان همه گوسفندها فرار کردند و به جای خود

بازگشتند.

تازه مرد سیاح فهمید که این جمع شدن گوسفندها به خاطر نقش برّه بر روی موم بوده است. گفت: عجب چیزی بدست آوردم! دو مرتبه بروم این نقش را بر موم بزنم و بعد بیایم این همه گوسفند را مالک شوم! دوباره به طرف همان ساختمان بازگشت و نقش برّه را بر موم زد. آن موم را همراه خود برداشت و دوباره به طرف گوسفندها آمد اما با کمال تعجب دید هیچ گوسفندی به سوی او نمی آید!

راز این مطلب چیست؟ او آن ساعتی که برای اولین بار نقش بره را بر موم می زد، نسبتهایی بین کواکب و قوای آسمانی و نفوس و اجساد زمینی بوده است و به همین جهت آن نقش آنچنان خاصیتی را داشته است اما در ساعت دیگر که آن نسبتها نبوده است این نقش موم چنین خاصیتی ندارد. بنابراین ارباب طلسمات ساعات را رعایت می کنند. فلان ساعت «تثلیث» است، فلان ساعت «تربیع» است، فلان ساعت «مقابله» است، فلان ساعت مقارنه بین سعدین، بین نحسین یا بین نحس و سعد است.

بنابراین در این علم حرفهایی هست که اصلا به گوش محصلین نخورده است و این علم بسیار مفصل است. این یک داستان را از کتاب مطبوعی گفتم تا گمان نکنید که روی هوا صحبت می کنم. خود من چیزهایی بالاتر از این دیده ام اما نقل نمی کنم چون برای شما سند نخواهد شد. به عنوان یک سند کتبی این داستان را از کتاب ابوعلی سینا گفتم.

### مقدار علم دانشمندان نسبت به رموز طبیعت

علم، محدود در چارچوب علوم دانشگاهی نیست. با ذکر مثالی باید مطلب تصویر شود: الحمد لله اصفهان باغ زیاد دارد، حدوداً چهار پنج فرسخ باغ است. هر باغی حدوداً هزار درخت دارد. هر درخت حداقل سه چهار هزار برگ دارد. از این برگ تا آن برگ روی یک شاخه کوچک چقدر فاصله است؟ فاصله این دو برگ نسبت به تمام این باغها یک رقم خیلی کم و غیر قابل ذکر است. دو برگ نزدیک به هم بر روی یک شاخه کوچک که فرع یک شاخه بزرگ است که آن شاخه بزرگ بیست تا از این شاخه‌های کوچک دارد، آن شاخه بزرگ هم از تنه‌ای روئیده است که آن تنه بیست شاخه بزرگ دیگر دارد و همه اینها یک درخت است از باغی که هزار درخت اینطوری دارد و تازه این باغ یکی از مثلاً صد هزار باغ است. حال اگر مورچه‌ای از این برگ به آن برگ دیگر برود چکار کرده است؟ فتح قلعه خیر کرده است؟! دانشمندانی که از زمین به کره ماه رفته‌اند عیناً مانند رفتن مورچه‌ای از یک برگ به برگ دیگر است! در عین اینکه علم اوج گرفته و پا بر قمری که معشوق شعرا بوده است گذاشته‌اند هنوز کاری نکرده‌اند. شعرا معشوقهایشان را به ماه تشبیه می‌کردند. سعدی می‌گوید:

چشم بدت دور ای بدیع شمایل! ماه من و شمع جمع و میر قبایل  
سعدی جان! این فرنگی‌ها رفتند پا بر فرق ماه تو گذاشتند و آن را لگدمال کردند. اما با اینکه پا بر فرق ماه گذاشته‌اند هنوز کاری نکرده‌اند. این پیشرفت آنها نسبت به اسرار عالم و سیرهای جسمانی آن مانند نسبت صفر

به رقم است. مبدا علم را در محدوده کتب درسی دانشگاهی محدود و محصور بدانید.

### غیبت جرجیس بوسیله چرخاندن انگشتر

رموز و اسرار نافهمیده این عالم بسیار است. افلاطون نیز داستانی در باب طلسمات در کتاب «السیاسة» نوشته است. حکمت فلاسفه به دو نوع نظری و عملی تقسیم می شود. حکمت نظری عبارت از حکمت الهی و طبیعی و ریاضی است و حکمت عملی عبارت از تهذیب الاخلاق، تدبیر المنزل و سیاسة المَدُن است. افلاطون الهی این کتاب السیاسة را درباره سیاسة المدن نوشته است. افلاطون در این کتاب داستانی در باره انگشتری که جرجیس به دست آورده بود بیان می کند.

او می گوید: وقتی جرجیس انگشتر را می چرخانید و نگین آن را به کف دستش می آورد پنهان می شد و کسی او را نمی دید و هنگامی که انگشتر را برمی گرداند و نگین را به پشت دستش می آورد نمایان می شد و مردم می توانستند او را ببینند! حال آیا اسرار این غیبت و ظهور چیست؟ آیا علم امروز ارواح بی بی اش! قادر به حل این مطلب است؟! می چایند که بخواهند با علم روز این قضایا را تحلیل کنند. پس بدانید که ورای آبادان نیز قریه هست! <sup>(۱)</sup> «وَمَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» <sup>(۲)</sup> هیچ مانعی ندارد که انسان محسوس بیاید و در جمعیت بنشیند و با افرادی که کنارش نشسته اند هیچ

۱- اشاره به ضرب المثل عربی «لَیْسَ الْقَرْیَ وَرَاءَ عُبَادَانَ» است.

۲- سورة اسراء آیه ۸۵

مزاحمتی نداشته باشد و آنها او را نبینند. ممکن است در آن جمعیت فقط یک نفر او را ببیند و بقیه او را نبینند.

### یک نفر در آن جمع حضرت مهدی علیه السلام را دید

یکی از آیات عظام - در حدود شصت سال قبل - که اصلاً یزدی بوده و در عتبات عالیات عراق نشو و نما یافته بود، مدتی در خراسان ما پیشوا و مرجع تقلید بوده است. ایشان بسیار ملاً بوده است. من خود او را درک نکرده‌ام اما شاگردان او هر کدام اقیانوسی از علم بودند. وی در بعضی از قسمتهای مراقبات عملی نیز کار کرده است. من اطمینان دارم که مقداری از اسم اعظم را دارا بوده است.

این بزرگوار در ایامی که در خراسان بسر می‌برده است قدری خُلق تنگ می‌شود. پیرمرد است، ملاً هم هست، زیاد مطالعه می‌کند و نسبتاً زاهد و کناره‌گیر و از ریاست مآبی رویگردان است؛ خود این عوامل باعث ضیق خناق و اختناق فکری می‌شود و انسان را خُلق تنگ می‌کند. هنگامی که هوا گرم می‌شده، خُلق تنگی او بیشتر می‌شده است. پدرم و اساتیدم نمونه‌هایی از اخلاق تند او را برایم نقل کرده بودند اما من بازگو نمی‌کنم. این شخص مرد عجیبی بوده است.

مرحوم آشیخ حسنعلی اصفهانی (قدس الله سره) که افتخار شما اصفهانیها بود و اقیانوسی بود، برایم این قضیه را نقل کرد: یک روز صبح عید به دیدن همان آقا رفتم. گفتند: در اندرونی هستند (البته تمام اندرونی و بیرونی منزلش به صد و پنجاه متر نمی‌رسیده است). گفتم: به ایشان بگویید:

«حسنعلی آمده است.» بالاخره اجازه دادند و وارد اتاق ایشان شدم. دیدم شالی به دور سرش پیچیده و تحت الحنک انداخته و روی سجاده نشسته است. حدود دو ساعت از صبح عید گذشته بود. دیدم رو به قبله نشسته است و مرتباً دارد اشک می‌ریزد و به زانویش می‌زند!

مرحوم آشیخ حسنعلی فرمود: من متوحش شدم، گمان کردم که فاجعه‌ای اتفاق افتاده است که سید را اینطور منقلب کرده است. گفتم: آقا! چه شده است؟ خدا بد ندهد! فرمود: هیچ چیز حسنعلی! گفتم: پس چرا گریه می‌کنید؟ سید فرمود: از صبح در این فکر افتاده‌ام که اگر جدم خاتم النبیین روز قیامت از من پرسد: سید چرا یهودی‌ها را یهودی کردی؟ چرا نصرانی‌ها را نصرانی کردی؟ به جدم چه جوابی بدهم؟ گفتم: آقا! یهودی‌ها چه ربطی به شما دارند؟ فرمود: تو نمی‌فهمی. یهودی‌ها امروز مسلمانی را در آینه من می‌بینند. من بد و ناقص و چنین و چنان هستم، یهودی اسلام را ناقص می‌بیند و به همین جهت به اسلام رو نمی‌آورد. مانع مسلمان شدن او نادرستی من است. گریه می‌کنم که در قیامت جواب جدم را چه بگویم. خلاصه؛ این بزرگوار چنین روحیه‌ای داشت.

خلاصه؛ در تابستان تنگ خلقی و بیماری عصبی ایشان شدت پیدا کرده بود و پزشکان گفته بودند که باید او را به یک منطقه خوش آب و هوای بیلاقی ببرید و چند نفر از اصحابش همراه او باشند تا در آنجا تفریح کند و الاً ممکن است سیمهای بالا متصل شود و خرابکاری راه بیفتد! طبق تجویز پزشکان او را به ده بالای یزد برده بودند و حدود ده روز همراه با سه چهار

نفر از شاگردان خاصش در آن منطقه خوش آب و هوا بوده است. روزی در حالی که همه در جلسه دوستانه‌ای نشسته بودند و به مقتضای «تَسْقُطُ الْآدَابِ بَيْنَ الْأَحْبَابِ» بعضی سر برهنه یا بدون عبا بودند، بعضی پایشان را دراز کرده بودند، یکمرتبه دیدند سید از جا بلند شد، عمامه به سر گذاشت و عبا به دوش انداخت و رفت دم در اتاق و مؤدبانه نشست! رفقا گفتند: ای داد بیداد! دیدی از آنچه می‌ترسیدیم به سرمان آمد! ما ترسیدیم که دیوانه شود و بخارات به مغزش بزند و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» او گردد بشود و حالا همانطور شد! ای داد بیداد!

حدود ده دقیقه رفقا در انقلاب و تأثر بودند اما یکمرتبه دیدند سید از جا بلند شد و عمامه و عبایش را زمین گذاشت و شروع به ناسزاگفتن کرد. خاک بر سرتان! خدا مرگتان بدهد! ای بی ادبها! چرا آقا را احترام و تعظیم نکردید؟!

ناقل این قصه در آن مجلس حضور داشته است و خودش این جریان را برایم نقل کرد. او می‌گفت: وقتی سید شروع به ناسزاگفتن کرد، ما فکر کردیم این هم پرده دیگری از جنون است و حالش بدتر شده است. اما کم کم دیدیم جدی حرف می‌زند و حالات او جنون آمیز نیست. می‌گوید: چرا آقا را ندیدید و احترام نکردید؟! یک نفر سؤال کرد: کدام آقا؟ سید فرمود: امام زمان. آقا تشریف آوردند و شما ایشان را ندیدید. خاک بر سرتان! بعد نگاهی به بیرون انداخت و گفت: آهان! آقا دارند می‌روند، نگاه کنید.

همه ما از جا بلند شدیم و نگاه کردیم، دیدیم حضرت بقیه الله (ارواحنا



فداه) دارند روی دامنه‌های کوه راه می‌روند. آنقدر آرام قدم برمی‌دارند که گویا در راه رفتن تفتن می‌کنند، ولی در عین حال در هر قدم مسافتی طولانی را طی می‌کنند. گویا در هر قدم دو کیلومتر زیر پایشان درنور دیده می‌شود. (۱) حدود دو دقیقه همه بدنه‌های کوه را رد کرد و از انظار غایب شد. آن هنگام ما بر بی سعادتی خود تأسف خوردیم و بر سر زدیم.

### حضرت بقیة الله به او خرما دادند

پس از آن سید داستان تشرف خود را اینچنین نقل کرد: «حضرت تشریف آوردند و بزرگواری فرمودند و دو خرما به من دادند. سپس دستش را باز کرد و دو خرما را نشان داد و گفت: «فرمودند: یکی را خودت بخور و دیگری را به خراسان برای آشیش محمد علی بافقی بفرست.» اسم این شخص را تاکنون بالای منبر نگفته بودم. من مرحوم شیخ محمد علی بافقی را دیده بودم که سلمان زمانش بود. او آن خرمای اهدایی حضرت بقیة الله علیه السلام را خورده بود و بعد از آن خداوند پسری به او عطا کرده بود که او هم سلمان زمان بود. لثالی منظومه و معالم و تقریرات شیخ انصاری را نزد من خواند ولی افسوس که جوانمرگ شد و این مرگ زودهنگام برای او خوب بود. او نباید در این اوضاع و احوال می‌ماند و پلید می‌شد.

---

۱- داستانهای بسیاری از «طی الارض» ائمه اطهار نقل شده است. در بعضی از تشرفات به خدمت بقیة الله علیه السلام چنین طی الارضی برای حضرت دیده شده است. در منتهی الامال ج ۲ ص ۷۹۴ باب ۱۴ فصل ۴ معجزه هشتم چنین آمده است: «او در نهایت آهستگی و اطمینان می‌رفت و من هر چند می‌دویدم به او نمی‌رسیدم.»

خلاصه؛ سید گفته بود: حضرت دو خرما به من دادند تا یکی را خودم بخورم و دیگری را برای آشیخ محمد علی بافقی بفرستم. خودش در همانجا یکی از خرماها را خورد و خرمای دیگر را به یکی از شاگردانش که از رفقای من بود داده بود تا به خراسان برای آشیخ محمد علی بیاورد. آن آورنده خرما این قصه را برای من نقل کرد و گفت: من خرما را برای مرحوم بافقی آوردم. چه خرمای عجیبی بود! بوی مشک می داد.

پس در این داستان حضرت بقیه الله در میان جمعی وارد شده‌اند و نشسته‌اند و با یک نفر از آنها صحبت کرده و به او خرما داده‌اند اما دیگران از دیدار جمال او و شنیدن گفتارش بی بهره مانده‌اند. من بیانات علمی زیادی در باره امکان و وقوع این چنین غیبت و حضوری می توانم ارائه دهم که الان صرف نظر می کنم.

### حضرت بقیه الله به شیعه‌ها مهربان هستند

اجمالاً به شما می گویم که صاحب و امام دارید. امامتان روی همین زمین است و به شما توجه دارد. من برای اغوا و گمراه کردن شما نیامده ام. گمراه کردن شما چه نتیجه دنیوی و چه نتیجه اخروی برای من دارد؟ پس بدانید که این سوزهای من یک پایه و اساس دیگری دارد. اگر در روز قیامت فهمیدید که این سخنانم خلاف واقع بوده است، در محضر پیامبر گریبان مرا بگیرید و بگویید: چرا ما را گمراه کردی؟!

شما امام دارید. امام شما اگر نسبت به شما مهربان‌تر از امیرالمؤمنین نسبت به شیعیان زمانش نباشد، مهربانیش کمتر نیست. اگر نظر لطف او به

شیعیان و رعیتش بیش از یازده امام دیگر نباشد، قطعاً کمتر نیست. من یقین دارم که امام زمان به شما شیعه‌ها نظر دارد. مگر شیعیان بقیه ائمه همه سلمان بودند؟ مگر همه معصوم بودند؟ مگر همه آنها عادل بودند؟ آنها هم مثل شما بودند. عادل و فاسق بین آنها بوده است. تالی تلوعصمت هم بین آنها بوده است. بعضی از آنها فضولیهایی می‌کردند که نمی‌خواهم روایات آن مسائل را ذکر کنم چون گفتنش برای شما خطرناک است. بروید حالات شیعیان عصر ائمه را بخوانید. آنها مثل شما و شما هم مثل آنها هستید؛ بلکه از یک جهت به حکم روایات شما بر آنها ترجیح دارید.<sup>(۱)</sup>

شما بر اصحاب ائمه از جهتی برتری دارید زیرا آنها در زمان حضور ائمه (علیهم السلام) بودند و گاهی با نگاهی به صورت آنها دلشاد می‌شدند اما شما در زمان غیبت امامتان هستید. شما بچه‌هایی هستید که پدرتان به مسافرت رفته است، اما آنها سایه پدرشان بر سرشان بود؛ از این جهت شما را بر آنها مقدم داشته‌اند. امامتان به شما نظر توجه دارد و انتظار دارد که شما نیز به او توجه داشته باشید.<sup>(۲)</sup>

۱- میزان الحکمة ج ۱ ص ۲۸۱ حدیث ۱۱۸۲ «عن النبی صلی الله علیه و آله : سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمْ ، الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ...»

۲- در ترجمه کتاب شریف مکیال المکارم ج ۲ در مورد وظایف شیعیان در زمان غیبت خصوصاً یاد کردن او و وجوه آن مفصلاً در ابواب جداگانه همراه روایت بحث شده است.

### دعای حضرت بقیة الله برای شیعیان

سید بن طاوس (رضوان الله تعالی علیه) می گوید: «سحرگاهی به سرداب مقدس رفتم دیدم امام زمان علیه السلام مشغول دعا هستند. با خودم گفتم: آقا چه دعایی می خوانند و از خدا چه می خواهند؟ دیدم چنین می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اِتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَ وِلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِرٍ بِهَا عَنْ حُومِسِنَا وَ ادْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَحْزِهِمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ» (۱)

خدایا! شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده ای. آنها گناهان زیادی به اتکاء محبت و ولایت ما انجام داده اند. پشت گرمی آنها به ماست و چشم شفاعت به ما دارند.

اینجا نکته ای را عرض کنم. اگر راننده ای مرتکب خلاف شود و تصادف کند، باید او را در محاکم قضائیه محاکمه و جریمه کنند. دو راننده خلافکار که یکی راننده رئیس الوزراء و دیگری راننده فلان عطار است، با اینکه تقصیرشان مثل هم است اما راننده عطار بدنش می لرزد می گوید: ای وای! زندگی از بین رفت، حبس و زجر می کنند. اما راننده رئیس الوزراء پشتش

۱- ملاقات با امام زمان ج ۱ ص ۱۹۹ به نقل از ملحقات کتاب «انیس العابدین» تألیف علامه

مجلسی و «النجم الثاقب» تألیف محدث نوری.

گرم است، با خود می‌گوید: اربابم مشکل را حل می‌کند. فرق ما شیعه‌ها با سنی‌ها در همین است. نمی‌گویم: نافرمانی کنید. سؤ استفاده نشود! ارباب ما از نافرمانی بدش می‌آید و منزجر است و دلش به درد می‌آید اما در عین حال اگر یک شیعه‌ای غلطی کرد و بیست و پنجی خورد! با خود می‌گوید: ما ارباب داریم. امام حسین و حضرت زهرا و امام زمان شفاعت می‌کنند. دلشان به ارباب گرم است. حضرت بقیه الله همین را در دعا نقل می‌کنند: «خدایا! گناهانی را که به پشت گرمی محبت ما انجام داده‌اند را ببخشای.»

سید بن طاووس می‌گوید: «من تکان خوردم! قربان این مهر و محبت و آقایی بروم. در خلوت به سرداب مقدس و محل عبادتش آمده و برای شیعیان وساطت می‌کند.» عبارت بعدی تکان دهنده است: «خدایا! گناهان حق الناسی که بین خود آنهاست را اصلاح کن و از خمسی که حق ماست به آنها بده تا راضی شوند!» خدایا! به روح مطهر خاتم النبیین و به آیات قرآن مبین، امام زمان را از ما خوشحال بفرما. خدایا! فرج امام زمان را نزدیک

---

۱- هرگز نباید مؤمنی راه بین خوف و رجاء را از دست بدهد. اگرچه ایمان به شفاعت اهل بیت شرط شفاعت آنها در حق مؤمن است اما تکرار گناه گاهی باعث از دست دادن محبت و ولای اهل بیت می‌شود. همانگونه که قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْيُ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» (سوره روم آیه ۱۰) و ائمه اطهار(علیهم السلام) اگر چه روایات بسیاری در باره شفاعت دوستان و شیعیانشان دارند اما روایاتی نیز دلالت بر آن دارد که باید به شفاعت آنها مغرور نگردیم و به گناه آلوده نشویم. در میزان الحکمة ج ۲ ص ۲۳۹ از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: «... وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِيًا لِلَّهِ لَمْ تَنْفَعُهُ وَلَا يَنْتَهِ، وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا! وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا!»

بفرما. به زودی آن بزرگوار را از محبس غیبت نجات ببخش.

### بازگشت اسب بی صاحب امام حسین علیه السلام

شما را به کربلا کنار قبر امام حسین علیه السلام ببرم و در آنجا خدا را بخوانم زیرا به اجابت نزدیکتر است. کلمه‌ای از روضه خوانی امام زمان علیه السلام برایتان بخوانم. امام زمان شب و روز برای سید الشهداء گریه می‌کند تا زمانی که ظاهر شود و از بنی امیه و اولاد آنها خونخواهی کند. روضه خوانها! افتخار کنید، زیرا امام زمان روضه خوان سیدالشهداست.

می‌فرماید:

یا جداه! «وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قاصِدًا مُحْمَجِمًا بَاكِيًا»<sup>(۱)</sup>  
اسب بی صاحب با سرعت به طرف خیمه‌ها فرار کرد و شیهه زنان و گریان بود، رو به خیمه‌ها می‌رفت. خبر مرگ امام حسین را می‌برد.  
زنها صدای اسب را شنیدند، مدتی بود صدای حسین به گوش زنها نرسیده بود، قبل از آن امام حسین هر چند دقیقه‌ای با صدای بلند فریاد می‌زد: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»

این صدا به خیمه‌ها می‌رسید، زنها می‌فهمیدند هنوز آقا دارند.  
مدتی گذشته است و صدای امام حسین به زنها نرسیده است، همه مضطرب و پریشانند، یک وقت صدای ذوالجناح را شنیدند.  
همه به هوای لقای حسین بیرون آمدند، دیدند یال ذوالجناح غرق خون... زینش واژگون... شصت و چهار زن و بچه فریاد زدند:

۱- رمز المصیبه ج ۳ ص ۲۳ زیارت ناحیه مقدسه

وامحمداه!... «فَلَمَّا رَأَى مِنَ النِّسَاءِ جَوَادَكَ مَخْرِيًّا  
وَنَظَرَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا بَرَزَنَ مِنَ الْخُدُورِ،  
نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ وَ التُّجُوهُ  
سَافِرَاتٍ...»<sup>(١)</sup> بحق مولانا الحسين المظلوم و عترته المظلومين يا الله!...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس نهم﴾

## محبت مهدی عین ایمان است

**ایمان واقعی یعنی محبت پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)**

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم \* بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>(۱)</sup>  
حضرت بقیة الله بزرگترین فرزند پیامبرند و در این زمان فرزندی صحیح النسب تر و اعظم و اقدم و اشرف از ایشان در روی زمین نداریم. فرزندی که مسلم و قطعی است و با هزار و یک دلیل و منطوق می توان گفت که اولاد پیغمبر است، وجود مقدس امام زمان است. ایشان با ده پشت به پیامبر می رسند و فاصله بین او و پیامبر از بقیة سادات و فرزندان پیامبر کمتر است و به همین جهت ایشان اقدم و اشرف اولاد پیغمبر هستند.

حدیثی به سند معتبر از وجود مقدس خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در کتاب



«اختصاص» شیخ مفید و «بحار الانوار» علامه مجلسی (قدس الله سرهما) نقل شده است که پیامبر اکرم به این مضامین فرموده‌اند:

«ایمان به من نیاورده است کسی که مرا از خودش و فرزندان مرا از فرزندان خودش بیشتر نخواهد.»<sup>(۱)</sup> در اینجا با اجازه عموم مستمعین دقایقی برای اهل علم و طلاب سخن می‌گویم.

در حکمت متعالیه این مطلب مسلم است که ظهور علت در معلول و ظهور مؤثر در اثر، اقدم از ظهور خود معلول و اثر است. علت اولی به معلول است از وجود خود معلول. زیرا وجود معلول اثر، تنزل و رتبه نازله‌ای از وجود علت و مؤثر است. معلول رتبه نازله علت است و قوام معلول به همان علت است. علت، قیوم این معلول و اثر است؛ پس وجود علت نسبت به معلول، از وجود معلول نسبت به خودش اقدم است.

این مطلب را در حکمت متعالیه و فلسفه‌عالیه به وسیله منطق و برهان مسلم و مسجل کرده‌اند. بنابراین، علت اولی به وجود معلول است از خود معلول نسبت به وجود خودش. علت اولی و اقدم بر معلول است از خود معلول نسبت به خودش.

### ولایت تکوینی و تشریحی در حدیث غدیر

انبیا و اولیا وجودشان اشرف از وجود ممکنات است و به حکم قاعده

۱- میزان الحکمة ج ۲ ص ۲۳۶ حدیث ۳۱۹۹ به نقل از بحارج ۲۷ ص ۱۳ «قال رسول الله ﷺ:

لا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِنْتَنِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِنْتَنِي وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِي وَ يَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ»

«ممکن اشرف» وجود آنها در طریق علت وجود ماست،<sup>(۱)</sup> پس وجود آنها نسبت به وجود ما اقدم است از وجود خود ما نسبت به خودمان. وجود حضرت خاتم الانبیا اقدم بر وجود ماست از وجود ما نسبت به خودمان. بنابراین وجود پیامبر اولی به ماست از خود ما نسبت به خود ما و این معنای «ولایت تکوینی» است. اکنون وقت بیشتری را صرف توضیح مطلب نمی‌کنم.

این معنای اولویت در وجود خاتم الانبیا و دوازده امام (علیهم السلام) نسبت به ما و نسبت به انبیا و اولیاء گذشته و نسبت به زمین و آسمان و نسبت به عرش و کرسی ثابت است.<sup>(۲)</sup> وجود مقدس خاتم الانبیا و امیر المؤمنین و یازده امام دیگر، ولایت تکوینی بر ما و همه ما سوی الله دارند و اولی به ما از خود ما نسبت به خود ما هستند.

در روز عید غدیر پیامبر اکرم همین مطلب را به عربها فرمودند: «أَلَسْتُ

۱- فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى ص ۹ به نقل از جنة العاصمة علامه میرجهانی ص ۱۴۸ و به نقل از كشف اللثالی چنین نقل کرده است: «عن الله تبارک و تعالی: یا محمد! لولاک لما خلقت الافلاک...»

۲- فاطمه زهرا بهجة قلب المصطفى ص ۴۰ به نقل از تأویل الایات ج ۱ ص ۹۸ می‌فرماید: «فی حدیث الاسراء: یا محمد! اِنِّیْ خَلَقْتُکَ وَ خَلَقْتُ عَلِیًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الْاِئِمَّةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ مِنْ تُورِی وَ عَرَضْتُ لِاِبْنِکُمْ عَلِیْ اَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ فَمَنْ قَبْلِهَا کَانَ عِنْدِی مِنْ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ مَنْ جَعَدَهَا کَانَ عِنْدِی مِنَ الضَّالِّیْنَ...»

أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ»<sup>(۱)</sup>

یار نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم  
«أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» آن «أُولَىٰ بِأَنْفُسِي» پیغمبر از جنبه  
ولایت تکوینی است، چون وجود او بر روح و جسم و ظاهر و باطن و ملک و  
ملکوت ما و جمیع ما سوی الله «ولایت» دارد.

بنابراین هر کس به پیامبر و به مقام ولایتش ایمان آورده باشد باید پیامبر  
را از خودش بیشتر دوست بدارد چون وجود مسعود پیامبر اولی و نزدیکتر  
به وجود این شخص از وجود این شخص نسبت به خود اوست. این فرمایش  
پیغمبر منطبق دارد. ما باید پیامبر را از خودمان بیشتر دوست بداریم چون  
بقای ما و قوام ما به اوست. چون او قیوم و قیوم ما به قیومیت خداست، چون  
او ولی ما به ولایت خداست. چون او اولی به ما از خود ما نسبت به خود ما  
به اولویت خداست. ولایت او طولی است و هرگز در عرض ولایت خدا  
نیست. پس ما باید خودمان را برای پیامبر بخواهیم و جانمان را فدای او کنیم  
و او را از خودمان بیشتر دوست بداریم.

#### **امیر المؤمنین علیه السلام مؤمن کامل بلکه تجسم ایمان است**

چه کسی ایمان واقعی به پیامبر آورده است؟ کسی که سه سال در شعب  
ایطالب جانش را نثار جان پیامبر می‌کرد و پیغمبر را اولی از خودش به  
خودش می‌دانست و خود را برای پیغمبر می‌خواست نه پیغمبر را برای  
خود. کسی ایمان واقعی به پیغمبر آورده است که در «لَیْلَةُ الْمَبِیْتِ» در بستر

پیغمبر خوابید و برای سلامتی پیغمبر تمام شمشیرهای دشمنان را بر جان خود خرید و خود را قربان صدقه پیغمبر کرد و دور سر پیغمبر گرداند.

اگر شما در میان اصحاب یک نفر را پیدا کردید که این مرتبه از ایمان به پیغمبر داشته باشد و پیغمبر را از خودش بیشتر دوست داشته باشد، بنده به او ایمان می آورم. به کتب و تواریخ فریقین مراجعه کنید ببینید در کتب شیعه و کتابهای برادران سنی چه کسی در جنگ احد مثل پروانه دور پیغمبر می گشت و تیر و شمشیر و سنگ و نیزه دشمن را به جان خود می خرید تا پیغمبر سالم بماند. او ایمان حقیقی و بالاترین درجه ایمان را دارد. او پیغمبر را اولی به نفس خویش می داند. او خودش را برای پیغمبر می خواهد نه پیغمبر را برای خودش و برای اینکه دخترش را بگیرد و بعد از او در محراب و بر منبرش بنشیند. خودش را برای پیغمبر می خواهد. این شخص مؤمن حقیقی و متولی ولایت پیغمبر است.

پیامبر فرموده است: «اینچنین ایمان خود را محک بزنید: کسی ایمان کامل به من دارد که مرا از خودش بیشتر دوست بدارد.» لازمه این مطلب این است که باید اولاد پیغمبر را از اولاد خودش بیشتر دوست بدارد چون حب شیء مستلزم حب به آثار شیء است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیامبر را از خودش بیشتر دوست داشت، هم اولاد پیامبر را از اولاد خود بیشتر می خواست. امام حسن و امام حسین را اولاد پیغمبر می دانست و از بچه های خودش مانند محمد بن حنفیه و ابوالفضل العباس و زید بن علی و دیگران بیشتر دوست می داشت.

در جنگ صفین چند بار به «محمد بن حنفیه» دستور داد: «بزن به ستون راست قشون! بزن به ستون چپ قشون! بزن به جگر قشون!» محمد بن حنفیه چندین بار به میدان رفت و یکپارچه غرق خون شد و برگشت. وقتی برای سومین مرتبه برمیگشت شروع به گریه کرد. به او گفتند: «چرا گریه می کنی؟ مرد جنگی نباید از زخم شمشیر و نیزه گریان شود.» محمد گفت: «گریه من برای زخمهایم نیست. سه دفعه مرا در دهن اژدهای مرگ فرستاده ای در حالی که برادرانم امام حسن و امام حسین علیهما السلام اینجا هستند و به میدان فرستاده نشدند.»

امیر المؤمنین محمد بن حنفیه را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود: «پسرم! تو فرزند منی، آنها فرزندان پیغمبرند. من فرزندانم را قربان فرزندان پیغمبر می کنم.» بچه های خود را با بچه های پیامبر برابر نمی دانست، بلکه فرزندان پیغمبر را اشرف از اولاد خود می دانست و فرزندان خود را برای بچه های پیغمبر می خواست.

پیامبر فرمود: «ایمان کامل به من نیاورده است کسی که مرا از خود و فرزندانم را از بچه های خودش بیشتر دوست نداشته باشد.» مراد از فرزندان پیامبر تنها فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیستند بلکه منظور حضرت همه اولاد پیامبرند. در اینجا نمی توانم در مبحث فضایل سادات وارد شوم.

### در این زمان دوست داشتن مهدی عین ایمان است

امروز فرزند مسلم پیامبر که از همه فرزندان او اعظم و اقدم و اشرف است وجود مقدس امام زمان علیه السلام هستند. هیچ شبهه‌ای در نسب و حسب و نسل او نیست. هیچ کس به اندازه او به پیامبر نزدیک نیست. هیچ یک از سادات و اولاد پیامبر داناتر، اعلم، اتقی، اعظم و اصدق از او نیست. پس به حکم آن حدیث معتمد مستند و به حکم عقل و منطق که برای اهل علم اشاره کردم باید امام زمان را از بچه‌های خودمان بیشتر دوست بداریم.

باید اگر ایمان به پیامبر داریم، بچه‌های خودمان را برای امام زمان بخواهیم نه امام زمان را برای خودمان. باید لااقل امام زمان علیه السلام را به اندازه بچه‌های خود دوست بداریم. همان طوری که شب و روز فکر ما در سلامتی، راحتی، رفاه، آسایش و در عز و عزت و لذت فرزندانمان مستغرق است، لااقل باید به همین اندازه در فکر امام زمان باشیم. همان گونه که اگر یک ساعت فرزندان ما از جلوی چشممان دور بشوند، در حال اضطراب و انقلاب می‌افتیم باید حداقل همین حال را در فقدان و گم شدن امام زمان داشته باشیم. در اینجا خودم به ساحت شما بی ادبی نمی‌کنم، سخنی را از زبان سید بن طاووس به شما عرض می‌کنم:

### تشریح به حضور حضرت مهدی علیه السلام زنده‌ترین دلیل وجود اوست

سید بن طاووس - رضی الدین علی بن طاووس - (قدس الله سره) از علمای بزرگ شیعه است. این بزرگوار بسیار به خدمت حضرت امام زمان رسیده است. دلیل و منطق زنده‌ای برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام بالاتر از

شرفیابی به خدمتش در تمام این سیزده قرن گذشته نداریم. الان بنده بالای منبر هستم و شما مرا می بینید. کدام منطق و دلیل بر وجود بنده و تکلم بنده بالاتر از شهود و احساس و دیدن شماست. آنقدر امام زمان را دیده اند و الان نیز به کوری چشم منکرین می بینند و تا زمان ظهورش خواهند دید که از عدد و شمارش خارج است. سید بن طاووس آنقدر به خدمت امام زمان (ارواحنا فداه) می رسید که به تَن صدا و آهنگ و لهجه گفتار امام زمان آشنا بود.

#### اکثر مردم در ادعای عشق امام زمان دروغو هستند

سید بن طاووس حرفهایی به پسرش سید محمد در کتابهایش بخصوص در کتاب «کشف المحجّة» نوشته است. من اکنون یکی از سخنان او را از کتاب کشف المحجّة<sup>(۱)</sup> نقل می کنم. سید می فرماید: «پسرم سید محمد! این مردم دروغ می گویند که ادعای دوست داشتن امام زمان می کنند. دروغگو و کذاب هستند. از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفرشان دروغ می گوید! (من خودم بی ادبی نمی کنم، فقط کلام سید را توضیح می دهم) این مردم از هر صد هزار نفر، نود و نه هزار و نهصد و نود و نه نفرشان دروغگو و کذاب هستند! اینها امام زمان را دوست ندارند.

سپس سید بن طاووس دلیل ادعایش را بیان می کند. بی دلیل حرف نمی زند. من اکنون دلیل او را ذکر می کنم اما قبل از آن، دو مطلب را به خاطر

۱- کشف المحجّة ترجمه دکتر اسد الله مبشری بخش ۱۵۰ درباره امام عصر صفحات ۲۲۶ تا

داشته باشید: اولاً شما دور بنده یک قلم قرمز بکشید و مرا از آدمیزادها حساب نکنید. فقط به گفتارم توجه کنید آنچنان که بعد از این، نوار من برایتان همین حرفها را میزند و شما از نوار من توقع عمل ندارید بلکه فقط به گفتارش گوش می دهید و هرگز به نوار نمی گوید: ای نوار! تو خودت چکاره ای؟! چرا خودت عمل نمی کنی؟! من هم یک نوار هستم که این حرفها از دهنم خارج می شود. مرا بیش از این ندانید بلکه فقط به گفتارم توجه کنید. ثانیاً من فقط کلام سید را شرح و توضیح می دهم و هرگز خودم نسبت به شما بی ادبی نمی کنم. این کلام و دلیل آن از زبان مرحوم سید است.

سید می فرماید: مردم امام زمان علیه السلام را به قدر یک خروس دوست ندارند! البته خروس را من می گویم اما او عبارت دیگری گفته است. مردم به اندازه یک خروس لاری چاق و به قدر یک بوقلمون امام زمان را دوست ندارند! دلیل سید بن طاووس خیلی متین و محکم است و من آن را در قالب یک مثال توضیح می دهم.

### عشق به بوقلمون

دلیل سید این است که همین مردم برای یک بوقلمونی که گم شده است چه می کنند؟ شما یک خروس چاق یا یک بوقلمون خریده ای و به خانه برده ای. شب عید ولادت نزدیک است و می خواهی به همه مستحبات عمل کنی. چهار روز قبل یک بوقلمون خریده ای و به خانه برده ای تا در این سه روز به او برنج بخوراند تا چاق شود. مرغ و بوقلمون و خروس و مانند آن را



برنج خوب چاق می‌کند. می‌خواهی چاق شود تا یک شبانه روز به عید مانده آن را «اذبحوا» کنی و در آبلیمو بخوابانی و در یخچال بگذاری و قدری به آن پیاز بزنی تا گوشتش خوب تُرد شود! تا بعد در شب یا روز ولادت با آن خوراک درست کنی و با پلو بخوری و به بقیهٔ مستحبات عمل کنی! در ضمن ما رموز آشپزی را هم یادتان می‌دهیم! ما علماییم و شما عاملین! ما اهل علمیم و شما اهل عمل! خواستم عمل شما با علم توأم شود!

به هر حال این بوقلمون را به خانه برده و به خانمت سپرده‌ای. شب بعد وقتی از بازار به خانه برمی‌گردی خانمت می‌گوید:

آقای آقا مصطفی!

- بله؟

- بوقلمون گم شده!

- مزخرف نگو! حرف مهمل زن!

- نه به سر شما، جان آقا مصطفی گم شده!

- زیانت را بجو، العیاذ باللّٰه، چهل پنجاه تومان پول دادم و با هزار آرمان!

شوخی نکن!

- نه واللّٰه! شوخی نیست، جدی است، گم شده!

- لا اله الاّ الله!

با خلق تنگ از جا حرکت می‌کنی، این اتاق را بگرد، آن اتاق را بگرد، حتی مستراح و کاهدان را می‌گردی! حالا همهٔ این جاها را زنت گشته است. هر جا سوراخ سمبه‌ای است با چراغ برق و چراغ قوه و غیرذک نگاه

می‌کنی. می‌پری روی پشت بام، این بام و آن بام، شاید این ورپریده از پشت بام رفته است. می‌آیی در کوچه به پاسبان می‌رسی، می‌گویی: «جناب آژدان! شما اینجا یک بوقلمونی را ندیدید؟» می‌گوید: نه آقا! من تازه پست را تحویل گرفته‌ام. به مغازه بقال جزء سر محل می‌روی «حاج آقا! شما یک بوقلمون ندیدید؟» او می‌گوید: «نه ندیدم.»

هر مشهدی کربلایی را حاج آقا می‌کنی! هر پایینی را بالا می‌بری برای پیدا کردن یک بوقلمون. می‌روی در خانه همسایه‌ها، در خانه این همسایه و آن همسایه را می‌زنی و آنها را از خواب بیدار می‌کنی. می‌گویند: کیه؟ می‌گویی: آقا! یک بوقلمون اینجا نیامده؟ می‌گویند: نه، برو آقا خدا پدرت را بیامرزد! ما را از خواب انداختی، بوقلمون چیه؟

یک بیست و چهار ساعت به در و دیوار می‌زنی به این سوی و آن سوی می‌روی تا او را پیدا کنی اما پیدا نمی‌کنی. وقتی که از پیدا کردنش مأیوس شدی، دلت عَلو می‌گیرد. سینه ات آتش می‌گیرد. «آی بوقلمون جانم کجایی؟! پنجاه تومان برای تو دادم! آی بوقلمون جانم! داغت به دلم نهاده شد! آی بوقلمون جانم! یادت بخیر!» هر وقت به یاد این بوقلمون می‌افتی دلت علو می‌گیرد. (با زبان شوخی گفتم تا شما تردماغ باشید.)

### اگر عشق پیدا شود، راه وصول شناخته می‌شود

شما را به وجدان پاکتان، ای جوانان نورانی روشنفکر! شما را به محاسن خضاب کرده تان ای پیرمردهای متدین بازاری! شما را به قرآنی که می‌خوانید، ای علما و محصلین! شما را به آیین و دین و تمام مقدساتی که

معتقدید ، در دوره عمرتان چند روز دنبال این گمشده دویده‌اید و به این سو و آن سو رفته‌اید و از این و آن سراغش را گرفته‌اید؟! آنچنان که از گم شدن یک بوقلمون داغ پیدا می‌کنید، چند روز از گم شدن این بزرگوار دلتان داغ پیدا کرده است؟ اگر یک شبانه روز آن حال انقلاب و اضطراب و دلسوختگی و کباب شدن سینه در گم شدن او برایتان پیدا شده ، بنده نوکر شما هستم.

اگر یک بیست و چهار ساعت مثل آن اضطراب و انقلابی که برای پیدا کردن بوقلمون به شما دست می‌دهد، به این در و آن در می‌زنی ، از این و آن می‌پرسی و جوش پیدا کرده‌ای ، اگر یک شبانه روز در دوران عمرت این چنین برای پیدا کردن امام زمان جوش پیدا کرده‌ای و این انقلاب در تو پیدا شده و هیچ چیزی و لو به قدر روزنه سوزنی نفهمیده‌ای و راه تاریک باریکی به یک ناحیه‌ای پیدا نکرده‌ای ، همین الان برخیز و بر من لعنت کن!

با این قرصی که در مقابل این همه جمعیت صحبت می‌کنم بیخود نیست! به این محکمی که حرف می‌زنم، پشت حرفم به کوه هیمالیا بند است. کدام یک از شما دو شبانه روز دلتان برای گم شدن امام زمانتان آتش گرفته است به همان اندازه‌ای که دلتان برای گم شدن یک برّه ، بوقلمون یا یک خروس لاری آتش می‌گیرد که علو گرفته باشی و بسوزی؟ کدام یک از شما دو شبانه روز به این در و آن در زدید و از این عالم و از آن متقی پرسیدید و به اینجا و آنجایی که امید دیدنش هست رفتید و هیچ چیز نفهمیدید؟

### نشانی امام زمان کجاست؟

لابد می‌گویید: «آشیخ! ما نمی‌دانیم امام زمان کجاست!» درست است. آن بوقلمون را هم نمی‌دانی کجاست، اما جاهایی را که احتمال بودنش را می‌دهی، می‌روی و می‌گردی و با یک نیرو و انرژی عجیب و غریبی در و پیکر را به هم می‌زنی!

همه شما می‌دانید که امام زمان در کاباره‌ها نیست. حضرت بقیه الله به رقاص خانه‌ها و فاحشه خانه‌ها و تفریح گاههایی که محل فسق و فجور است نمی‌رود. امام زمان به کربلا می‌رود. امام زمان در سامرا به زیارت قبر والدینش می‌رود. شما که مسلمان هستی هر شب جمعه به زیارت قبر پدر و مادرت می‌روی، آیا امام زمان این مستحب را ترک می‌کند؟! ابداً.

شما که فی الجمله علاقه به امام حسین علیه السلام داری، اگر پول داشته باشی و وسایل فراهم باشد، میل داری در روز عرفه، اربعین، عاشورا و اوقات زیارتی به زیارت امام حسین بروی، آیا امام زمان دلش نمی‌خواهد؟! امام زمان که گذرنامه لازم ندارد، روادید و ویزا و اتومبیل نمی‌خواهد. برای او رفتن به همه جا سهل است. تو میل داری به زیارت سیدالشهدا علیه السلام بروی و این مستحب مؤکد را انجام دهی، امام زمان میل ندارد؟!!

یکی از جاهایی که احتمال دارد امام زمان دیده شود، حرم امام حسین است. یکی از جاها زمین عرفات در روز عرفه است. یکی از جاها سر قبر پیغمبر و حرم امام رضا علیه السلام و حرم عمه‌اش حضرت معصومه (سلام الله علیها) است. امام زمان به این مکانها می‌رود. این مطلب را هر عامی می‌داند.

امام زمان که به مراکز فحشا و سوء نمی رود. امام زمان به مراکز تقوا و عبادت و روحانیت می رود.

آیا هیچ گاه شما به این فکر افتادید که شب جمعه‌ای از اصفهان به قم بروید و در این فکر باشید که شاید امشب امام زمان به قم آمده باشد، به آنجا بروم تا شاید آن گم شده را در حرم ببینم؟ (دقت عرض مرا در نظر بگیرید.) آیا یک بار شد که به این نیت به قم بروید؟ آیا به نیت پیدا کردن این گم شده به کربلا و نجف رفته‌اید تا او را در حرم امام حسین و امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا کنید؟

خداوند به حق امام زمان مبلغین و وعاظ و نوحه خوانهای شما را طول عمر دهد. آنها به شما می گویند که امام زمان علیه السلام به مکه و کربلا و نجف رفته است. این مطالب به گوشتان خورده است. آیا یک مرتبه برای پیدا کردن این گمشده و به این منظور و هدف به این مکانها رفته‌اید؟!

#### یافتن امام زمان سوز دل می خواهد

اگر به این نیت به این مکانها رفته‌ای و هیچ ردپایی ندیده‌ای و حتی یک سرسوزن تغییر حالت و نورانی در شما پیدا نشده است و راه آشنایی با او را ولو به قدر یک سوراخ سوزن پیدا نکرده‌ای ، همین حالا بلند شو و بگو: «آشیخ! خفه شو! من چندین روز و چندین سال سوختم، دنبالش رفتم، به این طرف و آن طرف سرکشیدم ، اما هیچ چیز نفهمیدم.»

این حلوای طنطنانی است تا نخوری ندانی، تا به راه نیفتی نمی فهمی. به لفظ و خیال و دروغ و وهم که نمی شود. برو در راه تا ببینی چه خبر است. اگر

در راه رفته‌اید و هیچ چیز نفهمیده‌اید ، من زنده باشم یا مرده بر من لعنت و نفرین کنید. آقا جان! نرفته‌ای ، سوز نیست.

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم سوز، با این سوز ، ساز  
ما درون را بنگریم و حال را ما برون را ننگریم و قال را  
موسیا! آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند

### در گم کردن فرزندان چه می‌کنیم؟

باید بسوزید! بیخود خودتان را معطل نکنید. بیخود خودتان را مسخره نکنید. باید به دنبال او بروید. چطور برای یک پنج قرانی بازار را سی مرتبه از بالا به پایین و از پایین به بالا ذرع می‌کنی؟ با هر کس و هر ناکسی در جوال می‌روی ، زخمی می‌کنی و زخمی می‌شوی تا یک دانه اسکناس پنج تومانی بدست آوری ، اما به قدر یک اسکناس پنجاه تومانی به دنبال امام زمان نمی‌روی؟! دروغ می‌گویی. مثال سیدبن طاووس درست است. ادعای او صحیح است. دل ما در گم شدن آن بزرگوار غلو نگرفته است.

اگر فرزندان یک ساعت دیرتر از ساعت مقرر از مدرسه بیاید، دیوانه می‌شوی. به مدرسه تلفن می‌کنی. وقتی می‌گویند: یک ساعت پیش از مدرسه رفت، آتش می‌گیری. در بازار، کوچه و این طرف و آن طرف از رفیق و دوست و قوم و خویش سؤال می‌کنی. ده نفر را دنبالش می‌اندازی! چون دو ساعت بچه‌ات گم شده و دیر کرده است. آیا هرگز نصف این مقدار دیوانه امام زمانتان شده‌اید؟ نصف این اضطراب و انقلاب را در فقدان این عزیز، این محبوب، این شاه، این ماه، این آقا، این بزرگ ، این بزرگوار و این

پدر گم شده پیدا کرده‌اید؟ نصف این مقدار به دنبالش دویده‌اید؟ اگر رفته‌اید و هیچ چیز نفهمیده‌اید به من لعنت کنید. سوز نیست!

### جوان عاشق

من در این راه تجربه‌هایی دارم. امشب می‌خواهم یکی از آنها را حضور محترم جوانان عزیز مجلس بگویم. نه اینکه فکر کنید من به پیرمردها بی‌اخلاصم؛ نه، این طور نیست ولی جوانها زودتر به میدان وارد می‌شوند و وقتی هم وارد شدند دو منزل یکی می‌روند. آنها همانگونه که نیروی مزاجیشان قویتر از سالخورده‌هاست، نیروی روحیشان وقتی در راه افتاد سریعتر حرکت می‌کند. آنها از یورش به پرش و از پرش به جهش می‌افتند و زود به مقصد می‌رسند. این است که من دوست می‌دارم حتی المقدور با عزیزان جوان بیشتر حرف بزنم.

یک ماه رمضان در مشهد مقدس تصمیم گرفتم در باره امام زمان علیه السلام سخن بگویم. ده پانزده سال بود که ماه رمضانها در مسجد منبر می‌رفتم. آن موقع سنه بیست و دو و یا بیست و سه بود یا بیست و چهار. شبهای اول رمضان مواظب مستمعین مجلس بودم که بینم پای منبر چه کسانی خوب به من گوش می‌دهند و چه کسانی از آنها خوششان می‌آید و چه افرادی کسل و بی‌اعتنا به مطالب من هستند.

دیدم جوانی پای منبر من می‌آید ولی شبهای اول آن دورها نشسته بود و شبهای دیگر نزدیک و نزدیکتر می‌شد تا آنکه از شبهای پنجم و ششم پای منبر می‌نشست و از همه مستمعین زودتر می‌آمد و برای خود جا می‌گرفت.

وقتی من منبر می‌رفتم ، او محو و مات ما بود. من از حضرت ولی عصر علیه السلام حرف می‌زدم که البته شبهای اول مقداری علمی بود ولی کم کم مطالب از علمی به ذوقی و از مقال به حال افتاد. وقتی من یکی دو کلمه با حال حرف زدم دیدم این جوان منقلب شد. آنچنان انقلابی داشت که نسبت به تمام جمعیت ممتاز بود. یک حال عجیبی که با فریاد «یا صاحب الزمان» می‌گفت و اشک می‌ریخت و گاهی به خود می‌پیچید و معلوم بود که او در جذبۀ مختصری افتاده است.

جذبۀ او در من تأثیر می‌کرد. وقتی جذبۀ او در من اثر می‌گذاشت حال من بیشتر می‌شد. من هم بی دریغ اشعار عاشقانه و کلمات پرسوزی از زبانم بیرون می‌آمد و مجلس منقلب می‌شد. این حالات اشتداد پیدا می‌کرد تا آن شبهای آخری که من راجع به وظایف شیعه و محبت به حضرت ولی عصر حرف می‌زدم و می‌گفتم که باید او را دوست بداریم و در زمان غیبت چنین کنیم. آن جوان به خود می‌پیچید و نعره‌های سوزنده عاشقانه‌ای که از دل بلند می‌شد، با فریاد یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان می‌کشید که ما هم منقلب می‌شدیم. در نظرم هست که یک شب این اشعار را می‌خواندم:

دارنده جهان مولای انس و جان      یا صاحب الزمان ، الغوث و الامان  
 او مثل باران اشک می‌ریخت ، مثل زن جوان مرده داد می‌زد و صعقه‌ای  
 که در اویش به طور تصنعی در حلقه‌های ذکرشان می‌زنند و خود را به زمین  
 می‌اندازند، در اینجا حقیقت داشت. او می‌سوخت و اشک می‌ریخت و به  
 حال ضعف می‌افتاد و مرا سخت منقلب می‌کرد. انقلاب من هم طبعاً



جمعیت را منقلب می کرد. ضمناً جمعیت هم از این تعداد که در اینجا هست اگر بیشتر نبود کمتر هم نبود، یعنی تمام فضای مسجد گوهرشاد و چهار ایوانش پر از جمعیت بود. لااقل پنج هزار نفر در آن مجلس نشسته بودند. گاهی می دیدم دو هزار ناله بلند است. از این گوشه مسجد یا صاحب الزمان، از آن گوشه مسجد یا صاحب الزمان گفته می شد و مجلس حال عجیبی داشت.

### در جستجوی جوان

بالاخره ماه مبارک رمضان گذشت و منبرهای من هم تمام شد اما من تصمیم گرفتم آن جوان را پیدا کنم زیرا همان طوری که شما مشتری خوبتان را دوست می دارید، ما منبرها هم مستمع با حالمان را دوست می داریم. خلاصه؛ من به او دل بسته بودم. آری! من شیفته و فریفته و عاشق دلسوخته آن کسی هستم که دنبال امام زمان علیه السلام بروم. من عاشقِ عاشقِ امام زمانم، عاشقِ محبِّ امام زمانم.

از این طرف و آن طرف و از اطرافیانم سؤال کردم که آن جوان که بود؟ چه شد و آدرسش کجاست؟ معلوم شد او نیم باب دکان عطاری در فلان محله مشهد دارد. من حرکت کردم و رفتم در همان مغازه به سراغ آن جوان. دیدم دکان بسته است. از همسایه ها پرسیدم یک جوانی با این خصوصیت در اینجا است؟ آنها جواب مثبت دادند و اسمش را به من گفتند. گفتم: او کجاست؟ آنها به من گفتند: او بعد از ماه رمضان دو سه روز مغازه را باز کرد ولی حالش یک طور دیگری شده بود. حدود یک هفته است مغازه را تعطیل

کرده و ما نمی دانیم کجاست! (جوانها خوب دقت کنید! این سرگذشتی است که من بلاواسطه برای شماها نقل می کنم.)

### جوان به محبوب رسیده است

بعد از حدود سی روز در خیابان تهران مشهد که منزل من هم همانجا بود، وقتی از منزل بیرون آمدم، این جوان به من رسید، اما چه جور؟! لاغر شده، رنگش زرد و زار شده و گونه هایش فرورفته، فقط پوست و استخوانی از او باقی مانده است! وقتی به من رسید اشکش جاری شد و نام مرا می برد و می گفت: «حلبی! خدا پدرت را بیامرزد، خدا به تو طول عمر بدهد.» هی گریه می کند و صورت و شانه های مرا می بوسد. دست مرا گرفته بود و با فشار می خواست ببوسد. به او گفتم: «چه شده بابا جان! چیه؟ او با گریه و ناله می گفت: «خدا به تو طول عمر بدهد» و هی دعا می کرد و گریه می کرد و می گفت: «راه را به من نشان دادی. مرا به راه انداختی. الحمد لله و المنة به منزل رسیدم، به مقصود رسیدم؛ خدا بابایت را بیامرزد» آن وقت شروع کرد به گفتن و قصه اش را نقل کرد در حالی که گریه می کرد و مثل ابر بهار اشک می ریخت.

شما در راه محبت حتی محبت های مجازی هم نیفتاده اید. اگر در محبت ها و عشق های مجازی مختصر سیری کرده بودید، می فهمیدید چه می گویم. در او یک حالتی پیدا شده بود که وقتی اسم محبوب را می برد، بدنش می لرزید! بالاخره گفت: «شما در آن شب های ماه رمضان دل ما را آتش زدید. دل من از جا کنده شد، عشق به امام زمان پیدا کردم. همانطور بود که شما می گفتید.

دل در گذشته بکلی متوجه آن حضرت نبود. کم کم دل من تکان خورد و رفته رفته علاقه پیدا کردم که او را ببینم. ولی در فراقش التهاب و اشتعال قلبی در سینه‌ام پیدا شد به طوری که شبهای آخر وقتی یا صاحب الزمان می‌گفتم، بدنم می‌لرزید. دلم نمی‌خواست بخوابم، دلم نمی‌خواست چیزی بخورم، فقط دلم می‌خواست بگویم: یا صاحب الزمان و بروم دنبالش تا او را پیدا کنم.

وقتی بالاخره ماه رمضان تمام شد رفتم تا مغازه را باز کنم، دیدم دل به کسب و کار ندارم. دلم به یک نقطه متوجه است و از غیر او منصرف است. دلم می‌خواهد دلدار را ببینم. با کسب و کار کاری ندارم. دلم می‌خواهد محبوب را ببینم. به زندگی علاقه ندارم، به خوراک و پوشاک علاقه ندارم. دلم دیگر نمی‌خواهد با مشتری حرف بزنم، دلم نمی‌خواهد در مغازه بنشینم، دلم می‌خواهد این طرف و آن طرف بروم تا به محبوب ماه پیکر برسم.

از دکان دست برداشتم و آن را بستم و رفتم به دامن کوه «کوهسنگی». این کوهی است که در مقابل قبله مشهد واقع شده و آن وقت نیم فرسخ با مشهد فاصله داشت ولی حالا جزو مشهد شده است. آن زمان بیابان بود. من رفتم در آن بیابان، روزها در آفتاب و شبها در مهتاب هی داد می‌زدم: «محبوبم کجایی؟ عزیز دلم کجایی؟ آقای مهربانم کجایی؟ - لیت شعری این استقرت بک النوی... عزیز علی ان اری الخلق ولا تری...»

آن بلبل مستیم که دور از گل رویت این گلشن نیلوفری آمد قفس ما...

آقا جان! عزیز دل!

«هی ناله کردم.» اینجا اشک می ریخت و گاهی هم دستهایش را می گذاشت روی شانه من، سرش را می گذاشت روی دوش من. می گفت: «آنجا گریه کردم، سوختم، آنجا زار زدم. خدا پدرت را بیامرزد، عاقبت روی آتش دلم آب وصال ریختند. عاقبت محبوبم را دیدم. عاقبت سر به پایش نهادم.» آنوقت شروع کرد به گفتن چیزهایی که من نمی توانم بگویم، نباید هم بگویم. «آقای نهاوندی (حاج شیخ علی اکبر) همسایه ماست، مختصر بویی برده، از من پرسید، من گفتم به حلیی مراجعه کنید.»

وقتی گریه هایش تمام شد، دیدم صورت مرا بوسید و گفت: «خدا حافظ. من یک هفته دیگر بیشتر زنده نیستم!» گفتم: «چرا؟» گفت: «به مطلبم رسیدم، به مقصدم نایل شدم، صورتم به پای یار و دلدار نهاده شد؛ ترسیدم که بیشتر در دنیا بمانم، این قلب روشن من باز تاریک شود، این روح پاک دوباره آلوده شود لذا درخواست مرگ کردم و آقا پذیرفتند. خدا حافظت، ما رفتیم، تو را به خدا سپردیم.» مرا دعا کرد و آن جوان پس از شش یا هفت روز دیگر از دنیا رفت.

حالا جوانها! شما ناامید نباشید، او با شما فرقی نداشت. او با امام زمان قوم و خویشی نداشت که شماها بیگانه باشید. دل پاک می خواهند. دل بدهید ببینید به شما توجه می کنند یا نه.

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران مولا جان! آقا جان!  
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید... قربان لبهایت بروم. بیا سخن

بگو با جوانهای ما، گوش می دهند به کلامت یابن العسکری! از زبان هر که عاشق است می گویم:

از حسرت دهانت ، جانها به لب رسیده

کی درد دردمندان ، از آن دهن برآید؟

بگشای تربت ما، بعد از وفات و بنگر

کز آتش فراق، دود از کفن برآید

خدایا! به محبت ذاتیت به خاتم الانبیا، عشق و محبت و سوز امام زمان را

در دل تمام این جمعیت ، امشب قرار بده!

الهناء! به حبیب خاتم الانبیا دل این جمعیت را از مرد و زن ، عالم و عامی ،

بچه و بزرگ از محبت و عشق به امام زمان علیه السلام مملوّ و سرشار فرما!

### بازگشت ذوالجناح به خیمه ها

چند کلمه مصیبت بخوانم ، شما هم اشک بریزید و ناله کنید. چشمتان به

اشک بر امام حسین تر شود و با آن چشم اشک آلود در خانه خدا برویم و

فرج آقا را بخواهیم. اواخر روز عاشورا که همه اصحاب کشته شده بودند،

سید الشهداء خودش به نفس نفیس و وجود شریفش از حرمش دفاع می کرد.

یک مشت زن و بچه در خیمه ها هستند و آن لامذهبا دور تا دور حرم را

گرفته اند. یک مرتبه یک فوج از این طرف حمله می کرد تا در خیمه ها بریزند

و اثابه را غارت کنند و یا خیمه ها را آتش بزنند. امام حسین علیه السلام به سرعت

سوار بر ذوالجناح می شد ، شمشیر را می کشید و آنها را عقب می نشاند.

دوباره یک فوج دیگر حمله می کرد ، سید الشهداء با آن کمر شکسته اش ، با

آن جسد ضعیفش، با آن دل پر غصه‌اش بر آنها می‌تاخت. گرفتار این کارها شده بود. هر لحظه اینها حمله می‌کردند و حضرت صد قدم آنها را به عقب می‌راند.

زنها در خیمه‌ها از حال آقا خبر ندارند، مضطرب و منقلبند. سید الشهداء برای اینکه زنها از اضطراب درآیند، بالای بلندی می‌آمد و فریاد می‌زد: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» یعنی خواهرانم! هنوز حسین زنده است، یعنی فرزندانم! هنوز یتیم نشده‌اید. صدای سید الشهداء به خیمه‌ها می‌رسید، آرامش دلی برای زنها و بچه‌ها حاصل می‌شد.

نیم ساعت یا بیشتر گذشت، دیگر صدا به گوش زنها نرسید. همه مضطرب و منقلبند. یا رب! بر سر آقا چه آمده است؟ چرا صدایش را نمی‌شنویم؟ در همین حال انقلاب بودند، یک وقت صدای شیبه ذوالجناح را شنیدند. وای! امان! همه خوشحال شدند، آقا نزدیک خیمه‌هاست، آقا رو به خیمه‌ها می‌آید. یا ابا عبدالله! نسوزد دلی که برای تو می‌سوزد، نگرید چشمی که بر تو اشک می‌ریزد. شصت و چهار زن و بچه همه از خیمه‌ها به سراغ ابا عبد الله بیرون آمدند ناگهان نگاه کنند ببینند ذوالجناح با زین واژگون، یال و کاکل غرق به خون... «فَلَمَّا رَأَيْنِ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَحْزَبًا وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ، وَ التَّوَجُّوهُ سَافِرَاتٌ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٌ وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٌ وَ إِلَى مَسْرَعِكَ مُبَادِرَاتٌ...» چون زنها اسب تو را خوار دیدند و زین آن را واژگون دیدند، از پس پرده‌های خيام به صحرا دویدند، موها پریشان کردند و بر

صورتشان سیلی می زدند، نقاب از چهره‌ها افکنده بودند و با صدای بلند شیون می زدند و بعد از عزتشان ذلیل و خوار شدند و به سوی قتلگاه تو می شتافتند...» و الشمرُ جالسٌ علی صدرک و مولعٌ سیفَه علی نحرک، قابضٌ علی شیبَتک بیده، ذابحٌ لک بمُهَنده، قد سکنَتْ حواشک و خَفِیَتْ انفاسک و رَفَعَ علی القنَاةَ رَأْسک...»

و در آن حال شمر بر سینه‌ات نشسته بود و شمشیر خود را بر گلویت سیراب می نمود و با دست خود محاسن شریف‌ت را گرفته بود و با شمشیرش سرت را جدا می کرد. تمام اعضایت از حرکت افتاد و نفسهایت پنهان گشت و سرت بر نیزه بالا رفت<sup>(۱)</sup>

---

۱- رمز المصیبة علامه دهرخی ج ۳ ص ۲۳ زیارت ناحیه مقدسه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿مجلس دهم﴾

### محبت امام زمان علیه السلام

#### خمیرمایه آفرینش

محبت اکسیری است که با آن می توان ماهیتها را تغییر داد و منقلب کرد. محبت مانند همان اکسیری است که کیمیاگران قدیم آن را درست می کردند و به مس و سرب می زدند و آنها را به طلای کانی معدنی تبدیل می ساختند، این اکسیر نیز می تواند سنگ خارا را لؤلؤ لالا کند، دیورا حور، مرده را زنده، شاه را بنده و بنده را شاه کند.

محبت مبدأ آفرینش موجودات نیز هست. در حدیث قدسی که به سندهای مختلف نقل شده است چنین می خوانید: «كُنْتُ كَنْزاً مَّخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»<sup>(۱)</sup> خدا می فرماید: گنج پنهان بودم، پس دوست داشتم که معروف شوم و مرا بشناسند لذا خلق را آفریدم تا آنها مرا بشناسند. پس مصدر خلقت و مبدأ آفرینش و عامل اولیه ایجاد



ممکنات حبّ و محبت خدای متعال است. حبّ ذات به ذات، مبدأ خلقت ممکنات شده است. حبّ به ذات منشأ حب به آثار و منشأ برای خلقت ممکنات شده است؛ پس بذر اولیة عالم امکان «محبت» است.

### وجود «حبیب الله» تکامل درخت امکان است

در «قانون زراعتی» این مطلب مسلم است که بذر در تمام مراحل و مراتب وجودی نبات سیر می‌کند و به اطوار و اشکال و صور مختلف و متنوع درمی‌آید. همان بذر به ریشه و تنه و شاخ و برگ و شکوفه و میوه تبدیل می‌شود و هنگامی که بذر به بذر رسید، سیر تکاملی نبات تمام می‌شود.

وقتی دانه زردالو کاشته می‌شود از یک طرفش ریشه و از طرف دیگر تنه بوجود می‌آید و شاخه پیدا می‌شود. برگ و شکوفه بر شاخه می‌روید و شکوفه به میوه تبدیل می‌شود. هنگامی که میوه کال می‌رسد و دانه زردالو که در وسط میوه است، محکم می‌شود سیر کمالی این نبات تمام شده است؛ چون دانه به دانه رسیده است. همان چیزی که مبدأ بود اکنون متتها شده است. شروع از دانه بود و ختم نیز به دانه است. پس وقتی دانه به دانه رسید سیر تکاملی گیاه به پایان می‌رسد.

این عالم هم دولابی است و دور می‌زند. از همان چیزی که در قوس نزول شروع شده است، به همان چیز در قوس صعود خواهد رسید؛ از نطفه به نطفه، از دانه به دانه و از خاک به خاک می‌رسد و این مطلب یک بحث عظیمی است.

دانه و بذر شجره عالم وجود به حکم «أَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» همان حَبِّ خداست. این بذر در سیر تکاملی جلو آمده است تا به درجه «حبيب اللّٰهی» رسیده است، پس دانه به دانه رسیده و سیر تکاملی شجره امکان تمام شده است و محبت «الهیة» به محبت «حبيب اللّٰهی» رسیده است. و حبيب در اینجا هم به معنی مُحِبِّ و هم به معنی محبوب است، بنابراین بعد از وجود خاتم الانبیا و سید الاصفیاء و حبيب اللّٰه حضرت ابو القاسم محمد ﷺ سیر کمالی عالم تمام می شود و به همین جهت سیر نبوت به او ختم گشته است. این نکته یکی از دلایل ذوقی برای خاتمیت حضرت خاتم الانبیا است.

### محبت در همه ذرات عالم

محبت بذر عالم امکان است و بنابراین در همه مراحل و شؤونات آن وجود دارد و پیوند دهنده همه اشیا به یکدیگر است. محبت در جاهای مختلف به اسمهای متعدد نامیده می شود. یک رتبه پست آن همان جاذبه عمومی است که نیوتن انگلیسی آن را تصویر کرد و به آن صورت علمی داد. محبت منشأ ترکیب مرکبات و پیدایش نبات و انسان و حیوان است. در حیوان و انسان، حَبِّ نر و ماده به یکدیگر، مبدأ برای تقارن سعدین و منشأ برای ایجاد نطفه می گردد. حَبِّ و علاقه و جاذبه رحم به نطفه منشأ تکامل نطفه می شود تا روزی که از رحم بیرون آید، سپس حَبِّ پدر و مادر باعث تربیت طفل می شود تا اینکه آن طفل بزرگ شود و بر منبر رود!

مَعْبَاً و مَعْصَاً و مَعْمَم	به قصد اهل دل گشته مصمم
شَيْخٌ رَجُلٌ بزرگوار	عَجَلٌ جَسَدٌ له خوار!

در فلان اداره جناب مسیو و مهندس نامیده می شود، در بازار حاج آقا و کربلایی خوانده می شود. همه اینها در اثر حبّ والدین به طفل است. محبت در تمام نشئات و ذرات این عالم وجود دارد و آنها را به هم پیوند داده است. چون «محبت» بذر وجود این عالم است لهذا در تمام مراحل درخت امکان وجود دارد و فرمانفرمایی می کند.

### اکسیر محبت

محبت اکسیر عجیبی است که انقلاب ماهیت ایجاد می کند. دیو را حور و ظلمت را نور می کند! مثال عامیانه ای بزنم: طفلی هر دو چشمش احوال (دو بین) است، بینی او گشاد، لبهایش گلفت، رنگش مثل زغال سیاه، دستش شش انگشتی و سرش کچل است! هزار و یک عیب دارد! آب بینی و چشم و دهانش با هم مخلوط شده است! وقتی ما به ترکیبش نگاه می کنیم به حال تهوع و استفراغ می افتیم. او در نظر ما از دیو بدتر است!

مادر این طفل به او محبت دارد. بنابراین او را در بغل می گیرد و می بوسد و می بوسد و قربان صدقه اش می رود. محبت، این طفل زشت صورت را در نظر مادر به حور العین تبدیل کرده است که او را مانند ماه شب چهارده در آغوش می گیرد و بر چهره اش بوسه می زند.

محبت، خار و مار و نار را به نور تبدیل می کند. بچه شیرخواره ای تازه دندان درآورده است و به حکم سائق طبیعی و هدایت تکوینی می خواهد دندان را بکار بیندازد «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>(۱)</sup>؛ دندانش

مثل میخ و سوزن تیز است، روی پستان مادر می‌گذارد و فشار می‌دهد بطوری که گاهی دندان فرو می‌رود و پستان مادر خونی می‌شود. حساس‌ترین عضو زن پستان اوست و حساس‌ترین نقطه پستان سر آن است. طفل با دندان سر پستان را فشار می‌دهد و مادر خوشحال می‌شود و با خود می‌گوید: الحمد لله بچه‌ام دندان درآورده است. وقتی پدر بچه به منزل می‌آید به او می‌گوید: آقا مصطفی! شیرینی‌اش را بده.

آقا مصطفی می‌گوید: چه شده؟!؟

- ما شاء الله آقا مجتبی دندان درآورده است.

- راست می‌گویی؟!؟

- بله، نگاه کنید!

دو مرتبه سینه را به دهن بچه می‌گذارد تا با دندان آن را فشار دهد. همین زن اگر دندان بچه دیگری بر سینه‌اش فشار دهد چه می‌کند؟ بینی بچه را می‌گیرد تا نفسش تنگ شود و دهنش را باز کند. پستانش را از دهن او بیرون می‌کشد و بچه را به یک طرف پرت می‌کند.

اینها هر دو بچه هستند و به سابق طبیعت دندان را بر روی پستان فشار داده‌اند، پس چرا مادر از دندان گرفتن بچه خود خوشحال است اما وقتی بچه دیگر گاز می‌گیرد می‌خواهد او را بکشد! محبت آن رنج را به گنج تبدیل کرده است، آن زحمت را به رحمت و آن کلفت را به الفت بدل ساخته است.

از محبت مسه‌ها زرین شود      وز محبت تلخها شیرین شود

از محبت نار نوری می‌شود      وز محبت دیو حوری می‌شود

از محبت مرده زنده می شود      وز محبت شاه بنده می شود  
شاعر دیگر می گوید:

فحش از دهن تو طبیات است      زهر از قِبَل تو نوشدارو  
نشاط اصفهانی می گوید:

وقت آن شد که ز میخانه درآیم سرمست  
لب ساغر به لب و طرّه ساقی در دست  
کف زنان، نعره کنان بر دو جهان از دو جهان  
پرده بردارم و بیرون فکنم هرچه که هست  
تا اینکه به این شعر می رسد:

جام کز دست نگار است، چه شیرین و چه تلخ  
جا که در مجلس یار است چه بالا و چه پست  
وقتی محبت پیدا شد تلخ را شیرین می کند. عربها می گویند: «ضربُ  
الحبيبِ زبيبتُ» زدن دوست مثل مویز شیرین است. فرزندان ریشتم را  
می گیرد و می کشد و بازی می کند، - حالا که ریشها هم رفته است! - درد  
می کشی اما چون بچه خودت است خوشحال هستی و دوباره ریشتم را به  
دست بچه می دهی. البته ملتفت باشید که ریشتان را خیلی به دست  
بچه هایتان ندهید!

## درجات محبت

محبت درجاتی دارد. بالاترین درجه محبت آن است که مُحِبِّ اصلاً خودش را نمی خواهد بلکه فقط محبوبش را می خواهد.<sup>(۱)</sup> خودش را هم برای محبوبش می خواهد. این وادی عجیبی است. کمی در محبت والدین به اولاد سیر کنید تا چیزهایی بفهمید.

محبت موجهایی دارد و هر موج آن اثری دارد. به درجه‌ای می رسد که از اسم محبوبش لذت می برد. فرزندش اکنون درس خوانده و مهندس شده است. این همان محمد تقی کچل است که حالا او را مهندس صدا می زنند! پدرش هم چون محبت به او دارد می خواهد اسم فرزندش به بزرگی برده شود و او را «آقای مهندس!» صدا می زند (۲)؛ دلش می خواهد هر جا می نشیند درباره «آقای مهندس» صحبت کند. از شنیدن لفظ «آقای مهندس» کیف می کند. همه اینها معمولاً عامل «محبت» و مولود این حقیقت است. او به فرزندش محبت دارد.

آن زلیخا از سپندان تا به عود نام جمله چیز یوسف کرده بود  
 زلیخا همیشه می خواهد نام یوسف را بشنود، یعقوب هم همیشه  
 می خواهد نام یوسف را استماع کند. این یک وادی مفصلی است که اگر  
 بخوایم در آن میدان داری کنم باید چندین جلسه درباره آن صحبت کنم.

۱- میزان الحکمة ج ۲ ص ۲۰۹ قال الصادق عليه السلام: «دليلُ الحُبِّ ايثارُ المحبوبِ علي مَنْ سِواه».

۲- میزان الحکمة ج ۲ ص ۲۰۹ قال علی عليه السلام: «من أحبَّ شيئاً لهجَ بذكره».

### مغناطیس محبت

محبت، گوهر عجیبی است که محب را به محبوب می رساند. ای اهل دل و ای طالبان حقیقت هشیار باشید! اصل مطلب و نقطه حساس سخن اینجاست. محبت بالطبع محب را به محبوب می رساند چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. اگر به چیزی محبت پیدا کردید به آن خواهید رسید. مثالی بزنم که خوشحال شوید:

شما سر سفره نشسته اید و می بینید بوقلمون را در طرف دیگر سفره گذاشته اند، چون محبت دارید آهسته آهسته نگاه می کنید. این محبت فطری ابتدا چشم شما را متوجه می کند، کم کم گردن شما به آن طرف کج می شود و اندک اندک دستتان به آن طرف دراز می شود. بالاخره دستتان به بوقلمون می رسد و یک رانش را بیرون می کشید و می آورید. محبت شما را به مقصد می رساند. اگر به بوقلمون محبت نداشته باشی به فرضی که پهلوی زانوی شما هم باشد به آن اعتنا نمی کنید.

همه ما به اسکناس محبت داریم. من هم مثل شما بلکه بیشتر از شما به اسکناس محبت دارم. الان از شنیدن اسم اسکناس رنگ و روی همه شما باز شد و دهنها به تبسم آمد! از علمای اعلام و آیات عظام تا بنده احقر عباد الله اسکناس را دوست داریم، خدا هم آن را دوست دارد و می گوید: پول بدهید! «و اعلموا انما غنمتم من شیءٍ فإِنَّ لِيْهِ خُمْسَهُ»<sup>(۱)</sup> پیامبرش هم می فرماید: پول بدهید. پول چیز بدی نیست، همه دوستش دارند. به هر حال

چون شما اسکناس را دوست داری عاقبت این محبت شما را به اسکناس ریز یا درشت می‌رساند.

محبت یک سائق و راننده عجیبی است که هر محبی را به محبوبش می‌رساند. مفاد «مَنْ أَحَبَّ حَجْرًا حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ» یک قانون طبیعی است. محبت مثل مغناطیس است. آهن‌ریا و آهن به یکدیگر محبت دارند و این محبت آن دو را به همدیگر می‌رساند.

من در این مطلب راههای عجیبی می‌دانم که گفتن آنها برای جوانها خطرناک است. گدای دوره‌گرد به وسیله محبت می‌تواند خود را به شخص اول مملکت برساند. محبت دشمن انسان را به دوست تبدیل می‌کند. چون محبت منشأ نزدیک شدن روحی است و این نزدیکی روحی باعث قُرب جسمی می‌شود و چون قُرب جسمی تکرر پیدا کند به وصال منتهی می‌شود.

### دعا برای وصال حضرت بقیه الله

برخی از من سؤال می‌کنند: چه ذکر و دعایی بخوانیم تا به خدمت امام زمان (ارواحنا فداه) برسیم؟ من نمی‌گویم: دعا نخوانید، همه دعاهای وارده و بخصوص دوتا از آنها را بخوانید، همه زیارات امام زمان و همچنین دعای ندبه را بخوانید اما آن دو زیارت را حتماً بخوانید: یکی از آنها زیارت آل یس است: «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَسٍّ، السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَاعِیَ اللّٰهِ وَ رَبَّنَا اٰیَاتِهِ...»<sup>(۱)</sup> مرحوم حاج شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان در جزء زیارات امام زمان علیه السلام نقل کرده است. علامه مجلسی نیز آن را در کتاب مستطاب «تحفة

۱- مفاتیح الجنان ص ۸۳۱ زیارت آل یس



الزائر» نقل کرده است. - خداوند به ذات مقدسش مطابق علم غیر متناهی‌اش طبقات انوار را به روح این پدر و پسر عطا بفرماید. - مرحوم حاجی نوری هم آن را نقل کرده است. خلاصه؛ این زیارت آل یس را بخوانید.

این مطلب را همین طور روی هوا و بخار معده و خیال و توهم نمی‌گویم. رازی در این سفارش نهفته است. شخصی از ساحت مبارک حضرت مأمور به خواندن این زیارت شده بود و من این مطلب را به یک واسطه برای شما نقل می‌کنم. این زیارت را روزهای دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بخوانید و هرگز تعطیل نکنید. توسل دیگر «سلام الله کامل التام الشامل...»<sup>(۱)</sup> است که مرحوم آشیخ عباس قمی در ذیل توسلات نقل فرموده است. از خواندن این توسل هم غفلت نکنید.

#### محبت به امام زمان علیه السلام

خواندن همه این زیارتها و دعاها خوب است اما شاهراه اصلی و صراط مستقیم و نزدیکترین و رساننده ترین راه به کعبه مقصود این است که به او محبت پیدا کنی و او را دوست بداری.

دوستی در غیر موارد استثنایی یک امر اختیاری محسوب می‌شود. بعضی از دوستیها اختیاری نیست. محبت والدین نسبت به فرزندشان اختیاری نیست اما بسیاری از دوستیها در اختیار انسان است و می‌تواند در خود ایجاد کند یا از خود دور کند. به همین جهت خدای متعال در قرآن به دوستی اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله امر فرموده است.

۱- مفاتیح الجنان ص ۱۹۵ استغاثه به حضرت مهدی علیه السلام

چون حبّ و بغض تحت اختیار انسان است، متعلق امر و نهی واقع شده است. چیزی که غیر اختیاری باشد هرگز متعلق امر و نهی و قدح و مدح واقع نمی‌شود و هیچ حُسن و قبحی ندارد. از امر و نهی خدا نسبت به حبّ و بغض درمی‌یابیم که قسمتهایی از حبّ و بغض در اختیار انسان است. انسان می‌تواند به اختیار خود بوسیله تلقین به نفس و القاء به فکر، خودش را با کسی دوست کند.

اگر دوستی پیدا شود، حتماً شما را خواهد رساند. اگر علاقه پیدا شود به فرضی که محبوب پشت کوه قاف هم باشد، «محبت» شما را می‌کشاند و به محبوب می‌رساند؛ اما اینکه چگونه برساند، قانون کلی و راه اصولی که تحت ضابطه مشخصی باشد، ندارد. بالاخره شما را در خواب یا بیداری به خودش یا به خواص او می‌رساند. بالاخره نشانه این که در باغ رفته‌ای به دستت داده می‌شود. اگر چه آن نشانه یک برگ سبز یا یک گل و یا یک میوه باشد، به هر حال بهره‌ای خواهی بُرد.

باید به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محبت پیدا کنید و او را دوست بدارید. اگر به او محبت پیدا کنی صفحه وجودت عوض می‌شود؛ اگر او را دوست بداری نامش را همه جا به بزرگی یاد می‌کنی. همانگونه که محبت به فرزندان داری و دلت می‌خواهد نام او به بزرگی برده شود و او را آقای مهندس بخوانند، در هر مجلسی دوست داری کارهای برجسته فرزندان را به گوش مردم برسانی و رتبه اداری و توجهات مبادی عالی را به او گوشزد مردم کنی؛ اگر یک سر سوزن به امام زمان محبت پیدا کنی، آب و

نان از دهنتم می افتد، اما ذکر جمال و جلال و فضایل و کمالات و عظمت او از دهنتم نمی افتد.

### محبت به آثار امام زمان

یکی از اثرهای محبت این است که انسان آثار و شئون محبوبش را دوست دارد. مادرها کت و شلوار فرزندشان را می بوسند و به چشم می کشند. اگر فرزندش به سفر رفته باشد، کت و شلوار او را برمی دارد، تمیز می کند، اطو می کشد، تا می کند و می بوسد و در بقچه می گذارد چون این لباس را فرزندش پوشیده است. این نشانه محبت مادر به فرزند است.

حب به شیء مستلزم حبّ به آثار شیء است. محبت به امام زمان مستلزم محبت به آثار آن بزرگوار است. آیات عظام، حجج اسلام، مدرسین و الامقام، طلاب و محصلین از آثار امام زمان و از شئون آن بزرگوار هستند، باید آنها را دوست بداریم. شاعر می گوید:

أَقْبَلُ ذَالِجِدَارِ وَ ذَالِجِدَارَا      أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ سَلْمِي  
وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارَا      وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي

می گوید: به طرف خانه و محله محبوب و معشوقم «سلمی» می روم، به خانه او می رسم، سر بر درش می نهم، لب بر دیوار می گذارم، در و دیوارخانه محبوبم را می بویم و بوسه باران می کنم زیرا محبت به «سلمی» دارم. این خانه، منزل محبوب من است و من آن را دوست دارم.

هزاران تن آهن در بازار آهنگرها افتاده است، خروارها تخته در دکان نجاری افتاده است ولی هرگز کسی این آهن و تخته ها را نمی بوسد، اما در

حرم امام رضا علیه السلام را می بوسند، ضریح مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیه) را می بوسند. چون تخته و فولاد منسوب به محبوبشان شده است، به خاطر عشق به محبوب این در و دیوار را می بوسند.

دیده گر بر در کنم لیلی بُود      خاک اگر بر سر کنم لیلی بُود

مجنون را دیدند که سگی را گرفته است و می بوسد! گفتند: مجنون! چهارده قرن جلو افتاده‌ای؟! سگ بازی کار اروپاییهای عصر اتم است! آنها سگها را می بوسند و می بوبند و به حمام می برند و شستشو می دهند و در بغلشان می خوابانند، تو چرا چهارده قرن به جلو افتاده‌ای؟! گفت: شما نمی دانید! من که همه سگها را نمی بوسم، این سگ یک ویژگی دارد:

این سگ فرخ رُخ کَهفِ من است

بلکه او همدرد و هم لَهفِ من است

ایسن طِلیسم بستهُ مولاستی

پاسبان کـوچهُ لیلاستی

چون این سگ دور خیمه لیلا چرخ می زند و پاس می دهد من او را دوست دارم.

محب همه آثار محبوب را دوست می دارد. دوستی امام زمان (ارواحنا فداه) را پیدا کنید! دوستی او به لفظ و ادعا نمی شود. خیلی از افراد ادعای دوستی امام زمان دارند.

کار با سعی است نی با ادعا      لیس لیلانسانِ إلا ما سعی

هر چیزی نشانه و علامتی دارد. «گواه عاشق صادق در آستین باشد» هر

مدّعی نیازی به دلیل دارد. عده‌ای از لوطیهای چاخان‌گو نزد شخصی آمدند و گفتند: «تو را دوست داریم» او می‌دانست که دروغ می‌گویند اما نمی‌توانست ادعایشان را انکار کند. چند سنگ برداشت و به طرف آنها پرتاب کرد، سنگها به سر و صورتشان خورد، همه از جا برخاستند و فرار کردند، وقتی پنجاه قدم دور شدند، فریاد زد ای کذابهای دروغگو! اگر مرا دوست می‌داشتید به یک سنگ خوردن از من دور نمی‌شدید، رنج دوست گنج است، زحمت دوست رحمت است، کُلفتِ دوست اُلفت است، فرار شما دلیل بر دروغگو بودن شماست.

### نشانه‌های عشق به امام زمان

باید به امام زمان محبت پیدا کنید. هیچ راه و ذکر و ورد و هیچ طلسم و اسمی بالاتر از محبت نیست. اقرب الطرق و نزدیکترین راه برای رسیدن به درگاه شاه عالم امکان، محبت به آن بزرگوار است. و محبت به او نیز آثار و نشانه‌هایی دارد؛ شاعر می‌گوید:

لِي فِي مَحَبَّتِكُمْ شَهْوَةٌ أَرْبَعٌ      وَ شَهْوَةٌ كُلُّ قَضِيَّةٍ اِثْنَانُ

چهار شاهد برای دوست داشتن تو دارم: (در حالی که هر مطلبی با دو شاهد اثبات می‌شود) یکی اینکه وقتی تو را نمی‌بینم دلتنگ می‌شوم، دلم به خفقان و اضطراب می‌افتد. شاهد دوم طپش قلب من است. شاهد سوم رنگ زرد من است. شاهد چهارم اشک دیدگان من است. اینها نشانه‌های محبت است.

محبت نشانه دارد. خود را محک بزنید. زرگرها برای شناخت عیار طلا

آن را با سنگ محک امتحان می‌کنند، اگر معلوم نشد آن را در قال می‌برند، اگر باز هم معلوم نشد با تیزاب امتحان می‌کنند. برای جدا کردن طلا از طلائعما سه امتحان می‌کنند. عزیزان من! خودتان را امتحان کنید، ببینید آیا به راستی امام زمان را دوست دارید یا مثل من بدبخت به لفظ می‌گویید؟  
در جلسه قبل یکی از نشانه‌های محبت به امام زمان را گفتم. اگر محب امام زمان باشی برای او اشک می‌ریزی و به دنبال او می‌گرددی و از این سو و آن سو، از این عالم و آن متقی سراغ او را می‌گیری و راه رسیدن به او را جویا می‌شوی. «عاقبت جوینده یابنده بُود.»

گفت پیغمبر که چون کوبی دری      عاقبت زان در برون آید سری  
اینقدر در می‌زنم این خانه را      تا بینم روی صاحبخانه را  
اینقدر می‌نالم اندر پشت در      تا به صاحبخانه بگذارم اثر  
«مَنْ قَرَعَ بَابًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ ، مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَ جَدَّ وَ جَدَّ»<sup>(۱)</sup> باید محبت در قلب  
شما مستقر شود، باید به درجه‌ای برسد که در فراق او بسوزی، بنالی و اشک  
بریزی، واقعاً در طلبش برآیی و خسته و مانده نگردی.

کوه هر رنگ که در راه بود      پیش مشتاق ، کم از گاه بود  
فرهاد شیرین را دوست دارد و به همین جهت کلنگ را برداشته است<sup>۲</sup> و

۱- در میزان الحکمة ج ۳ ص ۲۵۳ باب ۱۱۹۶ حدیث ۵۵۸۵ از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده

است: «لَيْسَ بَابٌ يُكْتَرُ قَرَعُهُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ»

۲- من همان عشقم که در فرهاد بود      او هم از این عشق خود را می‌ستود

در رخ لیلی نمودم خویش را      سوختم مجنون خام اندیش را

می خواهد کوه را از جا بکند. این معنای محبت است. اگر اینچنین محبتی در تو هست ، من قربان خاک پایت! اگر چنین محبتی در تو ایجاد شده و هنوز هیچ چیز نفهمیده‌ای و راهی پیدا نکرده‌ای بر من لعنت کن!

ما قافلۀ کعبه عشقیم پیت چند

سرتاسر آفاق صدای جرس ما

آن بلبل مستیم که دور از گل رویت

این گلشن نیلوفری آمد قفس ما

خواهیم به یک جرعه می از خویش خلاصی

از پیر نباشد به جز این ملتمس ما

خدایا! به مقام حبیب خاتم الانبیا، محبت امام زمان را در دل عالم و

عامی و پیر و برنا و صغیر و کبیر و زن و مرد مجلس ما وارد بفرما. عشق امام زمان را با خون و جان و روان ما آمیخته بفرما.

دادیم به یک جلوه رویت دل و دین را

تسلیم تو کردیم هم آن را و هم این را

من سیر نخواهم شدن از وصف تو آری

لب تشنه قناعت نکند ماء معین را

می دید اگر لعل تو را چشم سلیمان

می داد در اول نظر از دست نگین را

او گمان می کرد اشک چشم اوست

من گریستم در دلش با درد دوست

عشق آسان می کند اندوه را

من همی کندم به تیشه کوه را

### محبت حضرت بقية الله به شيان

اصل الاصول و جوهر الجواهر و عصاره همه مطالب یک کلمه است: باید به امام زمان علیه السلام محبت پیدا کنید. باید حبتان شدید شود. محبت راهها را باز می‌کند، هم تو را به او نزدیک می‌کند و هم او را به سوی تو می‌کشاند. باید دوستی شما محکم و مستقر شود و به جایی برسد که آن طرف هم با شما دوست شود.

شما نمی‌دانید که امام زمان (ارواحنا فداه) چقدر آقایی و لطف و عاطفه دارد، شما را دوست دارد مخصوصاً به شما شیعیان ایران نظر محبت دارد. در اینجا داستانی نقل می‌کنم که فقط یک واسطه دارد و آن واسطه استاد من مرحوم آ میرزا مهدی اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) هستند. خود ایشان این داستان را برای من نقل کرده‌اند.

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی مدتی خدمت مرحوم آیه الله العظمی میرزا حسین نائینی تلمذ می‌کردند و درس می‌خواندند و مورد عنایت مرحوم میرزای نائینی بودند. میرزای نائینی دارای حالات باطنیه‌ای بوده که کمتر کسی از آنها اطلاع داشته است.

در جنگ بین المللی اول دو مهمان ناخوانده از چپ و راست به ایران ریختند. اوضاع کشور ما در آن زمان خیلی متشنج شده بود. ایران کشور بی صاحبی شده بود که از دو طرف برای تصاحب آن هجوم آورده بودند. مردم ایران مضطرب و منقلب بودند و هیچ تکیه‌گاهی نداشتند.

در آن زمان مرحوم نائینی شکوه‌ها و شکایت‌های زیادی به ساحت



امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین (علیهم السلام) می کرده است، بخصوص شکایتهای این پیشامد عظیم را به پیشگاه مبارک امام زمان (ارواحنا فداه) می برده است «یا بن العسکری ایران چنین و چنان شده است؛ مردم بی سر و سامان و بی پناه شده اند، نظم و امنیت بر باد رفته است» اینچنین به محضر امام زمان شکایت می کرده است.

### مکاشفه میزای نائینی در زمان جنگ جهانی اول

این داستان را مرحوم نائینی برای میرزا مهدی اصفهانی و ایشان برای من نقل فرموده است. من راوی دوم این قضیه هستم. به حق قرآن عظیم قصد گمراه کردن شما را ندارم. این چه رذالت و خباثت و شقاوتی است که بخواهم شما را گمراه کنم؟! مگر اینکه شمر یا عمر سعد باشم. من به خاطر هدایت شما این مطالب را که پایه هایش قرص و پولادین است می گویم. این قضیه را آن مرد صالح متقی به من که محرم اسرارش بودم گفته است.

استاد بزرگواری فرمود: مرحوم میرزای نائینی فرمودند: من خیلی نالیدم و متوسل شدم و به حضرت امام زمان شکایت کردم. یک روز همینطور که متوسل بودم بر من مکاشفه ای شد و حضرت بقیه الله را زیارت کردم. دیدم حضرت ایستاده اند و دیوار مرتفع سر به فلک کشیده ای در حدود ده بیست متر در آنجا بود. حضرت با انگشت به من اشاره کردند که نگاه کنم. دیوار به طرز وحشتناکی کج شد، در قاعده دیوار حدوداً نیم متر مورب شده است اما بالای آن حدود پنج شش متر از جای اصلیش حرکت کرده است. بعد دیدم انگشت حضرت به طرف دیوار است و به من اشاره کردند که نگاه کن. بعد

حضرت فرمودند: «این دیوار، ایران است، کج می شود اما با انگشتمان نگهش داشته ایم، نمی گذاریم خراب شود. اینجا شیعه خانه ماست، کج می شود اما نمی گذاریم خراب شود.»

این عین عبارتی است که استاد من از زبان استادش میرزای نائینی که اعلم علماء متأخر بوده است نقل کرد. همه این آیات عظام، آقای شاهرودی، آقای خوئی و مرحوم آقای حکیم شاگردان آقای نائینی بوده اند. این سرّ را مرحوم نائینی به شاگرد خاص خود مرحوم میرزا مهدی اصفهانی گفته بود.

#### ایران شیعه خانه امام زمان است

امام زمان به شما شیعیان ایران لطف و محبت دارد. شما باید که در دوره سال حسین حسین می گوید. شما پرچمهای سیاه و سبز «یا ابا عبدالله الحسین» را در بازارهایتان می آویزید و هر دهه در یک بازار روضه خوانی می کنید. نام مقدس حسین علیه السلام را در طول سال در بازارهایتان پخش می کنید و بر مظلومیت او می گرید. شما باید که ماه محرم و صفر به سینه هایتان می زنید به طوری که کبود می شود، با زنجیر به پشت و شانه هایتان می زنید بطوری که سیاه می شود.

شما در راه روضه خوانی امام حسین و در راه زیارت آن بزرگوار بذل مال و صرف وقت می کنید. در دو ماه جمادی الاولی و جمادی الثانیه در خانه مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می روید و برایش اشک می ریزید. این شعایر تشیع در ایران است و حضرت بقیه الله شما را دوست دارد.

این مطلب را گفتم تا قدری قلبتان نزدیکتر شود و بدانید که حضرت بقیة الله شما را دوست دارد. وای به آن وقتی که شما هم او را دوست بدارید! با اینکه ما اغلب از حضرت غافل هستیم و آنچنان که باید و شاید توجه نداریم، مع ذلک او به برکت امام حسین و به برکت مادرش زهرا و جدش امیرالمؤمنین (علیهم السلام) به ما لطف دارد.

در مناره‌های مساجد ایران با کمال آزادی «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» گفته می‌شود. شما هستید که نام امیرالمؤمنین و امام حسین و حضرت زهرا (سلام الله علیهم) را بلند می‌کنید به همین جهت امام زمان علیه السلام به شما محبت دارد. اگر شما نیز به آن بزرگوار محبت داشته باشید به ذات خودش سوگند لطف او ده برابر می‌شود.

#### امام زمان از همه ائمه غریبتر است

باید محبت امام زمان را به خودتان تلقین کنید. اگر محبت او با دلتان عجین شود آثار آن در شما پدیدار می‌گردد، دائماً او را بزرگ می‌کنید، در هر مجلسی نام او را بر زبان جاری می‌کنید و فضایل او را می‌گویید، در فراق او می‌گریید و سوز و گداز پیدا می‌کنید. اینها آثار محبت است. خدایا! به حق قرآن مبین قسمت می‌دهم همه این جمعیت را دوستدار واقعی امام زمان قرار بده.

خیلی پوزش می‌خواهم جلسه طولانی شد. خدا شاهد است که دلم نمی‌آید این حرفها را برایتان نگویم. خودش گواه است که دلم می‌خواهد تمام منبرهایم راجع به امام زمان باشد و در تمام مجالس نام او برده شود.

ای گویندگان محترم اصفهان! ای وعاظ و مبلغین و روضه‌خوانها! من از همه شما درخواست می‌کنم به این غریب مظلوم یعنی به امام زمان رحم کنید. او از همه ائمه غریبتر است. دهه‌ای بر شما نگذرد جز اینکه لااقل دو منبر در باره حضرت بروید. نگذارید این اسم خاموش شود. نگذارید این گوهر لای الهی پنهان بماند. در مجالس زنانه و مردانه برای مردم بگویید. اسم این بزرگوار را بیش از پیش به گوش مردم برسانید. عظمت و جلالت و محبتش را در دل مردم وارد کنید. واللّٰه و باللّٰه العلی العظیم! خیرات و برکات بیشتر بر این شهر نازل خواهد شد. مطمئن باشید که هر چه بیشتر به امام زمان توسل پیدا کنید و او را گرامی بدارید، خیرات و برکات زمینی و آسمانی و رفاهیت‌های اجتماعی بیشتری به شما متوجه خواهد شد.

ای در تو مقصد و مقصود ما	وی رخ تو شاهد و مشهود ما
نقد غمت مایه هر شادی است	بندگیت به زهر آزادی است
نیست کسی جز تو مددکار ما	مونس ما، یاورما، یار ما
خیز و شب منتظران روز کن	طبع جهان را طرب افروز کن
لب بگشا تا همه شکر خورند	ز آب دهانت رطوبت تر خورند
ما همه موریم، سلیمان تو باش	ما همه جسمیم، بیا جان تو باش
منتظران را به لب آمد نفس	ای ز تو فریاد، به فریاد رس

### حمله به خیمه‌ها در واپسین لحظه‌های زندگی امام حسین

«قال: اقصدونی بنفسی و اترکوا حرّمی!» ابا عبد الله روی زمین افتاده است، خون از بدنش می‌ریزد، رمق از اعضایش رفته است. صدای هلهله

لشکر بلند است. فضا از صدای لشکر پر شده است. صدای سمّ اسبها بلند است.

ابا عبدالله چشمهایش را باز کرد ببیند چه خبر شده است. نگاه کرد، دید لشکر رو به خیمه‌ها می‌روند... ای وای!... ابا عبدالله زنده باشد و ببیند لشکر رو به ناموسش می‌روند؟! آن رگ غیرت امام حسین به جوش آمد. خواست از جا برخیزد، جلوی راه لشکر را بگیرد، دید رمق به زانویش نمانده است، قوه به بازویش نمانده است. سخت‌ترین حالات امام حسین این حالت است. یک وقت صدا زد: لشکر! اگر دین ندارید و از خدا نمی‌ترسید، اگر از روز جزا نمی‌هراسید، در دنیا آزادمرد باشید، آزادمنش باشید!<sup>(۱)</sup>

شمر جلو آمد و گفت: پسر فاطمه! چه می‌گویی؟! فرمود: من با شما جنگ دارم؛ شما با من جنگ دارید، ای بیحیا لشکر! عیالم تقصیر ندارند.  
باسمک العظیم الاعظم بمولینا الحسین و اهل بیته المظلومین یا  
الله!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿مجلس یازدهم﴾

## انس و الفت با امام زمان

### راههای ارتباط با امام زمان

از روی تو خور گرفته پرتو	ای چرخ کهن به طلعت نو <sup>(۱)</sup>
وی چاکر محفل تو خسرو	ای بنده درگه تو قیصر
نعلی ز سمنند تو مه نو	بندی ز کمند تو مجرّه <sup>(۲)</sup>
وز عزم تو شد فلک سبکرو	از حجم تو شد زمین گرانبار
گامی بزن و به بام او شو	چرخ آر نه به کام تو زند دور
ایسن خوشه نورسیده بدرو	این دشنه تیز ماه برگیر

\* \* \*

جان بر لب و دل به جان رسیده      این کارد به استخوان رسیده

---

۱- منظور از چرخ کهن وجود مقدس حضرت بقیة اللّٰه است که در هنگام ظهور موفور  
السرورش در سن کهنسالی و صورت جوانی است.

۲- مجرّه یعنی کھکشان

امشب مطالب ساده و آسانی را به عنوان یک برادر دینی خیرخواه به شما سفارش می‌کنم. این کلمات را خوب گوش کنید و طبق آنها عمل کنید. به خدای عظیم قسم یاد می‌کنم که اگر اینها را عمل کنید خودتان روشن می‌شوید و چیزهایی می‌فهمید که تا حالا نفهمیده‌اید.

خیلی روشن و با کمال بی ادبی عرض می‌کنم که خیلی چیزها هست که شما خیالش را هم نمی‌کنید و اصلاً به مخیله شما خطور نمی‌کند. اگر چیزهایی را که عرض می‌کنم، عمل کنید، روشن خواهید شد.

چیستی و چگونگی فهم آن مطالب هم به حسب افراد و شرائط و امکانات و فهم و ذوق و سلیقه و به حسب عشق و محبت اشخاص فرق می‌کند. حکم کلی و ضابطه کلی ندارد. هر کسی به قدر همت خود چیزی بدست می‌آورد.

### از امام زمان خجالت نکشید

اولین سفارش این است که بدانید امام زمان به شما نزدیک است. او به شما مهربان است، به سخن شما گوش فرامی‌دهد. مواظب باشید شیطان فریبتان ندهد. نگذارید شیطان بین شما و امام زمان فاصله ایجاد کند.

شیطان یک القاءها و تلقین‌های خلافی در نفس شما می‌کند. من می‌خواهم این القاءها را از بین ببرم. گاهی شیطان در دل شما چنین القاء می‌کند: «ای وای! من کجا؟! امام زمان کجا؟! من رو سیاه و خرابکار و معصیتکارم، امام زمان به صورت من تُف هم نمی‌اندازد! اگر من یا صاحب الزمان بگویم، او در عوض لبیک، می‌گوید: مرگ! کوفت!» اینها القاءات

شیطانی است. واقعیت قضیه اینگونه نیست.

آقایان! فرزندان شما خیلی با شما مخالفت می‌کنند، ما خودمان هم بچه بوده‌ایم و با پدرمان مخالفت‌هایی داشته‌ایم. بچه‌ها خیلی پدر و مادر را اذیت می‌دهند، شیشه در را می‌شکند، استکان را می‌شکند، هزار نوع فضولی می‌کند، ولی هنگام صبح دوباره به پدرش می‌گوید: «بابا! پول بده!» به مادرش فحش داده و لگد زده است، هزار نوع اذیت و آزار رسانده است، اما شب به خانه برمی‌گردد و می‌گوید: «مامان! گرسنه‌ام، شام چه چیز داریم؟ برایم غذا بیاور.»

فرزندی پدرش را اذیت کرده است و پدر از او رنجیده خاطر است، اما باز نزد پدر می‌آید و می‌گوید: بابا برایم دوچرخه بخر! کتاب و قلم و کاغذ بخر. روی این فرزند به روی پدرش باز است و از او تقاضا می‌کند. پدر هم با وجود اینکه از فرزندش رنجیده است ولی به او توجه می‌کند و برایش دوچرخه و کیف و کفش می‌خرد، کاغذ و قلم و کتاب تهیه می‌کند و برای او پول خرج می‌کند. این مطالب صحیح است یا نه؟ اغلب شما فرزند دارید و خودتان هم قبلاً بچه بوده‌اید و این مطالب را تجربه کرده‌اید.

### امام زمان از پدر مهربانتر است

به خدایی که می‌پرستید، امام زمان (ارواحنا فداه) از پدر به شما مهربانتر است. باید روی شما به روی امام زمان باز باشد بیشتر از اینکه رویتان به روی پدر و مادرتان باز است. من نمی‌گویم: معصیت کنید یا مرتکب محرمات شوید و یا واجبات و مستحبات را ترک کنید، هرگز چنین سخنی را



نمی‌گویم، در ارتکاب حرام و ترک واجب امام زمان رنجیده و مهموم و مغموم می‌شوند، اما با همه این مقدمات باز هم شما یتیمهایی هستید که به منزله فرزندان معنوی او محسوب می‌شوید. باید همانطوری که از پدرت درخواست می‌کنی از او هم درخواست کنی.

من نمی‌گویم: دعاها و زیارتها را نخوانید. دعاها و زیارتهایی که علامه مجلسی (قدس الله سره القدوسی) در کتاب تحفة الزائر و زاد المعاد و مزار بحارالانوارش نوشته است باید خوانده شود. این دعاها و زیارات را بخوانید، اما خوب گوش فرادهید و این سختم را دقت کنید، علمای اعلام! حجج اسلام! محصلین و طلاب! و عاظ و خطباء! به شما و به سایر طبقات با کمال جرأت و جسارت و بی ادبی این مطلب را عرض می‌کنم، به همه طبقات، رجال اداری، کشوری، لشکری، بازاری، مخدرات محترمان و مخصوصاً به جوانها و بچه‌های ده دوازده ساله عرض می‌کنم: همانطوری که با پدرتان رفتار می‌کنید، با امام زمان علیه السلام رفتار کنید. همانطور که خودمانی با پدرت حرف می‌زنی و از او درخواست می‌کنی، با امام زمان هم حرف بزنی و از او بخواه.

«هیچ آدابی و ترتیبی مجوا!» امام زمان را از خودت دور نبین! همانطور که پدر و مادرت را دو سه ساعت در شبانه روز می‌بینی و با کمال پررویی از آنها درخواست می‌کنی که فلان چیز را برایت بخرند و تهیه کنند، همینطور در بیست و چهار ساعت شبانه روز با امام زمان حرف بزنی. به خود امام زمان سوگند اگر راه محبت و دوستی را اینچنین که من می‌گویم باز کنی خیلی زود

به مقصد می‌رسی.

### امام زمان ما را فراموش نکرده است

امام زمان از شما دور نیست. امام زمان به شما بی مهر نیست. این سخنم بی پایه و اساس نیست. امام زمان به شما عنایت و لطف دارد، خودش به شیخ مفید چنین نوشت: «لِلْأَخِ السَّيِّدِ وَالْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمَفِيدِ» یعنی به برادر محکم و دوست مهربانم شیخ مفید «أَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنْزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»<sup>(۱)</sup> یعنی شیخ مفید! ما یاد شما را اهمال نمی‌کنیم و غالباً و دائماً به یاد شما هستیم. ما شما را فراموش نمی‌کنیم. ما شما را رعایت و مراقبت می‌کنیم.

مثل پدری که دائماً مراقب فرزندان خود است، امام زمان عليه السلام مراقب شما شیعیان است. او شما را فراموش نمی‌کند. دلیل طلبگی از من نخواهید. بروید در وادی عمل تا بفهمید «گواه عاشق صادق در آستین باشد.» تا در وادی عمل وارد نشوید نمی‌فهمید. از او مثل پدرتان درخواست کنید. من فرزند بدی هستم، پدرم پس گردنم زده است، اخم کرده است، حالا که با او حرف می‌زنم رویش را ترش می‌کند، ولی در عین حال پدر من است. اگر به پدرم نگویم به چه کسی بگویم؟! پدرم باید برایم کت و شلوار و دوچرخه و کتاب و قلم و دفتر بگیرد. او برای این کار معین شده است و به همین جهت رویم به روی او باز است. اگر به او نگویم و از او نخواهم پس از چه کسی بخوام؟!  
بخوام؟!  
بخوام!؟

۱- بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۷۴ باب ۳۱ روایت ۷

والله! امام زمان از پدر بالاتر و مهربانتر است. باید با همین نظر در خانه او بروی. بگو: «یا بن العسکری من بد هستم، تو از من پرهیز می کنی، مرا چنج می گویی، به من سنگ هم می زنی، اما با همه این مقدمات من سگ تو هستم، تو خودت باید به سگت استخوان بدهی و لقمه ای نان جلوی او بیندازی.»

### در آغوش تنها پناه

امام زمان شاه شماست، ارباب شماست، پدر شما و معلم شماست. هر بزرگی هر سمتی بر شما دارد، امام زمان همان سمت را بر شما دارد. خدا او را مرجع و ملجأ و پناه ما قرار داده است «و الکهف الحصین» خدا این شغل را به او واگذار کرده است.

هر ساعتی از روز، در خانه و کوچه و بازار با امام زمان (ارواحنا فداه) رسماً حرف بزن: «مولا جان! گره در کارم افتاده است، شما گره را باز کنید. ای پدر مهربان! ای معلم روحانی! ای پادشاه معنوی! و ای آقای من! نوکر به آقای خود مراجعه می کند؛ رعیت به پادشاه، شاگرد به استاد و فرزند به پدرش مراجعه می کند.» به امام زمان مراجعه کنید و با او حرف بزنید. بین او و خودتان فاصله ای قائل نشوید. مدتی خودت را لوس و تُرکن، با او پیوند برقرار کن، اینها دوستی را در دلت زیاد می کند و پیوندت را با حضرت محکم تر می کند. اینها دل مبارک حضرت را به تو متوجه می سازد.

اعمال دیگری نیز باید انجام دهید که آن اعمال در دل شما ایجاد محبت می کند و توجهات خاصه امام زمان را به شما بیشتر می کند. این دسته از

اعمال را نیز باید بجا بیاورید.

### برای امام زمان عامیانه دعا کنید

همانطوری که برای خودتان و پدر و فرزندان دعا می‌کنید، برای امام زمان نیز به زبان عامیانه و ساده خودتان دعا کنید. دعای «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحَجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ»<sup>(۱)</sup> را زیاد بخوانید. این دعا چندین سال قبل از ولادت حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) از ناحیه امام صادق علیه السلام ذکر شده است. این دعا را دائماً بخوانید. در قنوت نمازتان می‌توانید هر دعایی بخوانید، نماز موقع خلوتی است که بین خدا و بنده اش ایجاد شده است «المُصَلِّي يُنَاجِي رَبَّهُ»<sup>(۲)</sup> در حال نماز دربار الهی به بنده بار داده است و فرموده است: بنده من در این موقع خلوت هر چه تو بگویی گوش می‌کنم. و به همین جهت نماز «قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»<sup>(۳)</sup> و «خَيْرُ مَوْضِعٍ»<sup>(۴)</sup> و «مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»<sup>(۵)</sup> شده است. در همه اوقات خدا «سَمِيعُ الدُّعَاءِ» است اما در وقت نماز خصوصیت دیگری دارد. در این وقتِ نجوای بنده با خدا و در این لحظه‌ای که در دربار خدا با او خلوت نموده‌اید، در وقت قنوت نمازتان دعای مأثور «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ...» را بخوانید. برای سلامتی ولی امرتان در قنوت نماز دعا کنید. به خدا سوگند این گونه اعمال توجه خاص امام زمان علیه السلام را به شما جلب

۱- مفاتیح الجنان ص ۲۷۹ اعمال شب بیست و سوم ماه رمضان

۲- بحار الانوار ج ۷۱ ص ۲۱۵ باب ۶۶ روایت ۱۷

۳- بحار ج ۱۰ ص ۹۹ باب ۷ روایت ۱

۴- بحار ج ۷۷ ص ۷۲ باب ۴ روایت ۱

۵- بحار ج ۸۲ ص ۳۰۳ باب ۴ روایت ۲

می‌کند.

به زیان پدر و مادری برای او دعا کنید. همینطوری که اینجا پای منبر نشسته‌ای و به نظرت رسیده است که برای مادر و پدر و برادر و خواهر و خویشان بیمار و فرزندان دعا کنی، همینطور برای امام زمان هم دعا کن. بگو: «خدایا! عمرش بده، خدایا! سالمش نگهدار، خدایا! دلش را خشنود کن، خدایا! غم و بلا را از او دور کن.» همان چیزهایی را که برای عزیزانت از خدا طلب می‌کنی برای امام زمان هم طلب کن. این دعاها همیشه می‌تواند در شب و روز و در کوچه و بازار و مسجد و معبد ورد زیانتان باشد.

#### صدقه دادن برای امام زمان

برای امام زمان علیه السلام صدقه بدهید. ممکن است سؤال کنید که مگر امام زمان علیه السلام محتاج به صدقه یا دعای ماست؟! ما چه کسی هستیم که اصلاً صدقه و دعای ما ارزشی داشته باشد؟! این سؤاها را کنار بگذارید. این حرف کاملاً صحیح است، او ابداً محتاج به دعا و صدقه ما نیست اما این کارها وظیفه ما است.

البته ممکن است صدقه و دعای ما هم تأثیری داشته باشد و خدای متعال به بهانه دعای ما غمی را از او برطرف کند و به بهانه صدقه ما بلایی را از او یا بستگانش بردارد و این مطلب هیچ مانع عقلی و علمی ندارد. برای او صدقه بدهید. صدقه دادن شما هم منحصر به آخر هفته نباشد. هر صبح که از خانه بیرون می‌آید و هر شب که به منزل بازمی‌گردید به مقداری که در توان شماست صدقه برای حضرت بقیة الله بدهید. واللّٰه! اگر به آنچه می‌گویم

عمل کنید خیر می بینید.

### انجام زیارت به نیابت امام زمان

سفرهای زیارتی خود را به نیابت حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) انجام دهید. مثلاً وقتی می خواهید به قم مشرف شوید فرض کنید که حضرت به شما پولی داده اند و فرموده اند: «به نیابت من سر قبر عمه ام حضرت معصومه برو و زیارت کن» فرض کن که از حضرت پول گرفته ای و از طرف ایشان به زیارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) می روی. این زیارت نیابتی آثار عجیبی دارد که الان فرصت شرح و بسط آن نیست، اصلاً تو را تغییر می دهد و ماهیتت را در همان لحظه عوض می کند به گونه ای که خودت خواهی فهمید.

کسی که نایب امام زمان علیه السلام شده است دیگر در سفر زیارتی به زن مردم نگاه نمی کند، دروغ نمی گوید، به آوازه های لهو و لعب گوش فرامی دهد و حرام نمی خورد. این نکته ها در قلب تو القا می شود و تو را تهذیب و تربیت می کند. البته این یک اثر برای این عمل است، آثار دیگری هم دارد که خودتان خواهید فهمید.

به نیابت امام زمان علیه السلام به تخت فولاد اصفهان بروید و قبور مؤمنین و اولیاء الله را در هر شب جمعه زیارت کنید. این تخت فولاد مکان عجیبی است. آنقدر روحانیت و معنویت دارد که خدا می داند. هر شب جمعه به نیابت امام زمان علیه السلام به زیارت قبور مؤمنین بروید، سر قبر علامه مجلسی و پدرش بروید، به نیابت امام زمان علیه السلام در کنار قبر این بزرگ نوکر آل محمد (علیهم

السلام) یازده سوره توحید و هفت سوره قدر بخوانید.

### مستحبات را به نیابت حضرت امام زمان انجام دهید

اگر حج واجب خودتان را انجام داده‌اید، اگر توانایی مالی دارید یک سفر به نیابت امام زمان به حج بروید که حج نیابتی برای امام زمان علیه السلام برکاتی دارد که تا نروید نمی‌فهمید.

کلیه اعمال خیریه و مستحب را به نیابت امام زمان انجام دهید. عیادت مریض، صلوة رحم، زیارت اهل قبور، بذل و بخششهای مالی، اطعامها، روضه خوانیها و همه مستحباتتان را به نیابت حضرت بقیة الله انجام دهید. اگر نذر می‌کنید برای حضرت بقیة الله نذر کنید. اگر قدم خیری برمی‌دارید، در راه خیر پول مصرف می‌کنید، بین مردم اصلاح می‌دهید همه را به نیابت از امام زمان انجام دهید. (۱)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

---

۱- با توجه به اینکه بقیة این سخنرانی در باره روحانیت اصفهان و مؤسسات خیریه فرهنگی و بهداشتی این شهر است، از نگارش آنها صرفنظر کردم. وظائف مردم در زمان غیبت در جلد دوم مکیال المکارم تألیف آیه الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی نوشته شده است. در ترجمه مکیال المکارم بخش هشتم ص ۱۶۵ تا ص ۵۸۹ هشتاد وظیفه بطور مشروح بیان شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿مجلس دوازدهم﴾

امکان ملاقات با امام زمان در زمان غیبت کبری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الْحَمْدُ  
لِلَّهِ إِقْرَاراً بِنِعْمَتِهِ ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِخْلَاصاً لِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ فَرْدَانِيَّتِهِ  
وَ صَمَدَانِيَّتِهِ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْعَاناً  
بِنُبُوتِهِ وَ رِسَالَتِهِ وَ خَاتَمِيَّتِهِ ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ ، مُعْتَرِفاً بِإِمَامَتِهِ وَ  
وِصَايَتِهِ وَ خِلَافَتِهِ وَ وِلَايَتِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ  
وَ حُجَجُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَمَنَائُهُ فِي بِلَادِهِ الَّذِينَ خَصَّهُمُ اللَّهُ بِبَقِيَّتِهِ وَ  
مَحَّصَ شِيَعَتَهُمْ وَ مَوَالِيَهُمْ بِغَيْبَةِ حُجَّتِهِ فَصَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى  
أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْضُومِينَ لِأَسِيمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَالَمِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبَدِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى  
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .



### بشارت به «مهدی» در کتب آسمانی

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>(۱)</sup> اگر مؤمن هستید ، وجود مقدس حضرت بقية الله (عجل الله تعالى فرجه الشريف) از هر کسی برای شما بهتر است. خداوند این وجود نازنین را ذخیره قرار داده است و نسبت به سایر ائمه (عليهم السلام) امتیازاتی دارند که حتی در عالم معراج نیز به گونه‌ای نشان داده شدند که وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: وقتی که شبیح ائمه (عليهم السلام) را بر ساق عرش دیدم، نورانیت صورت بقية الله از همه زیادتر و آثار بیشتری از او پدیدار بود.<sup>(۲)</sup>

در هر کدام از کتب انبیاء گذشته خصوصیاتى درباره حضرت امام زمان بیان شده است. در تورات سفر اول بر اشیت، سوره هفدهم ، آیه بیستم در حالات حضرت ابراهیم و اسماعیل این عبارت آمده است: «وَلْيَسْمَعِيلُ سَمْعَتِيخَا بَرَخْتِي أُوتُو وَ هَفَرِيْتِي أُوتُو وَ هَرِيْتِي أُوتُو بِمِئْدُمُئْدُ ، سِنِيمَ عَاسَارَ نِسِيْمَ يُولِيْدُ وَ تَيْتِيُو لَغُوِي كَادُولُ»<sup>(۳)</sup> یعنی در خصوص اسماعیل به تو شنوایم و اجابت کردم (شَمَعَتِيخَا به معنی اَسْمَعْتُكَ در زبان عربی است) و او را برکت دادم و نسلش را مثل خاک زیاد کردم بوسیله محمد (مِئْدُمُئْدُ همان محمد است و از نظر عدد در اعداد یهود مثل هم و معادل عدد نود و دو هستند. ) و دوازده امام (سِنِيمَ عَاسَارَ به معنی اِثْنِي عَشْرَ است) و امتی

۱- سوره هود آیه ۸۶

۲- ترجمه مکیال المکارم ج ۱ ص ۲۸۲

۳- نواب الدهور علامه میرجهانی ج ۴ ص ۱۱۰

عظیم از وی بوجود خواهم آورد.

در جای دیگری از تورات این دوازده امام یک به یک نام برده شده‌اند حتی در «سفر هوشع» اسم مقدس خاتم الانبیا به همان لفظ «محمد» نوشته شده است و چنین آمده است: «مُحَمَّدٌ لِكُتَيْبِ» (۱) یعنی «محمد از مخالفانش جزیه می‌گیرد» و بعد در آخر همان فصل می‌گوید: اگر زنی از اولاد اسماعیل بچه‌ای در شکم داشته باشد و اسم او را «محمد» بگذارد من شکمش را پاره می‌کنم تا چنین شخصی با این نام بوجود نیاید. (۲)

#### بشارت به «مهدی» در کتاب جاماسبنامه

جاماسب حکیم در زمان «گشتاسب» زندگی می‌کرده است، وی در علم نجوم بسیار ماهر بوده است و کتابی به نام «جاماسب‌نامه» نگاشته است. در این کتاب بر اساس میزان علم نجوم جدولها و نقشه‌هایی را کشیده است و از زمان خودش تا زمان حضرت آدم به طریق قهقرایی عقب رفته است و خصوصیات افراد و حوادث را بیان کرده است. سپس حوادث آینده را از زمان خودش تا قیامت بصورت جدول رسم نموده و وضعیت‌ها را توضیح

۱- نوائب الدهور علامه میرجهانی ج ۴ ص ۱۷۰

۲- در نوائب الدهور ج ۴ ص ۱۷۰ می‌فرماید: همچنان که در آیه ۱۶ از فصل ۹ در همان کتاب هوشع گفته است: «وَهَمَّتِي مُحَمَّدِي بِبَطْنَامِ» یعنی می‌کشم آن طفلی را که در بطون مادران باشد اگر بخواهند اسمش را محمد بگذارند (به طمع آنکه این محمدی که خدای تعالی و انبیاء توصیفش کرده‌اند شاید از ما اسرائیلیان بوده باشد و مایه افتخار ما گردد).

داده است. در باره حوادث اینجا هم مطالبی بیان کرده است تا اینکه به حساب موازین نجومی به وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) و به حالات آن حضرت می‌رسد.

جاماسب در باره امام زمان چنین می‌نویسد: «آن کسی که می‌آید و نظام عالم را زنده و برقرار می‌سازد از نسل پسین و خُشوران و از اولاد "شاه زنان" است و اسم او "راهنما" است.» و خُشور به معنی پیغمبر و «پسین و خُشوران» به معنی خاتم پیغمبران است. مراد از شاه زنان نیز حضرت شهربانو (علیها السلام) است.

سپس می‌نویسد: او غیبت طولانی دارد و وقتی ظاهر می‌شود آثار غریبه‌ای از او بروز می‌کند. در مکه ظاهر می‌شود. «دود» یعنی شیطان را می‌کشد. سرکردگان شیاطین یعنی «اسبان»، «بستر» و «سروش» را به قتل می‌رساند و دجال را هم می‌کشد. اینها را به دست حضرت عیسی می‌کشد. جاماسب همچنین می‌نویسد: او هفتاد پیغمبر را زنده می‌کند، یکی از آنها اشموعیل عابد رسولان بنی اسرائیل است که مراد از او همان «اسماعیل صادق الوعد» است که خدا درباره او می‌فرماید: «و اذکر فی الكتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیاً» این پیامبران نظام عالم را منظم می‌کنند و اهل ظلم و جور و فساد را نابود می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

۱- علامه میرجهانی در کتاب نواب الدهور ج ۲ ص ۱۵۹ چنین نگاشته‌اند: کتاب جاماسب در نزد نگارنده موجود است و تاریخ کتابت آن دوازدهم جمادی الثانیة سال هزار و صد و هشت هجری است که در اصفهان از روی نسخه اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی «ره»

## اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ

سلسله انبیا از ابتدا تا زمان خاتم الانبیا داستان حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) را خبر داده بودند. مسلماً حضرت امام زمان در دوران غیبت کبری نیز نگران و مواظب حال مردم هستند. در روایات فرموده‌اند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>(۱)</sup> یعنی کسی که بمیرد و امام زمانش را شناخته باشد مثل مردن جاهلیت یعنی مشرک و بت پرست مرده است.

در دعای مأثوری<sup>(۲)</sup> که امام صادق علیه السلام به زراره تعلیم فرمودند تا در زمان غیبت خوانده شود چنین آمده است: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ» خدایا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی من پیامبرت را نمی‌شناسم. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ» خدایا! پیامبرت را به من بشناسان که اگر او را به من نشناسانی حجت تو یعنی امام را نخواهم شناخت. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» خدایا! حجتت را به من بشناسان که اگر او را به من نشناسانی از دین خود گمراه می‌شوم.

بوده است نوشته شده است.

۱- میزان الحکمة ج ۱ ص ۱۷۱ باب ۱۴۵ (چهار حدیث ذکر شده است) حدیث ۸۴۰ «قال النبی

صل: مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

۲- منتهی الامال ج ۲ ص ۸۶۶

### امکان تشرّف به خدمت حضرت مهدی علیه السلام

این وجود شریف و نازنین الان در میان مردم هستند. اکنون هزار و صد و اندی سال از سن مبارکشان می‌گذرد ولی بُنیۀ حضرت هیچ عیبی پیدا نکرده است. مزاج او اعدل الامزجة است و به اعتدال حقیقی از همه نزدیکتر است. هر چیز که اعتدالش زیادتر باشد، دوامش هم زیادتر است.

مزاج امام علیه السلام اعدل الامزجة است. ایشان هنوز هم پیر نشده‌اند و در هنگامی که ظهور می‌فرمایند به صورت مردی چهل ساله خود را جلوه می‌دهند. الان هم حضرت در میان مردم زندگی می‌کنند. بسیاری هم خدمت او مشرّف شده‌اند و او را دیده‌اند.

دیده‌ای خواهی که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس شرط دیدار و تشرّف به حضور آن بزرگوار هم عالم بودن نیست، چه بسا کسی اصلاً سواد ندارد اما خصوصیتی در وجود او هست که لیاقت دیدار امام را پیدا کرده است.<sup>(۱)</sup> لیاقت تشرّف به سواد داشتن و مانند آن کاری ندارد. اصل مطلب طهارت و پاکیزگی نفس است. بسیاری از اشخاص چه در گذشته و چه در زمان حال او را دیده‌اند، بعضی او را شناخته‌اند و بعضی او را نشناخته‌اند و بعد از غایب شدن او ملتفت شده‌اند.

### عقال امام زمان در زمان غیبت

۱- علامۀ میرجهانی در کتاب نوائب الدهور ج ۳ ص ۱۰۶ حدیثی از امام صادق نقل کرده‌اند که حضرت در جواب مفضل مطالبی به این مضمون می‌فرمایند: وقتی قائم علیه السلام ظاهر شود، هر کسی گوید که حضرت را پیش از ظهور دیده‌ام!

حضرت امام زمان دادرس و فریادرس هستند، عمّال و کارگذارنی هم در بین مردم دارند.<sup>(۱)</sup> «قال رسول الله صل الله عليه وآله : ليله ثلاثمائة رجلاً قلوبهم كقلب آدم» خداوند سیصد مرد را در میان مردم مشخص کرده است که دلهای آنان مانند دل آدم ابوالبشر است، چهل نفر دیگر معین کرده است که دلهایشان مانند دل موسی بن عمران است، هفت نفر دیگر معین کرده است که دلهایشان مانند دل ابراهیم خلیل است، چهار نفر دیگر دلهایشان مانند دل جبرئیل و سه نفر دیگر دلهایشان مانند دل اسرافیل است و یک نفر هم «قطب» است که وجود مقدس امام علیه السلام است.

آن عمّال به اسمهای جداگانه‌ای نام نهاده شده‌اند. سه نفر اینها اوتاد هستند. و تَد به معنی میخ است و اوتاد جمع وتد است. «اوتاد» بمنزله پایه‌هایی هستند که از جانب امام علیه السلام از زمین مواظبت می‌کنند. چهار نفر دیگر «ابدال» هستند. هفت نفر دیگر «رجال الغیب» هستند که هر سه روز در ماه در طرفی از زمین می‌روند. آن چهل نفر «نقباء» هستند و آن سیصد نفر «نجباء» هستند.

هرگاه یکی از اوتاد رفت (از دنیا رفت) یکی از ابدال به جای او می‌آید و یکی از رجال الغیب در ابدال وارد می‌شود و یکی از نقباء در سلک رجال الغیب درمی‌آید و یکی از نجباء در سلک نقباء درمی‌آید و خدا یکی از

---

۱- در کتاب یأتی علی الناس زمان علامه دهرخی ص ۱۹ تا ص ۲۱ احادیثی در باره عمّال امام بیان شده است که تعداد و صفات آنها را بیان می‌کند و بعضی از آنها با آنچه در متن ذکر شده است اختلاف دارد.

بندگان را برای عضویت در نجباء برمی‌گزینند.<sup>(۱)</sup> این تعداد همیشه باید باشند و دریاها و صحراها و شهرها و همه جا را به امر حضرت بقیة الله مواظبت می‌کنند.

### حکمت غیبت امام زمان علیه السلام

اگر وجود مقدس امام زمان لحظه‌ای نباشد، زمین اهل خود را هلاک می‌کند. «بِئْمِنِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبرای خود تا کنون نگران و مواظب هستند ولی مأمور به امر فرج نشده‌اند. قدرت انجام کار هم دارند ولی غیبت ایشان برای این است که نظام دنیا باید اقتضا پیدا کند تا حضرت تشریف بیاورند.

ائمه (علیهم السلام) دوازده نفر هستند و هر یک در زمان خودش امام آن عصر و فرمانروای مؤمنان آن زمان بوده است. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نوبت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و ایشان امام عصر خودشان بودند. وقتی حضرت امام مجتبی را مسموم کردند نوبت به حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید و ایشان امام عصر خود و مأمور به امر بودند. اگر امام حسین علیه السلام در روز عاشورا می‌خواستند دشمنان را دفع کنند، قدرت کامل برای این کار داشتند همانگونه که ملائکه و صلحاء جن هم برای یاری حضرت آمدند ولی ایشان قبول نکردند.

۱- در کتاب بیان الائمه تألیف حاج شیخ محمد مهدی نجفی ص ۱۴ پیرامون عمال امام علیه السلام بحث کرده است و سپس در ص ۲۳ دو قضیه درباره کسانی که از عمال حضرت گشته‌اند و غایب شده‌اند بیان فرموده است.

پس از امام حسین علیه السلام نیز بقیه ائمه (علیهم السلام) تا امام حسن عسکری هر یک امام عصر خود بودند و همه به حکم «مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ» مسموم یا مقتول شده‌اند. فرموده‌اند: احدی از ما نیست مگر آنکه به سم شهید می‌شود یا اینکه با شمشیر یا وسیله دیگری کشته می‌گردد.

خود پیامبر هم به شهادت رسیده‌اند. ایشان مسموم شدند اما سمّ بنی قریظه پیامبر را نکشت. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَئِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ»<sup>(۱)</sup> در تفسیر صافی در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید: عایشه و حفصه دو همسر پیامبر با هم توطئه کردند و پیامبر را به زمین زدند و به همین جهت پیامبر به شهادت رسید.<sup>(۲)</sup>

#### تقسیم ارزاق به وسیله امام زمان علیه السلام

به هر حال امام زمان علیه السلام از همه جا خبر دارند و روزی خلاق به دست ایشان تقسیم می‌شود. هر امامی در زمان خودش تقسیم کننده روزی بوده است. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: در بین الطلوعین همراه امام سجاد علیه السلام بودم و

۱- سوره آل عمران آیه ۱۴۴

۲- در تفسیر برهان ج ۱ ص ۳۲۰ در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فسم قبل الموت، انهما سمّتا قبل الموت، قلنا انهما و ابویهما شر من خلق الله» - تفسیر برهان ج ۴ ص ۳۵۲ در ذیل آیات ابتدای سوره تحریم به شرح سبب شهادت پیامبر و چهار قاتل حضرت (دو همسر پیامبر و پدران آنها) پرداخته است.



گنجشکها صدا می کردند، حضرت امام سجاد فرمود: ابا حمزه! آیا می دانی این گنجشکها چه می گویند؟ عرض کردم: خدا و حجت او دانایتر هستند. حضرت فرمود: اینها روزی خود را طلب می کنند. هر روز در بین الطلوعین ارزاق تقسیم می شود. ای ابو حمزه! در بین الطلوعین ن خواب چون روزی همه روزی خواران انسان، حیوان، طیور، ماهیان و کرمهای زمین هر روز بین الطلوعین به دست ما تعیین می شود. خدا روزی می دهد اما واسطه تقسیم آن، وجود مقدس امام زمان علیه السلام است. خواب در بین الطلوعین که امروزه رایج شده است، خواب لعنت است. بیداری در بین الطلوعین روزی را زیاد می کند و نفع سفرهای تجاری را بیشتر می سازد.

تقسیم روزی در هر روز به دست امام زمان علیه السلام است و به یمن وجود او مردم روزی داده می شوند و به سبب وجود او زمین و آسمان برقرار است. «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء» اگر او نباشد زمین و آسمانی نخواهد ماند. این مقام امامت است.

### زندگی امام زمان در زمان غیبت

امام زمان علیه السلام زن و فرزند دارند. سادات از نسل او زیاد هستند ولی الان معلوم نیست. زن و فرزندان حضرت مرگ و میر دارند. در جزیره خضراء هم اولاد امام زمان هستند و آن جزیره مال آنهاست و ویژگیهای عجیب و غریبی هم دارد. کسی به آن جزیره راه ندارد. یکی از کوچکترین جزایرهای آن همین مثلث برمودا است که نه با طیاره و نه با وسایل دیگر نمی توانند به آن بروند و کشتی نیز نمی تواند به سوی آن برود. وقتی حضرت قیام کنند معلوم

می شود که سادات از نسل او چقدر هستند.

امام زمان علیه السلام کوچکترین سنت از سنتهای پیامبر را ترک نمی کند. پیامبر فرموده است: «النکاح سنتی من است و هر کس از آن اعراض کند از من نیست.

امام زمان در زمان غیبت هدایتها و راهنماییهای هم انجام می دهند. شیخ مفید از بزرگان علما در اواخر عصر غیبت صغری و اوائل غیبت کبری هستند. زن آبستنی فوت شده بود و بچه در رحم او زنده بود. از شیخ مسأله را سؤال کردند و کسب تکلیف کردند. شیخ فرمود: او را دفن کنید. وقتی می خواستند او را دفن کنند، حضرت بقیه الله علیه السلام یک نفر را فرستادند که به آنها بگویند شیخ فرمودند: «پهلویش را بشکافید و بچه را بیرون بیاورید و سپس زن را دفن کنید.» وقتی این خبر به شیخ رسید، به نظرش رسید که دیگر فتوا ندهد. حضرت برای او پیغام فرستادند که مشغول فتوا دادن باش و اگر در جایی خلافی باشد ما آن را رد می کنیم. شیخ مفید همان کسی است که تویع مبارک امام زمان در خطاب به او تجلیل شایان و عجیبی دارد. او استاد شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی بوده است.

سید بحر العلوم هم از علمایی بوده است که مکرر به خدمت حضرت بقیه الله شرفیاب می شده و آن حضرت را می شناخته است حتی مسائل علمی خود را از حضرت سؤال می کرده است. مجلسی اول نیز از کسانی است که به حضور او شرفیاب شده است. مجلسی دوم (علامه مجلسی صاحب بحار الانوار) نیز می فرماید: من به قوه ریاضت چهل نفر از اولیاء

خدا را در اصفهان دیده‌ام.

### تشرّف ملاّ قاسمعلی رشتی به خدمت امام زمان علیه السلام

در زمان مرحوم حاجی کلباسی و مرحوم سید رشتی (اعلی الله مقامهما) بین دو نفر از بزرگان اصفهان اختلافی پیدا شده بود. آخوند ملاّ قاسمعلی رشتی که از علمای نامی تهران بود برای اصلاح این اختلاف به اصفهان آمدند و در منزل حاجی کلباسی وارد شدند. بعد از آنکه اختلاف آن دو عالم را برطرف کردند در روز سه‌شنبه برای زیارت اهل قبور به تخت فولاد رفتند. (زیارت اهل قبور فوائد زیادی دارد. بعد از وادی السلام نجف هیچ قبرستانی مانند تخت فولاد اصفهان نیست و متأسفانه الان آن را خراب کرده‌اند! چهارصد پیغمبر در اصفهان مدفون هستند، فقط دو نفر از آنها قبرشان آشکار است که یکی یَشع (لسان الارض) است و دیگری شعیا در امامزاده اسماعیل است اما قبر بقیه آنها معلوم نیست. علاوه بر آنها بعضی از اولیاء خدا نیز در اصفهان مدفون هستند.) ملاّ قاسمعلی به تخت فولاد می‌آیند. ایشان اهل کشیدن قلیان بودند و به همین جهت به مستخدم خودشان گفتند: به قهوه‌خانه برو و یک قلیان بگیر. مستخدم رفت و پس از لحظاتی برگشت و گفت: قهوه‌خانه بسته است و فقط روزهای پنجشنبه و جمعه که مردم برای زیارت اهل قبور می‌آیند باز است. ملاّ قاسمعلی از بس به قلیان علاقمند بود می‌خواست به منزل برگردد ولی با خودش مجاهده کرد و با خود گفت: نباید به خاطر یک قلیان از این همه فیوضات محروم شوم.

به هر حال ایشان از قلیان صرفنظر کرد و در تکیه میر وارد شد. در زاویه تکیه یک نفر به زئی جهانگردان و سیاحان نشسته بود. ملاقاسمعلی به آن شخص اعتنایی نکرد و کنار قبر میر آمد و فاتحه خواند. وقتی ملاقاسمعلی فاتحه را تمام کرد، آن شخص برخاست و آهسته آهسته به او نزدیک شد و گفت: «چرا شما ملاها ادب ندارید؟!»

ملاقاسمعلی یگه‌ای خورد و گفت: «چه بی ادبی از من سر زده است؟!» آن مرد گفت: «تحیت اسلام سلام است، چرا وقتی وارد شدی سلام نکردی؟» سلام تحیت اسلام است و حضرت می‌فرماید: در آخر الزمان سلام کردن ملغی میشود و فقط مردم اگر از کسی بترسند یا به او نیاز داشته باشند، سلام می‌کنند!<sup>(۱)</sup> و الا در موارد دیگر سلام کردن متروک است. و امروزه این پیشگویی به وقوع پیوسته است.

ملاقاسمعلی دید مطلب عین واقعیت است و راست است بنابراین عذر آورد و گفت: متوجه نبودم! آن شخص گفت: «نه! اینها بهانه است. شما ادب ندارید! شما ادب اسلامی ندارید!» در اسلام فرموده‌اند که باید شخصی که وارد می‌شود به افرادی که در مجلس حضور دارند سلام کند. باید سواره به پیاده و ایستاده به نشسته سلام کند. وقتی در خانه وارد می‌شوند اگر هیچ کس در خانه نباشد، باید سلام کنند و داخل شوند. اینها از آداب اسلامی است.

۱- نوائب الدهور ج ۱ ص ۱۵۴ پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يكون السلام

على المعرفة...»

سپس آن شخص به ملاقاسمعلی فرمود: چنین می فهمم که قلیان می خواهی؟! ملاقاسمعلی عرض کرد: بله قلیان می خواستم ولی اینجا پیدا نشد. آن شخص فرمود: در این چنته من قلیان و تنباکو و سنگ چخماق و زغال هست. پنبه سوخته هم برای روشن کردن آتش هست. برو و قلیان درست کن. ملاقاسمعلی به خادمش گفت: برو قلیان درست کن. آن شخص گفت: نه، خودت باید بروی!

ملاقاسمعلی آمد و در چنته نگاه کرد و دید فقط در این چنته یک قلیان و یک سرتنباکو و قدری زغال مو و پنبه سوخته و سنگ چخماق هست. قلیان را درست کرد و آورد و در خدمت آن شخص گذاشت. او فرمود:

من نمی کشم، خودت بکش! ملاقاسمعلی قلیان را کشید و حظ نفسش به عمل آمد. سپس آن شخص فرمود: خوب، حالا آتشفایش را بریز و قلیان را ببر و سر جایش بگذار.

### بر این ذکر مداومت کن

ملاقاسمعلی قلیان را تمیز کرد و برد در چنته گذاشت و بازگشت. چون آن شخص گفته بود: چنین می فهمم که قلیان می خواهی، ملاقاسمعلی با خود اندیشید: معلوم می شود او از مرتاضین و دارای علوم غریبه، است بنابراین وقتی برگشت عرض کرد:

«آقا! یک زاد المسافرینی به ما بدهید» منظور او از «زاد المسافرین»

علم کیمیا و طلاسازی یود.

آن شخص فرمود: «زاد المسافرین برای چه می خواهی؟! دنیا ارزش این

چیزها را ندارد.

من چیزی به تو تعلیم می‌کنم که از زاد المسافرین بهتر باشد.»

ملاقاسمعلی عرض کرد: بفرمایید! آن شخص فرمود: بر این ذکر مداوت کن: «یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا فاطِمَةُ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَدْرِکُنِي وَ لا تُهْلِكُنِي» ملاقاسمعلی عرض کرد: ای کاش قلم و کاغذ داشتم و این ذکر را می‌نوشتم تا فراموش نکنم. فرمود: در چنته (همان چنته‌ای که در آن قلیان بود) قلم و کاغذ هست برو بیاور. ملاقاسمعلی آمد و دید قلیان در چنته نیست! فقط یک صفحه کاغذ و یک قلم و یک دوات است، آنها را برداشت و آورد. آن شخص املا فرمود و ملاقاسمعلی می‌نوشت: «یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا فاطِمَةُ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَدْرِکُنِي وَ لا تُهْلِكُنِي».

وقتی به «ادرکنی» رسید ملاقاسمعلی دست نگهداشت و نوشت! آن شخص فرمود: چرا نمی‌نویسی؟! عرض کرد: مخاطبین چهار نفر هستند: محمد، علی، فاطمه و صاحب الزمان پس «ادرکنی» در اینجا غلط است و باید به صیغه جمع مذكر «ادرکونی» گفته شود. آن شخص فرمود: نه، غلط نیست، بنویس. امر و تصرّف با امام زمان است، آنها هم که بخواهند کاری انجام دهند باز امر و تصرّف با امام زمان است. بنویس «ادرکنی و لا تهلکنی». ملاقاسمعلی نوشت.

وقتی ملاقاسمعلی به منزل حاجی کلباسی آمد و قضیه را تعریف کرد، مرحوم کلباسی برخاست و به کتابخانه‌اش رفت و نوشته‌ای را که همین ذکر بر آن نوشته بود و به خاطر همان شبهه که در ذهنش آمده بود «ادرکنی و لا

تهلکنی» را به «ادرکونی و لاتهلکونی» تبدیل کرده بود، آورد و کلمه ادرکونی و لاتهلکونی را پاک کرد و آن نوشته را اصلاح کرد.

بالاخره ملاقاسمعلی از اصفهان خارج شد و به طرف تهران حرکت کرد و یک شب در کاشان ماند و در منزل یکی از علمای کاشان مهمان شد. آن عالم کاشانی پس از صرف شام دو رختخواب برای خودش و مهمانش در اتاق انداخت و چراغ را خاموش کرد و هر دو به رختخوابهایشان رفتند. در این هنگام آن عالم کاشانی صدا زد: آخوند ملاقاسمعلی! اگر آن روز اصرار کرده بودی آقا زاد المسافرین هم به تو می دادند! ملاقاسمعلی گفت: کدام روز؟ آن عالم گفت: آن روزی که در تخت فولاد در تکیه میر بودی! ملاقاسمعلی پرسید: مگر آن شخص که بود؟ آن عالم گفت: آقا امام زمان بودند. پرسید: شما از کجا می دانید که او امام زمان بود؟! آن عالم گفت: آقا هفته ای یک شب اینجا تشریف می آورند!

زخویش گم شو و آنکه خدای را می جوی

که واجب است ز خود گم شدن خدا جو را

آقا هر هفته یک شب به منزل او می رفته اند! باید درخواستها در خواست

حقیقی باشد، ابراز ارادت زبانی به درد نمی خورد.

#### سید ابوالحسن اصفهانی امام زمان را نشان داد

یک داستان بدون واسطه هم از مرحوم آیه الله آسید ابوالحسن اصفهانی نقل کنم. در زمان مرجعیت مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی یکی از علمای عامی بغداد، شانزده بیت در مذمت شیعه ها سروده بود و در آنها اعتقاد

شیعیان به امام زمان را مورد استهزا قرار داده بود. او نوشته بود که شیعیان انتظار دارند که مهدی از سرداب بیرون بیاید. این شعرها را برای بعضی از علمای نجف و از جمله آنها برای آشیخ محمد حسین کاشف الغطاء فرستاده بود. مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در جواب آن شانزده بیت، صد و شصت بیت بر همان وزن سروده بود و در آنها اسامی علمای سنی که قائل به امامت و مهدویت هستند و اسامی کتابهایشان را ذکر کرده بود و من آن اشعار را دارم. این عالم سنی آن شانزده بیت را برای بسیاری از علما فرستاده بود.

روزی ما در منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم، بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسید ابوالقاسم اصفهانی مترجم عروۃ الوثقی، شیخ محمد کاظم شیرازی، خلخالی بزرگ، سید محمد پیغمبر، دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میر بادکوبه‌ای و آسید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و در داخل آن دو ورقه بود، یک ورقه اشعار همان شخص سنی بود که برای صاحب نامه فرستاده بود و ورقه دیگر نامه‌ای بود که نویسنده آن درباره اعتقاد شیعه به مهدی علیه السلام از مرحوم سید دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحر العلوم یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای



شیخیه بود. در این نامه بحر العلوم یمنی دلیلی برای وجود امام زمان درخواست کرده بود.

مرحوم آسید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان علیه السلام را به شما نشان بدهم!» نامه را مهر کردند و به دامادشان آسید جواد اشکوری دادند و فرمودند: ببر در پست بپرداز.

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از اینکه مرحوم آسید ابوالحسن در صحن امیرالمؤمنین نماز مغرب و عشا را خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام شیخ عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: «بحرالعلوم یمنی به نجف آمده است و در محله و شراق در فلان جا منزل کرده است.» مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: «باید همین حالا به دیدنش برویم.»

ایشان همراه با عده‌ای از علما برای دیدن بحرالعلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بودند (چغندر هم داخل میوه‌هایشان!) ما هم رفتیم. بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحر العلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الان وقت صحبت کردن نیست چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیایید تا آنجا با هم صحبت کنیم سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم.

فردا شب بحرالعلوم با پسرش سیدابراهیم به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام مرحوم سید خادمشان را صدا

زدند و فرمودند: مشهدی حسین! چراغ را روشن کن می خواهیم بیرون برویم. (در آن زمان برق نبود و باید با چراغ فانوس بیرون می رفتند.) مشهدی حسین چراغ را روشن کرد و آورد. در این هنگام مرحوم آسید ابوالحسن و بحر العلوم و فرزندش سید ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم خواستیم همراهشان برویم اما مرحوم سید فرمود: «نه هیچکدامتان نیاید.» هر چهار نفر آنها بیرون رفتند و چون تا برگشتن آنها زمان زیاد گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

### تشرّف بحر العلوم یمنی و شیعه شدن او

فردا صبح از سید ابراهیم پسر بحر العلوم یمنی سؤال کردیم: دیشب کجا رفتید؟ سید ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: «الحمد لله استبصرنا ببركة الامام السيد ابوالحسن» ما به برکت امام سید ابوالحسن شیعه شدیم. گفتیم: کجا رفتید؟ گفت: «رُحنا بالوادی مقام الحجة» در وادی السلام به «مقام حجت علیه السلام» رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم، سید ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همانجا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند و ما در بیرون مقام قدم می زدیم. سپس سید ابوالحسن مشغول نماز شدند. پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود لبخند می زد و می خندید.

ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد، پدرم با تعجب به من گفت: کسی

اینجا نبوده است! آقا با چه کسی صحبت می‌کند؟! دو سه دقیقه صدای صحبتها را می‌شنیدیم اما تشخیص نمی‌دادیم که صحبت درباره چیست. هیچ یک از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سید صدا زد: «بحرالعلوم! داخل شو» پدرم داخل شد، من هم خواستم به داخل مقام بروم اما سید فرمود: «نه تو نیا!» باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می‌شنیدم اما صحبتها را تشخیص نمی‌دادم. ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن‌تر بود در «مقام حجت» تابش کرد و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد. یک صیحه زد و صدایش خاموش شد.

سپس سید ابوالحسن صدا زد: سیدابراهیم! بیا پدرت حالش بهم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه‌هایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدرم زدم و شانه‌هایش را مالیدم. پدرم چشمهایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن و بی اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سید ابوالحسن افتاد و پاهای سید را می‌بوسید و دور سید طواف می‌کرد و می‌گفت: «یا بن رسول الله! یا بن رسول الله! یا بن رسول الله! التوبة! التوبة! التوبة!» «طریقه مذهب شیعه را به من تعلیم بده من توبه کردم. سپس سید ابوالحسن مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.

به هر حال این قضیه گذشت و بحرالعلوم هم به یمن بازگشت. چهار ماه بعد زوار یمنی به نجف آمدند و پولهای زیادی برای آسید ابوالحسن آوردند و بحر العلوم نامه‌ای نیز توسط زوار به حضور سید فرستاده بود و از سید

تشکر و قدردانی کرده بود و نوشته بود: «از برکت عنایت و هدایت شما، تا کنون دو هزار و اندی از مقلدین من شیعه دوازده امامی شده‌اند.»  
مردم باید به این مطالب اهمیت بدهند. اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان به فریاد می‌رسد. ما خالص نیستیم. حبّ دنیا نمی‌گذارد که ما کاری بکنیم.

### شهر نورستان در کویر ایران

الان هم امام زمان در عالم دارای پایگاههایی هستند و معمیرینی که دارای عمرهای طولانی هستند از طرف حضرت کارهایی انجام می‌دهند. در همین ایران ما، جاهایی هست که هیچ کس خبر ندارد، دستگاههای اطلاعات خارجیها هم خبر ندارند. در همین کویر ایران هم یک منطقه‌ای هست. ده پانزده سال قبل که من ساکن تهران بودم یکی از افراد آنجا نزد من آمد.  
یک روز اول صبح زنگ به صدا درآمد. برخاستم و در منزل را باز کردم. دیدم یک شخصی که شال سیاهی به سرش پیچیده است و یک طرف شال روی سینه‌اش و طرف دیگر از پشت سرش آویزان است پشت در ایستاده است. وقتی در را باز کردم سلام کرد و بدون مقدمه دست به گردنم انداخت و صورتم را بوسید و خیلی گرم با من برخورد کرد. سپس گفت: «آقا! من برای دیدن شما آمده‌ام، اگر اجازه می‌دهید داخل منزل بیایم و چند دقیقه خدمتتان باشم. من گفتم: بسم الله بفرمایید.»

بالاخره داخل منزل شد و چای و ناشتایی برایش آوردم. بعد از اینکه صبحانه را صرف کرد، خودش را معرفی کرد و گفت: «من میرغیاث پسر

میرابوالفضل از اهل نورستانم. اسم شما را شنیده بودم و اشتیاق دیدارتان را داشتم. حالا اگر به کسی اجازه ورود به اتاق ندهید و خودمان دو نفری باشیم می‌خواهم قدری با شما صحبت کنم.

من گفتم: اشکالی ندارد، کسی در اتاق وارد نمی‌شود. سپس میرغیاث شروع به صحبت کرد و گفت: آقا! یک غزلی از شما نقل کرده‌اند و ما در نورستان دور هم می‌نشینیم و این غزل را می‌خوانیم و حال می‌کنیم. پرسیدم چه غزلی؟ میرغیاث شروع به خواندن کرد:

نقش جمال یار را تا که به دل کشیده‌ام

یکسره مهر این و آن از دل خود بریده‌ام

نفس، مجال کی دهد تا که بگویم چسان

تیر بلای عشق او بر دل و جان خریده‌ام

هر نظرم که بگذرد جلوه رویش از نظر

بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده‌ام<sup>(۱)</sup>

من گفتم: بله این غزل را من سروده‌ام، اما از کجا به نورستان رسیده است و اصلاً نورستان کجاست؟! من تا کنون در ایران اسمی به نام نورستان شنیده‌ام. میرغیاث خندید و گفت: الان آنچه را شنیده‌ای برای توضیح می‌دهم.

### وضعیت نورستان

سپس میرغیاث چنین گفت: کویر لوت هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ

۱- این اشعار در کتاب نواب الدهور علامه میرجهانی ج ۳ ص ۴۳۰ آمده است.

است. در مرکز این کویر هفت فرسخ در هفت فرسخ حیدر آباد، نعیم آباد، نعمت آباد، قاسمیه، خلیله و عظیم آباد است. مردمان آن همه شیعه اثنی عشری و اغلب سادات هستند. نورستان مرکز این شهرهاست و چشمه آب حیات هم در آنجا واقع شده است. مولای ما میرسلیمان است که از سادات حسینی و از اولاد امام زین العابدین علیه السلام است.

محل ما جای بسیار خوبی است و همه نوع وسایل بهتر از آنچه آمریکایی‌ها و شوروی‌ها دارند در اختیار داریم. ما در آنجا می‌توانیم از اخبار همه دنیا با خبر شویم. هیچ کس راه رسیدن به این مرکز کویر را نمی‌داند و مولای ما دستور داده است که افرادی را که در ساحل کویر راه گم می‌کنند مواظبت کنیم و آنها را سالم به خانه و خانواده‌شان برسانیم. هیچ ماشین یا طیاره‌ای نمی‌تواند به جایگاه ما دسترسی پیدا کند. همه زمینها رمل (شن سیال) است و ماشین نمی‌تواند بر روی آنها حرکت کند. اگر طیاره‌ای هم به آن طرف بیاید به فرمان مولایمان که از طرف حضرت بقیه الله علیها السلام به او امر می‌شود، ستونهایی از شن بلند می‌کنیم تا بالا برود و هوا را تاریک کند و مانع آمدن طیاره شود.

میر غیاث نکته دیگری از اخبار غیبیه نیز بیان کرد و آن اینکه طیاره‌های آمریکایی به طبرس خواهند آمد و دچار سانحه خواهند شد. وی این مطلب را قبل از انقلاب در زمانی که آغاز سخنرانیهای حضرت آقای خمینی بود و مردم و مدرسه فیضیه مورد قتل عام قرار گرفته بودند، برای من بیان کرده بود.

میرغیاث همچنین در باره کتابخانه نورستان توضیح داد و گفت: در آنجا کتابخانه‌ای هست که طول آن سیصد متر و عرض آن صد متر است و کتابهای بسیاری در آنجا نگهداری می‌شود. یک قفسه از آنها با جواهرات بسیار گرانبها تزیین شده است. کتابها و قرآنهایی نیز که به خط ائمه (علیهم السلام) نوشته شده است در آنجا نگهداری می‌شود. کتابهای متنوعی در آن کتابخانه موجود است.

### عمر اهالی نورستان

میرغیاث می‌گفت: مولای ما در این منطقه کوچک میرسلیمان است و همه به امر او کار می‌کنند. عمر اهالی این منطقه معمولاً کمتر از صد سال نیست اما هفت نفر که کارگزاران اصلی میرسلیمان هستند عمرشان بسیار زیادتر است. مولا هر پنجاه سال یک مرتبه به این هفت نفر جرعه‌ای از آب حیات می‌دهد و آنها تا پنجاه سال دیگر به خدمت مشغول هستند.

میرغیاث می‌گفت: این هفت نفر عمرشان بسیار طولانی است. وی گفت: سنّ خود من تا اکنون دویست و پنجاه سال است در صورتی که قیافه او بیش از چهل و پنج سال نشان نمی‌داد. آدم لاغری هم بود. آن زمان دویست و پنجاه ساله بود و اکنون حدوداً دویست و شصت و چند سال دارد. میرغیاث در آن ملاقات صحبت‌های مفصلی کرد و من همه آنها را نوشته‌ام. او بعدها یک بار دیگر هم به ملاقات من آمد.

به هر حال من از او سؤال کردم: آیا مولای شما، امام زمان علیه السلام را هم می‌بیند؟ میرغیاث گفت: نه، ادعا نمی‌کند، ما همین قدر می‌دانیم که از طرف

امام زمان علیه السلام به او امر می شود اما نمی دانیم که آیا امام زمان را می بیند یا نمی بیند.

### نقش نام خلفا بر انار

غرض از نقل این مطالب این بود که بدانید اولیاء خدا بر روی زمین هستند. اگر کسی توجه به این مطالب پیدا کند، کار درست می شود. اگر تمام هوسها را کنار بگذارید و همان ذکری را که عرض کردم متذکر شوید «یا محمد، یا علی، یا فاطمة یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تُهلکنی» و توجه شما فقط به این ذکر باشد ممکن است به ملاقات خود حضرت شرفیاب شوید. خداوند به عز آل محمد توفیق دهد که ما بدانیم چه می کنیم. امام زمان فریادرس است. یک حکایت دیگر هم از فریادرسیهای امام زمان علیه السلام عرض کنم و دعا کنم:

مدتی ولایت بحرین تحت تصرف سلطان فرنگ بوده است. حاکمی برای بحرین قرار داده بودند و وزیر او ناصبی و دشمن شیعه بود و همیشه در صدد نابود کردن شیعیان بود.

روزی این وزیر ناصبی اناری آورد و به دست حاکم داد. روی پوست انار بصورت نقش طبیعی و برجسته این کلمات نقش بسته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله» انار را به دست حاکم داد و گفت: علمای رافضیها را احضار کن تا جواب این انار را بدهند و یا از مذهبشان دست بردارند و یا همگی کشته شوند و یا با ذلت و خواری جزیه پردازند.



هفتاد نفر از علمای شیعه حاضر شدند و انار را در دست خود گرفتند و آن را به دقت نظاره کردند. حاکم گفت: این نوشته بر انار مصنوعی نیست یا آن را جواب دهید یا یکی از آن سه کار را انتخاب کنید. علما در تحیر فرو رفتند و جوابی نداشتند اما گفتند: سه روز به ما مهلت بده، بعد از سه روز اگر جواب نیاوردیم هر کاری خواستید انجام دهید. حاکم پذیرفت و به آنها سه روز مهلت داد و در شب اول و دوم علمای شیعه جمع شدند و آه و ناله و گریه و توسل به امام زمان انجام دادند اما هیچ نتیجه‌ای نگرفتند.<sup>(۱)</sup>

#### استغاثه احمد بن محمد بن عیسی به امام زمان

شب سوم احمد بن محمد بن عیسی که از بزرگان شیعیان بود از خانه بیرون آمد و به تنهایی به صحرا رفت. آن شب بسیار تاریک بود و مهتاب نبود و احمد بن محمد بن عیسی با در نظر گرفتن فاجعه‌ای که فردا بر شیعیان فرود می‌آید بی اندازه گریه می‌کرد و به امام زمان متوسل بود. ناگهان صدایی به گوش احمد بن محمد بن عیسی می‌رسد: احمد بن محمد بن عیسی! چرا در این شب تاریک از خانه خارج شده و به بیابان آمده‌ای؟!

احمد بن محمد بن عیسی عرض کرد: ای صاحب صدا! کاری به من نداشته باش. من دردی دارم و اینجا آمده‌ام تا به امام زمانم توجه پیدا کنم. صاحب صدا فرمود: من صاحب الامر هستم، حاجت خود را بیان کن.

---

۱- در منتهی الامال ج ۲ ص ۸۲۸ نوشته است: با هم ده نفر را انتخاب کردند و آنگاه از میان آن ده نفر سه نفر انتخاب شدند تا اینکه هر یک از آنها یک شب به بیابان رود خدا را عبادت کند و به امام زمان استغاثه نماید.

احمدبن محمد عرض کرد: اگر امام زمان هستی قصه را می دانی و نیازی به گفتن من نیست. حضرت فرمود: بله، راست می گویی، تو به خاطر بلایی که به سبب آن انار بر شما وارد شده و مورد تهدید حاکم قرار گرفته اید به اینجا آمده ای. ای احمدبن محمد! در خانه وزیر (لعنه الله) درخت اناری است. هنگامی که آن درخت بار آورد و هنوز انارها کوچک بود، او قالبی از گل درست کرد و این کلمات را وارونه بر آن کنده کاری کرد (همانگونه که مهر را بصورت وارونه حکاکی می کنند) و انار کوچک را در میان آن قالب بزرگ گلی گذاشت و آن را بست. وقتی که انار در میان این قالب بزرگ شد، اثر آن نوشته بر آن ماند.

پس هنگام صبح به نزد حاکم بروید و بگویید: ما برای آن انار جواب آورده ایم اما فقط در خانه وزیر آن را خواهیم گفت. وقتی در خانه وزیر داخل می شوید در طرف راست شما اتاقی است که چند پله می خورد، به حاکم بگو فقط در این اتاق جواب را خواهیم گفت. وزیر می خواهد از داخل شدن به آن اتاق ممانعت کند اما تو مبالغه کن و نگذار که وزیر قبل از تو داخل آن اتاق شود. تو اول داخل آن اتاق شو. در آن اتاق تاقچه ای است که کیسه سفیدی در آن است، آن کیسه را بردار. قالب گلی در آن کیسه است. پس در حضور حاکم، آن انار را در قالب بگذار تا نیرنگ وزیر معلوم گردد.

ای احمدبن محمدبن عیسی! همچنین به حاکم بگو که معجزه دیگر آن است که چون آن انار را بشکنند، چیزی جز دود و خاکستر در آن نیست. و اگر می خواهید صدق این سخن هویدا گردد، به وزیر فرمان دهید که آن انار را در حضور مردم بشکند. و وقتی آن وزیر انار را می شکند، خاکستر و دود

بر صورت و ریش او خواهد رسید و صورتش را سیاه خواهد کرد.  
 احمد بن محمد بن عیسی چون این سخنان را از وجود مقدس امام  
 زمان علیه السلام شنید بسیار خوشحال شد و در مقابل آن حضرت زمین ادب بوسید  
 و با شادی و سرور به سوی اهل خود بازگشت.

### شیعه شدن حاکم بحرین

فردا صبح علمای شیعه نزد حاکم رفتند و احمد بن محمد بن عیسی  
 فرمانهای حضرت امام زمان علیه السلام را اجرا کرد و معجزاتی که حضرت خبر داده  
 بودند آشکار شد. حاکم چون این معجزات و اخبار غیبی را مشاهده کرد به  
 سوی احمد بن محمد بن عیسی توجه کرد و پرسید: چه کسی این چیزها را به  
 شما خبر داده بود؟! احمد گفت: امام زمان و حجت خدا به من خبر داده  
 است. والی گفت: امام شما کیست؟ احمد گفت: او یکی از ائمه دوازده گانه  
 ماست. سپس احمد یک یک ائمه (علیهم السلام) را نام برد تا به نام حضرت  
 بقیه الله (ارواحنا فداه) رسید. حاکم گفت: دست دراز کن تا با تو بر این  
 مذهب بیعت کنم و من گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و  
 گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست و گواهی می دهم که بعد از  
 پیامبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه بلا فصل است و سپس به هر یک  
 از امامان تا امام دوازدهم اقرار کرد و شیعه شد. پس از آن، حاکم به کشتن  
 وزیر فرمان داد و از اهل بحرین عذر خواهی کرد. این داستان نزد اهل بحرین  
 معروف است و قبر احمد بن محمد بن عیسی نزد آنها شناخته شده و

زیارتگاه عشاق است.<sup>(۱)</sup> اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

### شعری از علامه میرجهانی

یا ربِّ زغمش تا چند اشکم ز بصر آید  
 بنشسته سر راهش شاید ز سفر آید  
 تا چند بنالم زار، شب تا سحر از هجرش  
 کوب شمرم هر شب، شاید که سحر آید  
 هر دم که رُخش بینم، خواهم دگرش دیدن  
 بازش نگرم شاید، یکبار دگر آید  
 از دیده نهان اما، اندر دل من جایش  
 او را طلبم هر شب، شاید که ز در آید  
 با کس نتوانم گفت، من راز درون خویش  
 کز درد غم هجرش، دل را چه به سر آید  
 می سوزم و می سازم، از درد فراق اما  
 تیر غم او بر دل، افزون ز شمر آید  
 حیران به فغان تا کی، با محنت و غم همدم  
 یا ربِّ نظری کان شاه، از پرده به در آید<sup>(۲)</sup>

۱- این داستان در منتهی الامال ج ۲ ص ۸۲۷ تا ص ۸۳۰ آمده است. بیانات مرحوم علامه میرجهانی کمی متفاوت با متن منتهی الامال بود. در منتهی الامال نام آن عالم را «محمد بن عیسی» نوشته است. اکثر مطالب این داستان با اقتباس از منتهی الامال نگاشته شد.

۲- نواب الدهور ج ۳ ص ۴۲۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**تشرفات حضرت آیه الله حاج شیخ اسماعیل نمازی به خدمت  
حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)**

بازگشت از مکه در سنه ۱۳۳۶ هـ.ش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ لعنة  
اللّٰهِ عَلٰی اعدائِهِمْ اجمعین من الانِ اِلٰی قیامِ یومِ الدِّینِ.  
برای شادی دل مؤمنانی که مشتاق زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام هستند  
و برای تذکر و عمل به آیه «وَ ذَكَرْهُ فَإِنَّ الذِّكْرَیْ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ»<sup>(۱)</sup> این داستان  
تشریف را نقل می‌کنم و امیدوارم که این تذکر مؤثر واقع شود و قلوب مؤمنان

با استماع و شنیدن این حکایت از محبت به حضرت بقیة الله سرشار گردد. این حقیر ناقابل مورد مرحمت حضرت حق جل و علا واقع شدم و خداوند سعادت تشرّف به خدمت حضرت مهدی را نصیبم نمود و حدود نصف روز در خدمت حضرت بودیم و پس از اینکه ایشان غایب شدند، دانستیم که حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بوده‌اند.

در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی ما به مکه معظمه مشرف شدیم. امیرالحاج و سرپرست ما صدر الاشراف بود و از تهران به مکه رهسپار شدیم. حدود دو هزار و پانصد تا سه هزار تومان می‌گرفتند و با ماشینهایی قرارداد می‌بستند تا ما را به مکه برسانند و پس از مکه به عراق برگردانند. قرارداد ما با این ماشینها تا بغداد بود. آن سال من برای چهاردهمین مرتبه و به عنوان روحانی یک کاروان به بیت الله الحرام مشرف می‌شدم. آن سال در راه رفتن به مکه مصائبی برای ماشین ما پیش آمد که الحمد لله به خیر گذشت. در راه بازگشت از مکه نیز قوانینی برای ماشینها گذاشته بودند. ماشینهایی که حاجیان را برمی‌گردانند باید صد تا صد تا با هم حرکت کنند. هر صد دستگاه ماشین را یک قافله می‌گفتند که یک سرپرست داشتند و یک ماشین لوازم یدکی هم همراه داشتند. در جلوی این کاروان یک ماشین پلیس و در عقب آن نیز یک ماشین پلیس وظیفه حفاظت از کاروان را بر عهده داشتند.

ماشین ما دو راننده به نامهای محمود آقا و اصغر آقا داشت. هر دو راننده اهل تهران بودند. هنگامی که کاروان به راه افتاد حاج اصغر آقا رانندگی

می کرد. او می گفت: در وقت آمدن از تهران ماشین ما را عقب ماشینها انداختند و الان نیز ما را در آخر صف ماشینها قرار داده اند و باید تا آخر مسیر خاک بخوریم. من باید از صف ماشینها خارج شوم و بروم در جلوی ماشینهای دیگر قرار بگیرم.

### جدا شدن از کاروان و گم کردن راه

حاج اصغر آقا در نظر داشت که از ماشینها جدا شود و مقداری راه پیماید و دوباره به کاروان ملحق شود و در جلوی کاروان قرار بگیرد. او با این فکر ماشین را منحرف کرد و از کاروان جدا شد.

بنده می دانستم که بیابانهای عربستان بی سر و ته است. او را موعظه کردم و گفتم: «از قافله جدا نشو و طبق ترتیب کاروان حرکت کن» و خیلی به او اصرار کردم؛ تعداد هفده حاجی دیگر هم که در ماشین بودند ساکت بودند و به من کمک نکردند. راننده گفت: ما به قدر کافی آب و بنزین داریم و می توانیم پس از پیمودن مسافتی از جلوی کاروان خود را به آنها ملحق کنیم. بالاخره پس از طی مسافتی نتوانست راه را پیدا کند و خود را به قافله برساند. چون شب فرارسید داد و قال زیادی کردیم و از او خواستیم که ماشین را متوقف کند تا نماز بخوانیم. وقتی ماشین را برای اقامه نماز نگه داشت من در آسمان نگاه کردم و دیدم فاصله ما با بنات النعش (ستاره های هفت برادر) زیاد شده و فهمیدم که راه زیادی را اشتباه آمده ایم و به راننده گفتم: «امشب در همین جا بیتوته می کنیم و فردا صبح از همان راهی که آمده ایم باز می گردیم.»

فردا صبح سوار ماشین شدیم و از همان راه بازگشتیم. اما سرزمین حجاز دارای شنهای نرمی است که باد آنها را حرکت داده بود و هیچ اثری از راهی که دیشب آمده بودیم باقی نمانده بود و به همین جهت راه برگشتن را نیز پیدا نکردیم. ماشین هم مرتب توی شنها فرو می رفت. بیست فرسخ به این طرف رفتیم، ده فرسخ به آن طرف رفتیم و به جایی نرسیدیم و دوباره شب شد. فردا صبح که روز سوم بود آب و بنزین تمام شد. راننده چند بار ماشین را سربالا برد و به سرازیری آورد تا اگر یک قطره بنزین یا آب دارد مورد مصرف قرار گیرد، اما هیئات! همه چیز پایان یافته بود.

### قطع امید

همه ما وحشتزده و ناامید شده بودیم. من که اطلاعات بیشتری داشتم به زائرین گفتم: بالاخره این آقای اصغر آقا ما را به اینجا کشاند و گناه بزرگی انجام داد. حالا باید همه جمع شویم و به آقا امام زمان (صلوات الله علیه) متوسل شویم. اگر آن بزرگوار ما را از این مهلکه نجات دهد، زهی سعادت؛ ولی اگر او به فریاد ما نرسد، همه در این بیابان می میریم و طعمه حیوانات خواهیم شد. بنابراین باید هم اکنون، قبل از اینکه بی حال بشویم، هر یک از ما قبر خود را بکنیم، گودالی حفر کنیم تا وقتی که بی حال شدیم و دست و پایمان از رمق افتاد به درون آن گودال برویم و در آن جان بدهیم تا به مرور زمان باد بوزد و شنها را روی ما بریزد و مدفون شویم.

همه افراد اطاعت کردند و هر یک قبری برای خود حفر کردیم. بعد هر یک جلوی قبر خود نشستیم و من که روحانی و راهنمایشان بودم به آنها



گفتم: باید به چهارده معصوم (علیهم السلام) متوسل شویم. بعد خودم شروع به خواندن توسل کردم. ابتدا به رسول خدا ﷺ و بعد به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) سپس به امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و بقیه ائمه متوسل شدیم. وقتی توسل به امام زمان علیه السلام پیدا کردیم، روضه‌ای خواندم و گریه زیادی کردیم. سپس *مُلْهَم* شدم که همه با هم حضرت را با این ذکر صدا کنیم: «یا فارس الحجاز، یا ابا صالح المهدی ادرکنا، یا صاحب الزمان ادرکنا» با حال گریه همه ما این ذکر را می‌گفتیم.

سپس به زائران گفتم: با خود فکر کنید که چه کار خیری که خالص برای خدا باشد در مدت عمرتان انجام داده‌اید، خدا را به آن کار خیر قسم دهید که همه ما را نجات دهد. هر کسی فکری کرد و در پیشگاه خدا چیزی گفت، ما هم چیزهایی به خدا گفتیم.

بعد دوباره به آنها گفتم: «با خدا قرار بگذارید که اگر ما را نجات دهد، تمام اموالی را که همراه داریم در راه خدا انفاق کنیم و در بقیه عمرمان اگر حاجتمندی به ما مراجعه کرد و برآوردن مطلب او از دستمان ساخته بود، حاجت او را انجام دهیم و بقیه عمرمان را در قضای حوائج مردم و کارهای خیر و اطاعت و بندگی خدا ساعی و کوشا باشیم.» همه با خدا تعهد کردند که چنین کنند.

### حال اضطرار و انقطاع کامل

بعد از این سخنان، همه مشغول ذکر و راز و نیاز شدند. من هم حرکت کردم و از جمع آنها جدا شدم و پشت تپه کوچکی رفتم تا کسی مرا نبیند و

تنها با خدای خودم صحبت کردم. کلماتی با خدا گفتم. صحبت‌هایی کردم که اکنون واقعاً از بازگو کردن آن شرم دارم! به خدا می‌گفتم: خدایا! اگر چه مرگ در اینجا سعادت و توفیق باشد، اما ما نمی‌خواهیم در اینجا به این کیفیت بمیریم! ما باید به وطنمان برگردیم و نزد اهل و عیالمان با عزت بمیریم. دوست نداریم اینجا از دنیا برویم.

با امام زمان علیه السلام نیز همینگونه صحبت می‌کردم. می‌گفتم: آقا جان اگر اینجا به فریادمان نرسی پس می‌خواهی کجا به فریادمان برسی؟! در این اضطرار و بیچارگی که همه تشنه هستیم و از عطش داریم تلف می‌شویم، اگر در این بیچارگی به فریادمان نرسی پس کی به فریاد می‌رسی؟!!

این عرائض را به محضر امام زمان علیه السلام می‌گفتم و اشک می‌ریختم. حال گریه و توسل عجیبی داشتم؛ بلکه از هر مخلوقی قطع و به خالق وصل شده بودم. حالی که - يُدْرِكُ وَلَا يُوصَفُ - است. آن حالت انقطاع و توسل و توجه هرگز پس از آن روز برای من پیدا نشده است.

#### تشریف فرمایی امام زمان (ارواحنا فداه)

در حال توسل و توجه و گریه و ناله بودم که ناگهان دیدم یک آقایی در شکل و شمایل یک مرد عرب حاضر شد. در جلوی من بیابان صافی بود که اگر تخم مرغی را در پنجاه قدمی روی زمین می‌گذاشتی، از همانجا دیده می‌شد، اما من آمدن او را ندیدم و مثل «خلق الساعة» همراه با هفت شتر آنجا در مقابل من ظاهر شد. هر هفت شتر هم دارای بار بودند.

من خیال کردم که او از عربهای حجاز است و شتربانی است که دارد

همراه شترهایش از بیابان به مسافرت می‌رود. گمان می‌کردم که رهگذر است و تصادفاً از این محل عبور می‌کند. وقتی او را دیدم خیلی خوشحال شدم و در پوست خود نمی‌گنجیدم و گویا خودم را در «جریه» که مرز حجاز بود می‌دیدم. با خود گفتم: «این آقا حتماً راه رسیدن به «جریه» را می‌داند و ما را راهنمایی خواهد کرد.»

در همین حال بشاشت و خوشحالی بودم که دیدم آن عرب به طرف من آمد. من هم از جا برخاستم و با خوشحالی به طرف او رفتم. دیگر هیچ حالت اندوه و گریه و تضرعی در من نبود. وقتی به من نزدیک شد سلام کردم: «سلام علیکم». او فرمود: «علیکم السلام و رحمة الله و برکاته.» بعد به هم رسیدیم و رو بوسی کردیم. من صورت او را بوسیدم. قیافه او در نهایت جذابیّت بود. چشم و ابرو و صورت و... جمال او بسیار قشنگ و نورانی بود. پس از انجام سلام و رو بوسی، ایشان فرمود: «ضیعتُم الطریق؟»<sup>(۱)</sup> راه گم کرده‌اید؟ گفتم: بله راه گم کرده‌ایم. فرمود: من آمده‌ام که راه را به شما نشان دهم!

گفتم: خیلی ممنون! بفرمایید.

فرمود: از این راه مستقیم می‌روید و از آن دو کوه می‌گذرید (جلوی ما دو کوه بود) بعد از آن، دو کوه دیگر ظاهر می‌شود. از وسط آن دو کوه هم

۱- تمام سخنانی که بین حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه) و آقای نمازی انجام شده است به زبان عربی است ولی چون آقای نمازی آنها را بصورت عربی عراقی تلفظ می‌کنند و به گمان قوی بعضی از آنها نقل به معنا شده است، ما ترجمه فارسی گفتار را ذکر می‌کنیم.

می‌گذرید و راه (جاده) برای شما نمایان می‌شود. بعد طرف چپ را بگیرید بروید تا به جریه برسید. (جریه مرز میان حجاز و عراق بود که بعد از آن از مکانی به نام زیبر می‌گذشتیم و به بصره می‌رسیدیم.)

حضرت پس از آنکه راه را به ما نشان دادند فرمودند: «النذر الَّذِي نذرتُمْ عَلَيْهِ لَيْسَ بِصَحِيحٍ»<sup>(۱)</sup> آن نذری که کرده‌اید صحیح نیست. عرض کردم: چرا مولای من؟ فرمودند: نذر شما مرجوح است. اگر شما هر چه را همراه دارید در راه خدا انفاق کنید، چگونه به عراق می‌روید؟ در حالیکه شما چهل روز در عراق هستید و به زیارت امام حسین و زیارت امیرالمؤمنین و بقیه ائمه (علیهم السلام) مشرف می‌شوید. اگر آنچه را همراه دارید در راه خدا انفاق کنید، خودتان بدون خرجی می‌مانید «لا زال تسألون و السؤال حرام!» مجبور می‌شوید گدایی و تکدی کنید و تکدی حرام است. شما اکنون آنچه را همراه دارید قیمت کنید و بنویسید و وقتی به و طنتان رسیدید به همان مقدار در راه خدا انفاق کنید ولی الان عمل کردن به نذرتان مرجوح است.

سپس فرمودند: «رفقاییت را صدا کن و سوار شوید. الان که راه بیفتید، اول مغرب در جریه هستید.»<sup>(۲)</sup>

تا این هنگام رفقای من در حال توسل و گریه بودند و ما را نمی‌دیدند! ما

۱- در اینجا حضرت درباره نذر آنها از غیب خبر داده‌اند و مسأله شرعی آنها را گوشزد ساخته‌اند.

۲- در اینجا حضرت درباره زمان رسیدن به «جریه» از غیب خبر داده‌اند.

رفقا را می دیدیم اما آنها ما را نمی دیدند! <sup>(۱)</sup> وقتی آقا فرمودند: «رفقاییت را صدا کن» و من آنها را صدا زدم، آنها ما را دیدند و همه برخاستند و به سوی ما آمدند. یکی یکی سلام کردند و دست آقا را بوسیدند. <sup>(۲)</sup> سپس حضرت فرمودند: سوار شوید و از همین راه بروید.

من به زائران گفتم: «راه را به من نشان دادند، سوار شوید تا برویم (۳)» یکی از زائران به نام حاج محمد شاه حسینی به من گفت: حاج آقا! اگر راه بیفتیم دوباره ممکن است ماشین در شن فرو برود یا راه را گم کنیم، اینکه راه درست و حسابی نیست! بیاید پولهایی را که قرار شد در راه خدا بدهیم، همین الان به این عرب به اندازه ای که می خواهد می دهیم تا همراهان بیاید و ما را تا رسیدن به مقصد همراهی کند.

آقا وقتی گفتار او را شنیدند فرمودند: جلوی من به همه آنها بگو که نذری که کرده اند صحیح نیست. من به حاج محمد و بقیه زوار گفتم: (۴) آقا

۱- این یکی از معانی غیبت حضرت است که در جایی تشریف می آورند اما دیده نمی شوند. این مطلب درباره بعضی از پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السلام) هم گاهی پیش آمده است.

۲- احترام زائد الوصفی که انسانها ناخودآگاه نسبت به ائمه اطهار (علیهم السلام) انجام می دهند یکی از معجزات ائمه است.

مثلا در هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام می خواستند طواف کنند مردم برای ایشان راه باز می کردند.

۳- با تصرفی که در فکر اینها شده است؛ هیچ کس حتی راننده به فکر نداشتن بنزین و آب نیست!

۴- دقت شود که آقا با اینکه عربی صحبت می کنند ولی مطالبی که حاج محمد به زبان فارسی گفته است را

فهمیده اند و از شیخ اسماعیل می خواهند که همین جا جلوی من این مسأله شرعی را به آنها بگو.

می فرمایند: نذر شما مرجوح است و صحیح نیست و اگر همه اموالتان را در راه خدا بدهید، با کدام پول می خواهید به عراق بروید و سپس به ایران برگردید؟ به تکدی کردن مجبور می شوید و تکدی حرام است. آن بزرگوار همچنین فرمودند: «انا ادری الَّذِي مَعَكُمْ يَكْفِيكُمْ وَاِلَّا اَنَا اعْطِيَكُمْ» من می دانم که پولی که همراه دارید برای شما کافی است و پول بیشتری لازم ندارید و اِلَّا مِنْ بِيهِ شَأْنٌ مِنْكُمْ بِمَنْ دَرْتُمْ. شما پول می دادم.

من دیدم نمی توانیم او را با پرداختن پول حاضر به همراه شدن با خود کنیم، به همین جهت به قلبم افتاد که این آقا اهل حجاز است و اهل حجاز به قرآن خیلی عقیده دارند (در سوگند خوردن و احترام کردن) به همین جهت قرآن کوچکی را که در جیب بغلم بود بیرون آوردم و عرض کردم. «شما را به این قرآن قسم می دهم که ما را به جریه برسانید.» ایشان فرمودند: چرا به قرآن قسم می خوری؟ به قرآن قسم نخور! باشد، حالا که مرا به قرآن قسم دادی می آیم.

سپس فرمودند: «المقصر علی اصغر! و محمود يسوق، انا اقعده بالوسط و انت تقعه بصفی» هیچکدام فکر نمی کردیم که او نام اصغر آقا که راننده بود را از کجا می داند؟ اسم راننده دیگر را از کجا می داند؟ فرمود: علی اصغر مقصر است (که باعث گم شدن شما شد) اکنون محمود رانندگی کند، من هم وسط (صندلی کنار راننده) می نشینم و تو کنار من بنشین. به رفقا هم بگو زود

سوار شوند. من به رفقا گفتم و همه سوار شدند. به علی اصغر هم گفتم: «تو برو داخل ماشین بنشین» و به محمود گفتم: «تو رانندگی کن.» حضرت هم شترهایش را همانجا خواباند و خودش سوار شد و کنار محمود نشست و من هم کنار ایشان نشستم.

هیچ کس در این فکر نیفتاد که اگر او واقعاً یک مرد عرب و مسافر است، چرا شترها و بارهایش را وسط بیابان رها کرد؟! یقیناً آن شترها و بارشان تصنعی بوده‌اند و شتر و بار واقعی نبوده است. فقط به این جهت آنها را همراه آورده‌اند تا ما ایشان را شناسیم.

### حرکت کردن ماشین

بالاخره محمود پشت فرمان نشست و حضرت به من فرمودند: «قل لیسوق!» بگو: ماشین را به راه اندازد. هیچ یک از مسافران و راننده‌ها به نداشتن بنزین و آب توجه نداشتند. من به محمود آقا گفتم: ماشین را حرکت بده! محمود سویچ ماشین را حرکت داد و ماشین روشن شد و به راه افتاد. (و از همان لحظه دیدم که حضرت انگشت سبابه‌شان را حرکت می‌دادند ولی من از راز آن آگاه نبودم.)

ماشین بدون اینکه در رمل‌ها فرو برود به سرعت راه می‌پیمود. وقتی از آن دو کوه گذشتیم دو کوه دیگر ظاهر شد. حضرت فرمودند: «گفتم که دو کوه دیگر ظاهر می‌شود اینها همان دو کوه است. بگو مستقیم از وسط این دو کوه برو.» من به محمود آقا گفتم: از وسط این دو کوه عبور کن.

آقا اصلاً فارسی صحبت نکردند، فقط با من عربی صحبت می‌کردند، اما

اسم مرا می دانست، مرا با اسم صدا می کرد، نام راننده ها را می دانستند،  
عزراة دیگر را هم به اسم نام می بردند.

### نماز اول وقت

بالاخره به وسط آن دو کوه رسیدیم، در این هنگام ایشان نگاهی به  
آسمان کردند و فرمودند: «الان اول الظهر، قل لیتوقف، صلوا انا أصلي، بعد  
الصلوة نركب» الان اول ظهر است به راننده بگو توقف کند و پایین بیایید.  
شما نماز بخوانید، من هم نماز بخوانم و بعد از نماز سوار می شویم و نهار  
هم در ماشین بخورند تا اول مغرب به جریه برسیم.

من به حاج محمود آقا گفتم و او ماشین را متوقف ساخت و همه پیاده  
شدیم. وقتی پیاده شدیم ایشان فرمودند: آب که ندارید؟! گفتم: نه آب  
نداریم. حضرت درختچه خاری را که به کلفتی یک عصا بود نشان داد و  
فرمود: آن درخت را می بینی؟ گفتم: بله، فرمود: در کنار آن چاهی است،  
بروید آب بنوشید وضو بگیرید و نماز بخوانید، مشکها را هم پر کنید،  
ماشینتان را هم آب کنید «مَلُّوا قَرَبَكُمْ ، مَلُّوا سَيَّارَتِكُمْ» من همین جا نماز  
می خوانم، من وضو دارم.

کنار آن درختچه رفتیم، دیدیم چاهی با آب زلال مثل اشک چشم حدود  
یک وجب و نیم از سطح زمین پایین تر است. به راحتی دستمان به آب  
می رسید و می توانستیم از آن بنوشیم و وضو بگیریم. یقیناً این چاه هم از  
معجزه حضرت بود اما ما متوجه نبودیم چون در خاک عربستان حدود صد



متر ، دوست متر باید حفاری کنند تا به آب برسند، اما در اینجا سطح آب حدوداً یک وجب از زمین پایینتر بود!

آب نوشیدیم و مشکها و ماشین را هم پر کردیم. حدود سی چهل فرسخ راه را بدون آب و بنزین آمده بودیم. اکنون به آب دسترسی پیدا کرده بودیم. وضو گرفتیم و نماز خواندیم. وقتی نماز ما تمام شد، ایشان هم نمازشان تمام شده بود! و تشریف آوردند و فرمودند: هر کسی ناهارش را داخل ماشین بخورد.

من داخل ماشین رفتم و مقداری آجیل و خوراکی برداشتم و آوردم تا اینکه با آقا بخوریم. رفقا سوار ماشین شدند و ماشین به راه افتاد. اکنون ماشین آب داشت اما یک قطره بنزین هم در آن نبود. هیچ کس به فکر این نبود که ماشین چگونه پیش می‌رود. احتمالاً حضرت با حرکت انگشت سبابه خود ماشین را راه می‌بردند. مردم به خوردن خوراکی هایشان مشغول بودند. من به حضرت آجیل تعارف کردم اما ایشان نگرفتند و فرمودند: «نمی‌خواهم» اما نانی را که خودم در شاهرود از گندم تمیز و خوب درست کرده بودم، به ایشان تعارف کردم و ایشان گرفتند، ولی من ندیدم که بخورند.

### برکات اهل بیت در ایران

وقتی ماشین به راه افتاد ما هم کم کم شروع به صحبت کردیم. من به حضرت عرض کردم: این ملک سعود که از هر نفر هزار تومان خاوه

---

۱- در این تشرّف حضرت بقية الله نماز ظهر و عصرشان را با هم در اول ظهر خوانده‌اند. همین کاری که همه شیعیان در مساجد انجام می‌دهند.

می‌گیرد، چرا یک راه خوب درست نمی‌کند که کسی گم نشود؟ ایشان فرمودند: «ملک سعود کلب بن کلب! ما یرید یشوفکم...» او سگ پسر سگ است! نمی‌خواهد شما را ببیند چطور برایتان راه درست کند؟!

اصلاً به این فکر نیفتادم که اگر او عرب سعودی بود مانند بقیه آنها باید ملک سعود را خلیفة المسلمین بدانند نه او را با این نام و نشان ذکر کند! بعد درباره وضع ایران صحبت کردم و گفتم: «در ایران یک بار هندوانه هفت ریال است اما در اینجا یک دانه هندوانه هفت ریال است. در ایران یک بار انگور هفت ریال است اما در اینجا یک کیلو انگور هفت ریال است» و همینطور یک یک نعمتهای ایران را با عربستان مقایسه می‌کردم. حضرت گاهی در جواب می‌فرمود: «کُلُّ من برکات الائمة» همه از برکات ائمه است و گاهی می‌فرمود: «کُلُّ من برکاتنا» همه اینها از برکات ماست.

سپس حضرت از بعضی از شهرهای ایران تعریف کردند. از همدان و کرمانشاه و مشهد تعریف کردند. از بعضی از علما تعریف کردند. از «آخوند ملاً علی» که در همدان بود تعریف و تمجید کردند، از «شیخ حسین خراسانی» که الان در قم است تعریف کردند. آقای وحید خراسانی آن وقت به «شیخ حسین خردو» معروف بود، جنه و هیکل کوچکی داشتند و منبری بودند؛ حضرت اظهار توجهی به ایشان فرمودند که: «برکات و عنایات ما به ایشان می‌رسد.» بقیه آقایانی که حضرت از آنها تعریف کردند به رحمت خدا رفته‌اند و من نباید قبل از این، این مطالب را به کسی می‌گفتم و هرگز نگفتم تا اینکه همه آنها به رحمت خدا رفتند و تنها کسی که باقی مانده است، آقای

حاج شیخ حسین است.

راجع به خودم هم قدری دلداری دادند و فرمودند: شما ان شاء الله وضعیتان خوب است و خوب خواهد شد. در مورد ناراحتیهایی که داشتم دلداری دادند و الحمد لله رب العالمین آن گرفتاریها برطرف شد.

به هر حال در راه در باره علما صحبتهایی شد. حضرت از بعضی از مراجع و از جمله از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی (رحمة الله علیه) و از آقایان دیگری تعریف و تمجید فرمودند. درباره خیلی از این مطالب می فرمودند: همه اینها از برکات ما اهل بیت است.

من به حضرت عرض کردم: در جاده های ایران هر یک فرسخ دو فرسخ که طی کنیم قهوه خانه هست آب و میوه و روشنایی هست، اینجا هیچ چیز نیست! حضرت فرمودند: «همه جای ایران نعمت وافر و فراوان است و همه از برکات ما اهل بیت است.» من «بینی و بین الله» اصلاً به ذهنم نمی رسید که چرا ایشان می گوید: از برکات ما است. البته خودمان می دانستیم که اینها از برکات اهل بیت است اما اصلاً متوجه مقصود حضرت نمی شدم.

### رسیدن به جریه

به هر حال در ماشین در خدمتشان بودیم و قراردادها و سخنانی بین ما رد و بدل شد تا اینکه الحمد لله اول مغرب همانگونه که فرموده بودند به جریه رسیدیم. جریه مرز بین سعودی و عراق است و اکنون نیز به همین نام است.

وقتی به جریه رسیدیم و پیاده شدیم، من فوراً به رفقا گفتم: هر کسی

وظیفه خودش را انجام دهد. هر یک از زوار مسئول کاری بود. بعضی مسئول چای و بعضی مسئول طبخ غذا، بعضی مسئول چادر زدن و فرش کردن بودند. همه آنها مشغول به کار خود شدند.

من در طول یکی دو روز آنقدر گرفتار و نگران بودم که نیاز به آفتابه برداشتن و دستشویی رفتن نداشتم، اما در آن وقت احساس کردم که باید بروم و رفع حصر کنم. آفتابه را برداشتم و به آقا عرض کردم: «أرفع الحصر، انا محصور!» من محصور هستم، آفتابه برداشته‌ام تا بروم و رفع حصر کنم. ایشان فرمودند: من دیگر می‌روم. شما به اینجا رسیده‌اید، دیگر به تنهایی بقیه راه را نروید. امشب در جریه بمانید، فردا یک قافله صدتایی از مکه می‌آید، با آن قافله همراه شوید. من عرض کردم: «چشم! امشب همین جا می‌مانیم. شما هم نزد ما بمانید و مهمان ما باشید.» در این هنگام یک فرش پهن شده بود. عده‌ای از زوار پولهایی که همراه داشتند را آوردند تا نزد من بگذارند (تا در راه خدا داده شود). من به آقا عرض کردم: «امشب غذا درست می‌کنیم و شما برای شام پیش ما باشید. حالا که شب است ان شاء الله فردا بروید.»

حضرت فرمودند: نه شیخ اسماعیل! من کار زیادی دارم، تو مرا به قرآن قسم دادی و من تو را اجابت کردم. من باید بروم و شما را به خدا می‌سپارم و مجدداً می‌گویم: آن نذری که کرده‌اید صحیح نیست. مراقب باشید که اینها اموالشان را به کسی نبخشند. همانطور که گفتم اموالتان را حساب کنید و بنویسید و بعداً در وطن خودتان به اندازه آن انفاق کنید.

تا آن لحظه من ساعت‌های طولانی در کنار او بودم. حدود سه ساعت به ظهر سوار ماشین شده بودیم و تا مغرب در خدمت او بودم. روزهای عربستان از روزهای ایران طولانی‌تر است به علاوه که فصل تابستان هم بود. آقا خیلی خوش اخلاق بودند. شالی شبیه به یک طناب به کمرشان بسته بودند و شمشیر بسیار بزرگی که شاید بیش از یک متر بود در طرف راست شال، و شمشیر کوچکی در طرف چپ آن آویزان بود. چیزی مانند «یشناق» که عربها بر سرشان می‌اندازند، به سر مبارکشان انداخته بودند ولی پیشانی مبارک و ابروهای کمند و چشمهای جذابشان کاملاً دیده می‌شد. خیلی از وقتشان را مشغول ذکر گفتن بودند اما من متوجه نبودم که چه ذکری می‌گویند.

### غیبت ناگهانی

به هر حال من آفتابه را برداشته بودم و به دنبال مکان پنهانی بودم تا رفع حصر کنم، اما ایشان همراه من می‌آمدند. چند مرتبه به ایشان گفتم: شما بفرمایید بنشینید من الان می‌آیم، اما ایشان با من می‌آمدند و با هم صحبت می‌کردیم. و یک وقت در آن واحد دیدم که آقا غیب شد! در آن واحد داشتیم با هم راه می‌رفتیم که یک مرتبه دیدم ایشان نیستند! همینطور آفتابه به دستم خشکید! دیگر نیازی به رفع حصر نداشتم. یک مرتبه بنا کردم گریه کردن و رفقا را صدا زدم: «حاج عبدالله! حاج محمد! کورباطنها! از صبح تا حالا خدمت آقا بودیم و نشناختیم.»

وقتی من این جمله را گفتم، آنها هم شروع به گریه کردند. همه دور هم در

خیمه جمع شدیم و گریه می کردیم. خدایا! چرا آقا را نشناختیم و نفهمیدیم؟! در این هنگام چند شرطه با عجله در خیمه آمدند و گفتند: «منو میّت؟ منو میّت؟ چه کسی مرده؟ چه کسی مرده؟ آنها خیال کردند که یک نفر مرده است و ما برای او گریه می کنیم! من به آنها گفتم: «کسی نمرده است. ما راه را گم کرده بودیم و چون حالا راه را پیدا کرده ایم گریه می کنیم.» یکی از آنها گفت: «خدا را شکر کنید که راه را پیدا کردید، الحمد لله، اینکه گریه ندارد!»

در این حال که ما با شرطه صحبت می کردیم صدای اذان بلند شد و مغرب شده بود. من به راننده گفتم: «حاج محمود! اسم تو را از کجا می دانست؟! اسم مرا از کجا می دانست؟!» به راننده دیگر گفتم: «اصغر آقا! گفتند: تقصیر تو بود!» اصغر آقا بنا کرد به سر زدن و گریه کردن و گفت: «راست گفتند؛ تقصیر من بود، من سبب گم شدن شما شدم.» به اصغر آقا گفتم: الحمد لله عاقبتش به خیر شد. تو ما را گم کردی اما الحمد لله به نعمت ملاقات مولایمان رسیدیم.

آن زوار چند نفرشان اهل تهران و بقیه اهل شاهرود بودند. بعضی از اینها تا دو سه سال قبل هم زنده بودند و الان به رحمت خدا رفته اند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

**به یکی جلوه رویت!**

من که از آتش هجران تو دلسوخته‌ام  
 آتش عشق به کانونِ دل افروخته‌ام  
 به تمنای وصال تو، من ای مهر مثال  
 روز و شب دیده‌امید به ره دوخته‌ام  
 بیه یکی جلوه رویت همه دادم از دست  
 سود و سرمایه یک عمر، که اندوخته‌ام  
 خسروا، نیست متاعی دگرم جز تن و جان  
 که به سودای لقایت همه بفروخته‌ام  
 دفتر و سُبحه و سجاده بدادم از دست  
 تا که در مدرّس عشقت ادب آموخته‌ام  
 جامه طاعت و تقوا، همه را چاک زدم  
 تا که پیراهن عشق تو به تن دوخته‌ام  
 سر به زانوی غم آورده به گنجی «حیران»  
 تا مگر رحم نمایی به دلِ سوخته‌ام!

**تشرّف در مسجد ترکها در مشهد**

در زمان شاه منفور مخلوع، روزی بنا بود که او از تهران به مشهد بیاید و  
 اغلب مردم به خیابان رفته بودند تا شاه را ببینند. وقتی اول ظهر شد من وضو  
 گرفتم و به مسجد رفتم. این «مسجد ترکها» که کنار منزل آقای فلسفی است و

۱- اشعار از مرحوم علامه میرجهانی (نوائب الدهور ج ۲ ص ۴۵۷)

ایشان صبحها در آن اقامه جماعت می‌کنند، روزگاری خراب شده بود و من به یاری امام زمان (سلام الله علیه) خودم آن را از نو ساختم و بعد حدود بیست و هفت سال در آن اقامه جماعت می‌کردم.

در اوایل انقلاب چون آقای فلسفی هم تازه از نجف آمده بودند و مسجد نداشتند و من در شاهرود کارهای کشاورزی داشتم، مسجد را به آقای فلسفی واگذار کردم و ایشان تا مدتی صبح و ظهر در آن اقامه جماعت می‌کردند. پس از اینکه مسجد بناها هم برای ایشان مهیا شد، ایشان شب و ظهر در مسجد بناها می‌روند و صبحها در همین «مسجد ترکها» اقامه نماز می‌کنند. به هر حال آن روز ظهر من کنار در مسجد نشستم تا لااقل یک نفر به مسجد بیاید و یک نماز جماعت دو نفره برگزار کنیم. همینطور که منتظر یک مأموم بودم با خدا صحبت می‌کردم. به خدا می‌گفتم: «خدایا! چقدر این مردم نادان هستند! از صبح تا حالا کنار خیابان ایستاده‌اند که یک مرد احمقی را که قصد عبور از این خیابان را دارد ببینند!» با خود می‌گفتم: «بیایید به خانه خدا! کاری کنید که شاه به خدمت شما بیاید نه اینکه شما بروید او را ببینید.»

همینطور با خدا درددل می‌کردم و تقاضا می‌کردم که خدا یک نفر را برساند که نماز ظهرمان را بخوانیم. خیلی مایل بودم که نماز جماعت برپا شود و نمازم را به جماعت بخوانم. در همین وقت دیدم یک آقای که سرتا پایش نور بود وارد مسجد شد. نه سر و نه هیچ جای بدنش دیده نمی‌شد. فقط به اندازه یک وجب پایین قبا و عبایشان دیده می‌شد. مجسمه‌ای از نور بود و وارد مسجد شد و فرمود: «بیا با من نماز بخوان.»



اقتدا به حضرت مهدی علیه السلام

وقتی ایشان وارد مسجد شدند مستقیم به طرف محراب رفتند و در جای من (جای پیشنماز) برای اقامه نماز آماده شدند. من هرگز به کسی که علم به قرائت و عدالتش نداشتم اقتدا نمی‌کردم؛ باید در آنجا علی القاعده سؤال می‌کردم که «آقا! شما چه کسی هستید؟!» اما بدون هیچ سؤال و جوابی، بی‌درنگ جلو رفتم و آماده اقتدا کردن شدم.

آقا در محراب اذان و اقامه و «قد قامت الصلوة» گفتند و نماز را شروع کردند. من هم اقتدا کردم و نماز ظهر را به امامت ایشان به جا آوردم. پس از سلام نماز ایشان مشغول تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) شدند. من می‌شنیدم که الله اکبر الله اکبر می‌فرمود. سپس الحمد لله الحمد لله فرمود، پس از آن سبحان الله را تکرار می‌کردند و من گوش می‌دادم.

وقتی تسبیحات حضرت زهرا تمام شد یکمرتبه در آن واحد متوجه شدم که آقا غایب شده‌اند. هیچ کس در آن مسجد نبود. مسجد بزرگی است که حدود هزار نفر را در خود جای می‌دهد. اما آقا بدون اینکه از جا حرکتی بکنند یکمرتبه غایب شده بودند. من حرکت کردم و این طرف و آن طرف مسجد را نگاه کردم: «آقا! کجا رفتید؟! چه شد؟!» و یکمرتبه متوجه شدم که وجود مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان علیه السلام بوده‌اند.

### چند سفارش به علاقمندان و مشتاقان مهدی علیه السلام

من فهمیده‌ام که برای توفیق و رسیدن به خیرات و مبرّات و سعادت‌ها، چند چیز خیلی با اهمیت است:

اول: محبت به اهل بیت. هر چه می‌توانید محبت به خاندان عصمت و طهارت و محمد و آل محمد و اولاد و ذراری آنها در دلتان بیشتر باشد. هر خدمتی که از دستتان برمی‌آید برای ذراری زهرا (سلام الله علیها) انجام دهید. محبت به اهل بیت را در قلب خود ممارست و مداومت کنید.

دوم: قرآن خواندن. هر روز مقداری قرآن بخوانید. به هر اندازه‌ای که می‌توانید قرآن بخوانید.

سوم: نماز جماعت. هرگز نماز جماعت را ترک نکنید. در باره امام جماعت تحقیق کنید و هر جایی که نماز جماعت برپا می‌شود و امام جماعت مورد اعتمادتان است شرکت کنید. نماز جماعت خیلی مفید است، چه خودتان امام جماعت باشید و چه مأموم باشید.

چهارم: نماز شب. نماز شب را ترک نکنید. از خدا بخواهید که به شما توفیق خواندن نماز شب عطا کند. نماز شب آثار خیلی عجیبی دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

### شاه جهانیان

به فدای جسم و جان که شه جهانیانی  
 به مدیح تو چه گویم که تو مُحیی جهانی  
 به خیال خال رویت، شده طی بساط عمرم  
 نظری به حال زارم، که تو خود جهان جانی  
 زچه رو شبی به سویم نظری نمی نمایی؟  
 به بَرَم نمی نشینی، به برت نمی نشانی  
 تو که واقفی ز حال دل زار ناتوانم  
 چه شود اگر نمایی نظری به ناتوانی  
 نه زبان آنکه گویم، غم و ماجرای دل را  
 نه تحمّلی که سازم به فشارِ زندگانی  
 شب و روز در فراق ز دو دیده اشک ریزم  
 که مگر کنی عنایت به ضعیف خسته جانی  
 همه شب پیام وصلی تو رسد به گوش جانم  
 همه روز حاضرم من، ز برای جانفشانی  
 به رخت دو دیده بر در، که مگر ز در درآیی  
 رُخ خوب خود نمایی و کنی هر آنچه دانی  
 تو ذخیره خدایی که برای داد خواهی  
 به تو جلوه‌ها نماید که کنی جهان تانی

من بی نوای «حیران»، بنشسته‌ام مهیا  
 که رسد به گوشم از غیب، صدای آسمانی<sup>۱</sup>

## تشرّف در مکه معظمه

### خدمت به زائرین خانه خدا

در یکی از سفرها که حاجیان را به مکه برده بودم، برای آنها خانه‌ای اجاره کردم. من همیشه مقید بودم خانه‌ای که دارای آب لوله‌کشی باشد اجاره کنم. خانه‌هایی را که با سطل آب می‌آوردند و در خُم می‌ریختند دوست نداشتم. نمی‌خواستم با آب قلیل غسل و وضو بگیرند. اصلاً به آن آب سطلهایی که عربها می‌آوردند اعتماد نداشتم. همیشه یک خانه دارای آب لوله‌کشی را صد هزار تومان گرانتر اجاره می‌کردم.

اما در آن سفر وقتی خانه را اجاره کردم و آمدم تا پول آن را از زائرین بگیرم، آنها گفتند: این خانه گران است و عربها سرت کلاه گذاشته‌اند و ما پول نمی‌دهیم! من ناراحت شدم و به سفیر ایران در جده اطلاع دادم. سفیر گفت: «تذکره‌های آنها را نگهدار و هر وقت پول را پرداختند، تذکره‌ها را به ایشان بده.»

من دلم نمی‌خواست که به زور از آنها پول بگیرم. دوست داشتم خودشان پول بدهند. چون من امین آنها بودم، هیچ قراردادی با آنها

۱-نوائب الدهور علامه میرجهانی ج ۱ ص ۴۲۶

نمی‌بستم. از روی امانت آنها را به مکه می‌بردم و برمی‌گرداندم. قرائت آنها را درست می‌کردم، خیمه و چادر و خانه را مهیا می‌کردم. همه کارها را انجام می‌دادم و در پایان کار که همه آنها از من راضی و خشنود بودند هر یکی از آنها مقداری پول به من می‌داد، یکی پنجاه تومان، دیگری پانصد تومان، دیگری دویست تومان به عنوان حق الزحمه می‌دادند. هرگز من حق الزحمه را در ابتدا با آنها طی نمی‌کردم. وقتی می‌گفتند: چقدر باید بدهیم و با شما به مکه بیاییم؟ من می‌گفتم: هیچ چیز، ما که روغن زرد به تو نمی‌فروشیم. شما با ما می‌آید و ما وظیفه‌ای داریم و عمل می‌کنیم. قرائت حمد و سوره و مسائل حج را به شما یاد می‌دهیم. برای خوراکیها و وسایل مورد نیازتان نسخه‌ای می‌نویسم و به دستتان می‌دهم. به هر حال به عنوان یک امین برای آنها خدمت می‌کردم.

### شکایت از حاجیان به خدا

بالاخره زائران اجاره خانه را ندادند و من به طرف خانه خدا رفتم و زیر ناودان رحمت دو رکعت نماز خواندم و پس از آن از حاجیان به خدا شکایت کردم! (با حال خنده:) ببینید ما چه کاری کردیم؟! پس از آن به خانه بازگشتم و دیدم یک آقا سیدی به خانه آمد و در کنار من قرار گرفت و گفت: «بیا آقا با شما کار دارند» من این سید را همراه با یک سید دیگر در کربلا دیده بودم. من گمان می‌کردم که این دو سید اهل قم هستند و به زیارت امام حسین می‌آیند. وقتی شبهای جمعه به زیارت امام حسین می‌رفتیم، آنها را بالاسر امام حسین علیه السلام می‌دیدم. من فکر می‌کردم که

اینها دو برادر هستند و قمی هستند. هر دو به هم شبیه بودند و گویا سببی هستند که از وسط آن را دو نیم کرده‌اند! وقتی به کربلا می‌رفتم گاهی آیه الله سید مهدی شیرازی و آقای میلانی که از اصحاب حاج آقا حسین قمی بودند همراه با عده دیگری از فضلا می‌آمدند در طرف بالاسر زیارت می‌خواندند و همه آنها با هم رفیق بودند. من گمان می‌کردم این دو سید هم قمی هستند. به هر حال؛ در آن روز آن سید نزد من آمد و گفت: «بیا آقا با شما کار دارند» من همراه با ایشان آمدم و در یکی از خانه‌های مکه وارد شدیم. در آن خانه دیدم که آن سید دیگر (که من گمان می‌کردم برادر اوست) نیز حضور دارد و با ایشان سلام و روبوسی کردیم. من هر دو نفر اینها را قبلاً در کربلا دیده بودم و خیلی برایم آشنا بودند.

#### در خدمت امام زمان علیه السلام

پس از سلام و روبوسی آن بزرگوار به من فرمودند: «مثل اینکه شما شکایت زائرین را به خدا کرده‌ای؟!»<sup>(۲)</sup> گفتم: بله، هر کاری که می‌کنم اینها پول کرایه خانه را نمی‌دهند. آن عرب صاحبخانه هم مرتباً می‌آید و پولش را می‌خواهد. رسم عربها این است که همان روز اول و دوم اجاره خانه را می‌گیرند.

ایشان فرمودند: «بله رسم آنها اینطور است و خوب رسمی است. خانه را اجاره کرده‌اید و باید فوراً اجاره را بدهید تا او هم خیالش راحت باشد.»

۱- در این دیدار حضرت به زبان فارسی صحبت می‌کرده‌اند.

۲- در اینجا حضرت از غیب به او خبر داده‌اند.

گفتم: «زائرین پول را نمی دهند و می گویند تو خانه را گران اجاره کرده‌ای در حالی که گران نیست. این خانه آب لوله کشی دارد و می توانند زیر دوش غسل کنند و احرامشان را بشویند و با تن پاک به طواف بروند. من چنین خانه‌ای اجاره کرده‌ام تا این حاجیان که یک عمر زحمت کشیده‌اند با تن پاک بتوانند حج و طوافشان را انجام دهند. من وقتی می خواهم آنها را برای طواف ببرم دستور می دهم که زیر دوش بروند و خودشان و لباس احرامشان را بشویند و آن شب غذا نخورند بلکه پرتقال و سیب و موز بخورند و سپس با بدن و احرام پاک آنها را به طواف می برم چون شرط صحت طواف و نماز طواف این است که بدن و لباسشان پاک باشد.»

### پول را بگیر و از آنها شکایت نکن

ایشان کار مرا تحسین کردند و فرمودند: «حالا من با خودم پول زیادی آورده‌ام، شما دستمالت را در بیاور و هر چه پول می خواهی از این چمدان بردار.» سپس چمدان را باز کردند. دیدم داخل آن پُر از پول است. پول عراقی و سوری و ایرانی و همه نوع در آنجا بود. هر چه اصرار کردند من پول برنداشتم. گفتم: «آقا! اینها به مکه آمده‌اند و خودشان باید پول بدهند. چرا از شما پول بگیرم؟!» ایشان فرمودند: «من این پولها را آورده‌ام تا به افرادی که پولشان کم است<sup>(۱)</sup> بدهم. مال خود من است! از وجوه و حقوق هم نیست، دستمالت را در بیاور و هر چه می خواهی بردار. هر چقدر کم داری بردار و

۱- شما فکر می کنید که آیا یک روحانی سید معمولی این همه پول از خودش برمی دارد و به

مکه می برد تا به افراد کم پول کمک کند؟!

دیگر شکایت آنها را به خدا نکن!» گفتم: چشم! شکایت نمی‌کنم اما از گرفتن پول شما خجالت می‌کشم.» به هر حال هرچه بیشتر اصرار کردند باز هم من پول را برنداشتم و از ایشان خداحافظی کردم. در این هنگام که من خدا حافظی می‌کردم خود آن بزرگوار دستمالی برداشتند و پول در آن گذاشتند و به آن سیدی که مرا آورده بود دادند. آن سید همراه من تا در خانه آمد و وقتی به منزلمان رسیدیم گفت: «این را آقا برای اجاره خانه و برای سوغاتی خودتان دادند و فرمودند: دیگر حرف هم نزن!» وقتی او این جمله را گفت، من دستمال پر از پول را گرفتم و دیگر حرفی نزدیم و سپس او خداحافظی کرد و رفت. وقتی پولها را گرفتم سریعاً به طرف چمدانم رفتم و پولها را در آن پنهان کردم تا زوار متوجه نشوند. به پولها نظری انداختم، ده هزار ریال پول برای کرایه خانه داده بودند و چهار هزار ریال هم جهت خرید سوغاتی برای خودم داده بودند.

وقتی پول را در چمدان می‌گذاشتم ناگهان به این فکر افتادم که «آیا فهمیدی که او چه کسی بود که این همه پول به تو داد؟!»

به هر حال؛ من قبلاً هم این دو سید را شبهای جمعه در حرم امام حسین علیه السلام کراراً دیده بودم. همیشه هر دو با هم به زیارت مشرف می‌شدند. من هرگز در این فکر نیفتاده بودم که چرا می‌گویند اینها قمی هستند و در کربلا ساکن نیستند با اینکه آنها هر شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف می‌شوند؟! بعدها هم این دو بزرگوار را یک یا دو مرتبه در حرم امام رضا علیه السلام دیده‌ام.



خلاصه؛ در آن سفر آن همه پول را به من دادند و من پول کرایه خانه را پرداختم و آن پولی که برای سوغاتی خودم بود نیز منشأ خیلی از برکات و انجام کارهای کشاورزی و کارهای دیگر شد.

### دیگر آن خانه را نیافتم

وقتی پول را در چمدان گذاشتم ، در این فکر افتادم که این شخصی که این همه پول در اختیارم گذاشت کیست؟ همان لحظه از جای برخاستم و به همان کوچه بازگشتم تا آن خانه را پیدا کنم. شاید صد خانه را دقّ الباب کردم و از آن دو سید سراغ گرفتم اما هیچ کس از آنها اطلاعی نداشت. خانه‌ای را که گمان می‌کردم همان خانه است در زدم و از صاحبخانه سؤال کردم که این دو سید که در خانه شما هستند و الان یکی از آنها همراه من از خانه بیرون آمد و سپس بازگشت را می‌خواهم. صاحبخانه گفت: چنین کسی اینجا نبوده است. به هر حال من نتوانستم آن خانه را پیدا کنم. بعد از آن تاریخ متأسفانه آن دستمالی را که آن بزرگوار داده بود گم کرده‌ام.

### جمال زیبا

ای جمال زیبایت، ظلّ حسن یزدانی  
 گشته آشکار از وی سرّ غیب پنهانی  
 ای به کشور ایمان، شهریار بی همتا  
 وی به عرصهٔ امکان گنج علم سبحانی  
 چهرهٔ دل آرا را، بر جهانیان بنما  
 چند رخ نهان سازی، ای که بر جهان جانی  
 آیت خدایسی تو، جان مصطفایی تو  
 قلب مرتضایی تو، هفت سرّ قرآنی  
 ما به محفل عشقت، همچو شمع و پروانه  
 سوز عاشقی در دل ، داغ دل به پیشانی<sup>(۱)</sup>

### تشرّف در حرم امام حسین علیه السلام

در زمانی که ساکن نجف اشرف بودم، به شخصی به نام آشیخ ابراهیم قمشه‌ای که عطّار بود بدهکار شده بودم. روز چهاردهم شعبان شیخ ابراهیم مرا دید و گفت: شیخ اسماعیل! چرا کربلا نرفته‌ای؟! گفتم: اگر پول کربلا رفتن داشتم که بدهکاری تو را می‌دادم!  
 شیخ ابراهیم گفت: اینجا نجف است. در کنار آقا امیرالمؤمنین «ماء البیر و خبز الشعیر» فقط آب چاه و نان جو هست! امشب شب نیمهٔ شعبان است،

۱- منتقم حقیقی ص ۱۵۳ اثر طبع مرحوم الهی قمشه‌ای

برو به کربلا و از امام حسین پول بگیر. سپس ربع دینار پول داد<sup>(۱)</sup> و مرا روانه کربلا ساخت.

سوار ماشین شدم و به کربلا رفتم. در حرم امام حسین علیه السلام ضریح را گرفتم و زیارت خواندم و مشغول گریه و توسل بودم. به امام حسین عرض کردم: «یا ابا عبدالله پول بدهید! آشیخ ابراهیم ده دینار از من طلبکار است. من پول احتیاج دارم. اول دامادی و بی پولی!...»

همینطور داشتم با امام حسین علیه السلام صحبت می کردم که ناگهان سید بزرگواری یک چهار فلس در دستم گذاشت. وقتی پول در دستم قرار گرفت اشک چشمم خشکید و حال توجهم از بین رفت. پیش خودم گفتم: «سید! قربان جدت بروم، چهار فلس که درد مرا دوا نمی کند! با این پول اندک مرا از حال توجه بازداشتی.» در این هنگام ناگهان در این فکر افتادم که این سید چه کسی بود؟

با این فکر بلافاصله از همان راهی که او رفته بود به طرف در حرم به راه افتادم اما کسی را ندیدم.

بالاخره نزد کفشداری آمدم و کفشهایم را گرفتم و برای پوشیدن آنها خم شدم. در این هنگام ناگهان کسی چیزی در دستم گذاشت.

بلافاصله سرم را بلند کردم و دیدم کسی در اطرافم نیست.

چون نمی خواستم کفشدار این موضوع را بفهمد کفشهایم را پوشیدم و

۱- واقعاً با چه اعتقادی شخص طلبکار پول خود را در اختیار بدهکار قرار می دهد تا او به کربلا

برود و از امام حسین علیه السلام کمک بگیرد!؟

سپس به سید کفشدار گفتم: این سید که همراه من بود کجا رفت؟ کفشدار گفت: کسی اینجا نبود!

### آرزوی وصال

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی  
 چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی  
 به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم  
 همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگویی  
 همه موسم تفرّج به چمن روند و صحرا  
 تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی  
 چه شود که از ترحم، دمی ای سحاب رحمت  
 من خشک لب هم آخر، ز تو ترکم گلویی  
 چه شود که راه یابد، سوی آب، تشنه‌کامی  
 چه شود که کام جوید ز لب تو کامجویی  
 به ره تو بسکه نالم، ز غم تو بسکه مویم  
 شده‌ام ز ناله نائی، شده‌ام ز مویه مویی<sup>(۱)</sup>  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۱- منتقم حقیقی ص ۴۲۵ اثر طبع فصیح الزمان شیرازی

## (مجلس اول)

- اثبات وجود حجت از راه قاعدهٔ لطف ..... ۱۳
- توسل به امام زمان در آغاز سخن ..... ۱۳
- علت توسل به امام زمان در شروع منبر ..... ۱۴
- شیطان حضرت آدم را فریب داد ..... ۱۵
- شیطان در صدد فریب همه ..... ۱۷
- شیطان سر «راه مستقیم» نشسته است ..... ۱۹
- شیطان در صدد فریب سخنوران ..... ۲۰
- وساوس شیطان برای فریب سخنور ..... ۲۱
- منبر شیطانی موجب تضييع حقوق مستمعين ..... ۲۳
- فریب دادن آدم از راه خیرخواهی ..... ۲۴
- فریب خوردن حضرت آدم ..... ۲۵
- علم و قدرت شیطان ..... ۲۶
- حکمت مهلت دادن به شیطان ..... ۲۷
- لزوم حجت به دلیل «قاعدهٔ لطف» ..... ۲۸
- ضعف ما در مقابل شیطان ..... ۲۹
- لزوم پناه بردن به امام زمان علیه السلام ..... ۲۹
- لزوم پناه بردن به امام زمان علیه السلام در آغاز منبر ..... ۳۱
- چگونه به امام زمان علیه السلام پناه ببریم؟ ..... ۳۱
- امام علیه السلام تحیت را پاسخ می دهد ..... ۳۲

- ۳۳ ..... روش توسل به امام زمان علیه السلام در ابتدای مجلس
- ۳۴ ..... بلند شدن به احترام نام امام زمان علیه السلام
- ۳۵ ..... همه وقت به امام زمان علیه السلام پناه ببرید

(مجلس دوم)

- ۳۹ ..... اثبات وجود حجت از راه قانون امکان اشرف
- ۴۰ ..... عقائد شیعه منطبق با منطق عقل
- ۴۱ ..... قاعده امکان اشرف
- ۴۳ ..... رتبه وجودی انسان، اشرف از رتبه حیوان است
- ۴۴ ..... رتبه وجودی «حجة الله» از همه ماسوی الله برتر است
- ۴۵ ..... وجود ماسوی الله بدون وجود «حجة الله» طفره است
- ۴۵ ..... نتیجه برهان امکان اشرف وجود «حجة الله» است
- ۴۶ ..... سخنان ائمه (علیهم السلام) منطبق بر منطق عقل
- ۴۷ ..... فهم پیشوایان مخالفین
- ۴۸ ..... علامه زمان پیامبر!
- ۴۹ ..... ائمه ما، خورشید علم در تاریکی جهالتها بودند
- ۵۱ ..... روایات ائمه در کتاب علامه مجلسی
- ۵۲ ..... شکر نعمت شیعه بودن
- ۵۵ ..... استغاثه امام حسین علیه السلام پس از شهادت یاران

(مجلس سوم)

- ۵۷ ..... استدلال بر لزوم حجت از راه علت غائی

۵۸	زمین از حجت خالی نیست
۵۸	جزء مقدم در قوس صعود، مقدمه برای جزء مؤخر است
۵۹	علت غایی، علت فاعلی فاعل است
۶۰	افراد انسان انواع مختلفه الذوات هستند
۶۱	انسان کامل، ثمره شجره انسانیت
۶۲	وجود خاتم الانبیا <small>صلی الله علیه و آله</small> علت غایی عالم است
۶۳	وجود سلسله ممکنات بدون وجود حجج الهیه، لغو و محال است
۶۴	حجت الهیه باید در همین نشأه باشد
۶۵	لزوم بودن حجت در قالب مادی و کسوه جسمانی
۶۷	پذیرش انتقاد علمی
۶۷	بطلان فرضیه داروین
۶۸	انبیا و اوصیا حجت‌های خدا هستند
۶۹	عالم بدء و ختم دارد
۷۰	حکمت بدء و ختم عالم
۷۲	نبوت نیز بدء و ختم دارد
۷۳	اکنون حجة الله کیست؟
۷۵	عقیده شیعه مبتنی بر برهان عقلی است
۷۶	لحظه‌های آخر ابا عبد الله <small>علیه السلام</small>
(مجلس چهارم)	
۷۹	نقش امام زمان <small>علیه السلام</small> در زمان غیبت

- مشکل بیان معارف در منبر..... ۸۰
- علت آوردن انبیا و ائمه به عالم ماده..... ۸۱
- ترقی انبیا و ائمه (علیهم السلام)..... ۸۲
- بطلان گفتار فلاسفه در باره عدم ترقی نفس مجرد..... ۸۳
- کمالات انبیا و ائمه (علیهم السلام) دو سنخ است..... ۸۴
- کمالات وهبی انبیا و ائمه (علیهم السلام)..... ۸۵
- کمالات اکتسابی انبیا و ائمه (علیهم السلام)..... ۸۶
- مقام خاتم الانبیا، حد یقف ندارد..... ۸۷
- علت خلقت انبیا، عبودیت و تکامل است..... ۸۸
- انواع عبادت..... ۸۸
- بالاترین عبادت، تعلیم و تربیت است..... ۹۰
- گم شدگان را با خدا آشنا کنید..... ۹۱
- اعتقاد علمی به دین..... ۹۲
- سختی و رنج تربیت..... ۹۴
- عبادت انبیا و ائمه (علیهم السلام)..... ۹۴
- مشقت تربیت فرزند منحرف..... ۹۶
- مشقتهای خاتم الانبیا در راه تربیت..... ۹۷
- علت خلقت امام زمان علیه السلام تکامل خود اوست..... ۹۸
- چرا امام زمان علیه السلام سالها قبل به دنیا آمده‌اند؟..... ۹۹
- پس از ظهور امام زمان علیه السلام دین تشیع همه جا آشکار می‌شود..... ۱۰۱



- ۱۰۳ ..... عبادتی طولانی برای هدفی بسیار بزرگ
- ۱۰۴ ..... ملاقات من با مرحوم آسید ابو الحسن اصفهانی
- ۱۰۵ ..... مجلس سرّی با آسید ابو الحسن اصفهانی
- ۱۰۶ ..... نامه حضرت بقیة الله علیه السلام به سید ابو الحسن اصفهانی
- ۱۰۸ ..... امام زمان به مراجع تقلید شیعه نظر دارند
- ۱۰۹ ..... غم شیعه‌ها امام زمان علیه السلام را آزار می‌دهد
- ۱۱۰ ..... مصیبت حضرت قاسم علیه السلام
- (مجلس پنجم)
- ۱۱۳ ..... اثبات حجت از راه تقابل قطبین
- ۱۱۴ ..... لزوم تناسب سپاس‌ها با صفات خدا
- ۱۱۵ ..... سپاس حق معلم
- ۱۱۶ ..... سپاس حق والدین
- ۱۱۷ ..... انواع مختلف اداء حقوق
- ۱۱۷ ..... حق رفاقت خدا
- ۱۱۹ ..... حق همسایگی و معلمی خدا
- ۱۲۰ ..... خدا مهربانتر از مادر است
- ۱۲۲ ..... جلوه‌های جلال خدا
- ۱۲۳ ..... خدا در الوهیت کامل است
- ۱۲۴ ..... لزوم وجود امام به مقتضای تقابل قطبین
- ۱۲۵ ..... سرّ اختلاف دعاها

- ۱۲۶ ..... امام زمان عبد کامل است.
- ۱۲۸ ..... بیوگرافی شیخ حسن عراقی یکی از علماء سنی
- ۱۲۹ ..... اولین نقطه کشش
- ۱۳۰ ..... تفاوت شیعه و سنی در اعتقاد به مهدی
- ۱۳۱ ..... عشق مهدی به ملاقات انجامید
- ۱۳۳ ..... جدا شدن از امام زمان
- ۱۳۴ ..... لحظه‌های پایان عمر امام حسین
- (مجلس ششم)
- ۱۳۷ ..... زندگی امام زمان علیه السلام
- ۱۳۸ ..... زمان تولد «مهدی» ارواحنا فداه
- ۱۳۹ ..... اعتقاد شیعیان به جسمانیت «مهدی»
- ۱۴۰ ..... مولوی می گوید: مهدی وجود نوعی است
- ۱۴۱ ..... شیخ احمد احسایی می گوید: مهدی جسم هورقلیایی است
- ۱۴۲ ..... سنیها می گویند: مهدی شیعیان در چاه سامرا است!
- ۱۴۳ ..... معنای غیبت امام زمان علیه السلام
- ۱۴۳ ..... تواتر روایات در باره «مهدی»
- ۱۴۴ ..... «مهدی» در روایات فردی جسمانی است
- ۱۴۵ ..... روایات درباره «مهدی» دارای سند است
- ۱۴۶ ..... ولادت حضرت مهدی در روایات
- ۱۴۷ ..... حضرت مهدی نوکر دارند

- ۱۴۸ ..... حضرت مهدی از دواج کرده‌اند
- ۱۴۹ ..... رابطه سید بن طاووس با امام زمان علیه السلام
- ۱۴۹ ..... امام زمان به شخصی قول داده‌اند که او را به عنوان نوکر بپذیرند
- ۱۵۰ ..... وصلت امام زمان علیه السلام با یکی از شیعیان
- ۱۵۱ ..... حضرت مهدی همسر و اولاد دارند
- ۱۵۲ ..... دیدار با امام زمان دلالت بر وجود جسمانی او دارد
- ۱۵۴ ..... دیدار با امام زمان در اصفهان
- ۱۵۵ ..... امام زمان نزد سید هندوانه فروش می‌آید
- ۱۵۷ ..... تشریف آیه الله میرزا مهدی اصفهانی به خدمت امام زمان
- ۱۵۹ ..... طلب معارف از غیر ائمه به انکار ائمه می‌انجامد
- ۱۶۰ ..... حضرت مهدی روی همین کره هستند
- ۱۶۱ ..... مصیبت اهل بیت امام حسین علیه السلام
- (مجلس هفتم)
- ۱۶۳ ..... حکمت غیبت امام زمان علیه السلام
- ۱۶۴ ..... غیبت امام زمان از هنگام حمل تا اکنون
- ۱۶۵ ..... وظیفه امام زمان گسترش تشیع و بسط عدل همگانی است
- ۱۶۶ ..... ستمگران دشمن امام زمان علیه السلام هستند
- ۱۶۹ ..... وظایف حضرت بقیه الله به دشمنان ابلاغ شده است
- ۱۷۰ ..... سرّ آزار رساندن خلفا به آل پیامبر
- ۱۷۲ ..... پنهان بودن ولادت امام زمان

- ۱۷۴ ..... سر پنهان بودن حضرت مهدی
- ۱۷۵ ..... نهی از تسمیه امام زمان
- ۱۷۸ ..... تلاش حکومت بنی العباس برای قتل حضرت مهدی
- ۱۷۹ ..... مأمورین معتضد در خانه امام زمان علیه السلام
- ۱۸۰ ..... آب نگهبان مهدی است
- ۱۸۲ ..... بازگشت مأمورین نزد معتضد
- ۱۸۳ ..... تشرفات مخفی
- ۱۸۵ ..... طلب معارف از غیر راه اهل بیت به انکار آنها می انجامد
- ۱۸۸ ..... همه معارف در کلام پیامبر و ائمه است
- ۱۹۰ ..... مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام

(مجلس هشتم)

- ۱۹۱ ..... کیفیت غیبت امام زمان (ارواحنا فداه)
- ۱۹۱ ..... مظاهر اسماء خدا
- ۱۹۲ ..... مظهر اسم «یا غیب» در سلسله نبوت
- ۱۹۴ ..... خضر غلام می شود!
- ۱۹۴ ..... خضر و الیاس از نظر عرفا
- ۱۹۵ ..... نظر شیعه در باره خضر و الیاس
- ۱۹۶ ..... ضرورت پیروی از فقها و محدثین
- ۱۹۷ ..... معنای غایب بودن خضر و الیاس
- ۱۹۷ ..... حضرت مهدی مظهر یا غیب در سلسله ولایت اولیا

- ۱۹۸ ..... مراد از غیبت امام زمان چیست؟
- ۱۹۹ ..... طرز زندگی امام زمان علیه السلام در زمان غیبت کبری
- ۲۰۱ ..... معنای غیبت امام زمان
- ۲۰۲ ..... کیفیت غیبت از نظر عقل و منطق
- ۲۰۴ ..... علوم طبیعی غیر دانشگاهی
- ۲۰۴ ..... طلسمات در سخن ابن سینا
- ۲۰۵ ..... خشک کردن برادر بوسیله طلسم
- ۲۰۶ ..... گوسفند رُبا
- ۲۰۹ ..... مقدار علم دانشمندان نسبت به رموز طبیعت
- ۲۱۰ ..... غیبت جرجیس بوسیله چرخاندن انگشتر
- ۲۱۱ ..... یک نفر در آن جمع حضرت مهدی علیه السلام را دید
- ۲۱۴ ..... حضرت بقیة الله به او خرما دادند
- ۲۱۵ ..... حضرت بقیة الله به شیعه‌ها مهربان هستند
- ۲۱۷ ..... دعای حضرت بقیة الله برای شیعیان
- ۲۱۹ ..... بازگشت اسب بی صاحب امام حسین علیه السلام
- (مجلس نهم)
- ۲۲۱ ..... محبت مهدی عین ایمان است
- ۲۲۱ ..... ایمان واقعی یعنی محبت پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۲۲ ..... ولایت تکوینی و تشریحی در حدیث غدیر
- ۲۲۴ ..... امیر المؤمنین علیه السلام مؤمن کامل بلکه تجسم ایمان است

- ۲۲۷ ..... در این زمان دوست داشتن مهدی عین ایمان است
- ۲۲۷ ..... تشرّف به حضور حضرت مهدی علیه السلام زنده‌ترین دلیل وجود اوست
- ۲۲۸ ..... اکثر مردم در ادعای عشق امام زمان در غگو هستند
- ۲۲۹ ..... عشق به بوقلمون
- ۲۳۱ ..... اگر عشق پیدا شود، راه وصول شناخته می‌شود
- ۲۳۳ ..... نشانی امام زمان کجاست؟
- ۲۳۴ ..... یافتن امام زمان سوز دل می‌خواهد
- ۲۳۵ ..... در گم کردن فرزندان چه می‌کنیم؟
- ۲۳۶ ..... جوان عاشق
- ۲۳۸ ..... در جستجوی جوان
- ۲۳۹ ..... جوان به محبوب رسیده است
- ۲۴۲ ..... بازگشت ذوالجناح به خیمه‌ها

(مجلس دهم)

- ۲۴۵ ..... محبت امام زمان علیه السلام
- ۲۴۵ ..... خمیرمایه آفرینش
- ۲۴۶ ..... وجود «حیب الله» تکامل درخت امکان است
- ۲۴۷ ..... محبت در همه ذرات عالم
- ۲۴۸ ..... اکسیر محبت
- ۲۵۱ ..... درجات محبت
- ۲۵۲ ..... مغناطیس محبت

- ۲۵۳ ..... دعا برای وصال حضرت بقیه الله
- ۲۵۴ ..... محبت به امام زمان علیه السلام
- ۲۵۶ ..... محبت به آثار امام زمان
- ۲۵۸ ..... نشانه‌های عشق به امام زمان
- ۲۶۱ ..... محبت حضرت بقیه الله به شیعیان
- ۲۶۲ ..... مکاشفه میزای نائینی در زمان جنگ جهانی اول
- ۲۶۳ ..... ایران شیعه خانه امام زمان است
- ۲۶۴ ..... امام زمان از همه ائمه غریبتر است
- ۲۶۵ ..... حمله به خیمه‌ها در واپسین لحظه‌های زندگی امام حسین  
(مجلس یازدهم)
- ۲۶۷ ..... انس و الفت با امام زمان
- ۲۶۷ ..... راههای ارتباط با امام زمان
- ۲۶۸ ..... از امام زمان خجالت نکشید
- ۲۶۹ ..... امام زمان از پدر مهربانتر است
- ۲۷۱ ..... امام زمان ما را فراموش نکرده است
- ۲۷۲ ..... در آغوش تنها پناه
- ۲۷۳ ..... برای امام زمان عامیانه دعا کنید
- ۲۷۴ ..... صدقه دادن برای امام زمان
- ۲۷۵ ..... انجام زیارت به نیابت امام زمان
- ۲۷۶ ..... مستحبات را به نیابت حضرت امام زمان انجام دهید

(مجلس دوازدهم)

- ۲۷۷ ..... امکان ملاقات با امام زمان در زمان غیبت کبری
- ۲۷۸ ..... بشارت به «مهدی» در کتب آسمانی
- ۲۷۹ ..... بشارت به «مهدی» در کتاب جاماسینامه
- ۲۸۱ ..... اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حَجَّتَكَ
- ۲۸۲ ..... امکان تشرّف به خدمت حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۸۲ ..... عمّال امام زمان در زمان غیبت
- ۲۸۴ ..... حکمت غیبت امام زمان علیه السلام
- ۲۸۵ ..... تقسیم ارزاق به وسیله امام زمان علیه السلام
- ۲۸۶ ..... زندگی امام زمان در زمان غیبت
- ۲۸۸ ..... تشرّف ملاّ قاسمعلی رشتی به خدمت امام زمان (ع)
- ۲۹۰ ..... بر این ذکر مداومت کن
- ۲۹۲ ..... سید ابوالحسن اصفهانی امام زمان را نشان داد
- ۲۹۵ ..... تشرّف بحرالعلوم یمنی و شیعه شدن او
- ۲۹۷ ..... شهر نورستان در کویر ایران
- ۲۹۸ ..... وضعیت نورستان
- ۳۰۰ ..... عمّر اهالی نورستان
- ۳۰۱ ..... نقش نام خلفا بر انار
- ۳۰۲ ..... استغاثه احمد بن محمد بن عیسی به امام زمان
- ۳۰۴ ..... شیعه شدن حاکم بحرین



- ۳۰۵ ..... شعری از علامه میرجهانی  
 تشرفات حضرت آیه الله حاج شیخ اسماعیل نمازی به خدمت  
 حضرت حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- ۳۰۷ ..... بازگشت از مکه در سنه ۱۳۳۶ هـ ش.
- ۳۰۹ ..... جدا شدن از کاروان و گم کردن راه.
- ۳۱۰ ..... قطع امید
- ۳۱۱ ..... حال اضطرار و انقطاع کامل
- ۳۱۲ ..... تشریف فرمایی امام زمان (ارواحنا فداه)
- ۳۱۷ ..... حرکت کردن ماشین
- ۳۱۸ ..... نماز اول وقت
- ۳۱۹ ..... برکات اهل بیت در ایران
- ۳۲۱ ..... رسیدن به جریه
- ۳۲۳ ..... غیبت ناگهانی
- ۳۲۵ ..... به یکی جلوه رویت!
- ۳۲۵ ..... تشریف در مسجد ترکها در مشهد
- ۳۲۷ ..... اقتدا به حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۲۸ ..... چند سفارش به علاقمندان و مشتاقان مهدی علیه السلام
- ۳۲۹ ..... شاه جهانیان
- ۳۳۰ ..... تشریف در مکه معظمه
- ۳۳۰ ..... خدمت به زائرین خانه خدا

- ۳۳۱ ..... شکایت از حاجیان به خدا
- ۳۳۲ ..... در خدمت امام زمان علیه السلام
- ۳۳۳ ..... پول را بگیر و از آنها شکایت نکن
- ۳۳۵ ..... دیگر آن خانه را نیافتم
- ۳۳۶ ..... جمال زیبا
- ۳۳۶ ..... تشرّف در حرم امام حسین
- ۳۳۸ ..... آرزوی وصال